

## سفر به عالم برزخ

نویسنده : علی رضا اسداللهی فرد

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده  
است

## سخنی با خوانندگان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله  
الاعظم حجت بن الحسن العسكري ارواحنا لتراب مقدمه الفداء  
یکی از موضوع هایی که انسان را از طغیان و ظلم و حتی گناهان کوچک باز  
می دارد این است که انسان یقین داشته باشد که هر کاری را که انجام می دهد  
ضبط و ثبت شده و برای آن کردار، جزا خواهد دید. <sup>(1)</sup>  
اگر ما در این دنیا اعمال ناشایست را ملاحظه می کنیم ، و اگر ما در جهان  
یپناور انواع و اقسام انسانها، با خصلتهای متفاوت را می بینیم .  
همه و همه برای این است که سطح باورها به این موضوع متفاوت است .  
برای اینکه انسان به این موضوع یقین پیدا نماید یا باید خود را دیده باشد و  
یا اینکه به آورنده خبر، اطمینان داشته باشد.  
و تا انسان به باور نرسد امکان مواظبت و مراقبت به حداقل نخواهد رسید..  
اگر انسانها در رفتارهای اجتماعی و برخوردهای نوعی ، از دیدگاه محاسبه  
بهرمنده باشند یعنی بدانند هیچ عملی از آنها سر نمی زند مگر اینکه حسابگری  
او را به حسابرسی فرا خواهد خواست <sup>(2)</sup>، ناهنجارهای اجتماعی رخ نخواهد  
داد.. ما مدینه فاضله را آرزو می کنیم اما هیچگاه نخواستیم در ایجاد آن تلاش  
کنیم ، مدینه فاضله در صورتی ساخته می شود که من از خودم شروع کنم و تو  
از خود و در نهایت دست به دست هم بدهیم و به رفع موانع و معایب در مزین  
کردن این شهر سهیم باشیم و این نخواهد شد مگر اینکه حد و مرز خود را از  
آزادی انسانی بدانیم .

اگر به ما می گویند آزادید، یعنی در حدی که از آزادی من ، لطمه و ضرر به دیگران نرسد. چطور می شود من آزادی را بر خود بخواهم و اسیری و ذلت را برای دیگری و از طرف دیگر، آرزوی مدینه فاضله را نمایم !  
آری ! باید تلاش نمود و مدینه فاضله را ایجاد کرد و برای این کار چند چیز لازم است :

1 - بدانیم که ما انسانها برای خوردن و خوابیدن خلق نشده ایم بلکه در ورای این زندگی وظایفی داریم که شائن و منزلت ما را از سایر موجودات ممتاز می کند و آن تکامل انسانی است .

انسان از آن جهت که انسان است نمی تواند با دنبال کردن سراب به منبع اصلی و سرچشمه زلال ابدی برسد، اگر ما انسانها بخواهیم به سرچشمه واقعی برسیم باید راهنما داشته باشیم و بدون راه رفتن مثل حرکت کردن در تاریکی مطلق و بدون چراغ خواهد بود.

راهنما، باید کسی باشد که مسیرهای تند و سخت را پیموده و بداند کجا صخره و کجا هموار است و بالاخره از کجا باید عبور کرد تا در مسیر حرکت نایستید و چه باید کرد که مانع را برطرف کند و چه نباید کرد که ترک آن خود رافع موانع است و به عبارت دیگر بایدها و نبایدها را، و حوادث ناگوار پیش رو را به ما هشدار دهد و ما صحت رفتار او را از دلائلی که به ما ارائه می دهد از طریق تدبر و تعقل در سخنان و ادعاهای او پذیرفته باشیم ، در این صورت یعنی هنگامی که عقل و وجدان ما شهادت داد این راهنمای ، حقیقی است و اینها انسانهای پاک سرشتی هستند که تاریخ به صداقت آنها صحنه گذاشته و از این سخنان به مردم خود می گفته اند و مردم را از اعمال سوء اعمال زشت برحذر می داشتند، و ثمره کردار نیکو و عواقب خوشایند اعمال خوب را به

مردم بشارت می دادند، آنگاه با ایمانی استوار بدون تزلزل به گفته های راهنما گوش می دادیم و عمل می کردیم .

2 - همان طور که عرض شد اگر ما از دلایل عقلی پی به درستی گفتار شخصی بردیم دیگر درنگ جایز نیست و باید گوی سبقت گرفت و در این راه قدم برداشت و اولین گام این است که از راهنما پرسیم چه باید کرد تا رستگار شد و چه نباید کرد تا گمراه نشد.

برای اینکه این مطلب خوب تفهیم بشود مثالی می زنم ؛ شما در صورتی از یک کودک «حتی غیر ممیز» خبری از وقوع حادثه ای می شنوید، اگر چه به آن خبر اطمینان نداشته باشید اما صرف احتمال اینکه شاید راست گفته باشد شما را در برخورد با مساله به احتیاط مجبور خواهد کرد و عقل سلیم نیز همین راه یعنی احتیاط را پیشنهاد خواهد کرد.

حال در مورد مساله خطیری ، همچون مساله «برزخ و معاد» آیا انسان می تواند آنرا نادیده بگیرد و از کنار آن به سهولت بگذرد؟

ما در این کتاب سعی کرده ایم از اخبار برزخ افرادی راستگو و صدیق (که دوست و دشمن به عظمت شخصیتی آنان اقرار کرده اند و آنان را صادق می دانند) به ما انسانها بیان فرموده اند، به صورت داستان بازگو کنیم و در پی نویس ، روایات آن را آورده تا به واقعیت داستان پی برده و چون می دانیم آنچه از دل بر آید، لاجرم بر دل نشیند و نور هرکجا روزانه ای بیابد از آن وارد می شود و اثر می گذارد. امیدوارم هم برای خودم و هم برا خوانندگان ، محترم تاثیر معنوی گذاشته و در مسیر تکامل معنوی مفید واقع گردد.

در عصر ما همانطور که رهبر معظم انقلاب فرمودند؛ دشمنان دین ، اعم از دشمنان داخلی و خارجی با تهاجم فرهنگی می خواهند انسانیت و هویت

انسانی را که در سایه دین مبین اسلامی متجلی گشته نابود سازند و جوانان ما را با سقوط در منجلاب فساد، از کمال انسانی باز دارند و ما در صورتی که جوانانمان را به سلاح تقوا، مجهز نسازیم به یقین شکست خواهیم خورد. در این خصوص یعنی در مورد تقویت ایمان و تقوای جوانان عزیزمان می توانم با این مختصر، وظیفه خود را تا اندازه ای ایفاء نمایم و چون سخن ، از کلام خدا ائمه معصومین علیهم السلام است امیدوارم ان شاء الله در قلوب خوانندگان عزیز اثر گذاشته ، تا گامی در مبارزه با تهاجم فرهنگ مبتذل بیگانه برداشته شود.

این کتاب در دو قسمت ، که قسمت اول تحت پیش گفتار در رابطه با «برزخ» بوده و از سه بخش تشکیل شده است . و در قسمت دوم که «سفر به عالم» برزخ می باشد از دو بخش که بخش اول ، «دیدار از اهل جهنم» و در بخش دوم ، «دیدار از اهل بهشت» می باشد، نگاشته شده است .

در «سفر برزخی»، سعی شده از «جهنم و بهشت برزخی و اهل آنها» و از چگونگی احوال آنان با استفاده از قرآن و روایات به صورت داستان ، ساده و شیرین بیان شود.

در خاتمه ضمن التماس دعا از شما خوانندگان گرامی ، خواهشمندیم ما را از پیشنهادات و انتقادات خود بی نصیب نفرمایید تا در قدمهای بعدی ، بهتر قلم فرسای نموده و بیشتر مثمر ثمر واقع گردد.

قم

علیرضا اسداللهی فرد

## قسمت اول : پیش گفتار در رابطه با برزخ

در این قسمت از کتاب مساله «برزخ از نظر اسلام» پرداخته و ادله ای که در خصوص این امر مهم آمده است از دیدگاه عقل و قرآن و سنت و سخنان گهربار ائمه معصومین علیهم السلام در سه بخش به استحضار می رسانیم :

- 1 - برزخ از دیدگاه عقل
- 2 - برزخ از دیدگاه قرآن
- 3 - برزخ از دیدگاه معصومین علیهم السلام

## بخش اول : برزخ از دیدگاه عقل

انسان وقتی در رابطه با مرگ فکر می کند دو سوال از مغز او خطور می کند. اول اینکه ، انسان بعد از مرگ آیا زندگی خواهد داشت یا نه ؟ دوم اینکه ، آیا قبل از اینکه قیامت به پا شود (چون می دانیم قیامت با وقوع حوادثی به پا خواهد شد و ما به عیان می بینیم هنوز از آن حوادث چیزی اتفاق نیافتاده) در حالی که عده ای از دنیا رفته اند و در میان ما نیستند این انسانها بعد از مرگ چه نوع زندگی را دارند؟

از روزگار قدیم انسان در مواجهه با مرگ این سوال را از خود می پرسیده که آیا در ورای این زندگی کوتاه ، حیات جاویدی وجود دارد یا نه ؟

او برای پاسخ به این سوال اساسی ، در بعضی مواقع درمانده می ماند و چون نحوه خلقت خود را فراموش می کرد، راه فکر را که باید بیانداشود و بگوید آن قادر و توانایی که او را خلق کرده در حالی که نبوده ، می تواند او را دوباره زندگی ببخشد و حیات جاوید دهد، می بست .

در این میان عده ای بیراهه رفتند و منکر معاد و زندگی جاوید شدند و گفتند: انسان غیر از این دیگر حیات ندارد و لذا برای رسیدن به دنیا از هیچ گونه جنایتی بر هموعان خود دریغ نکردند. و عده ای دیگر راه صواب پیش گرفتند و قوه تعقل را بکار بستند و با دیدن آیات دیگر راه مرگ و بعث از قبیل تغییر فصلها و رشد و نمو گیاهان و سپس از بین رفت آنها و باز به وجود آمدن آنها و سایر نشانه های مرگ و حیات ، به این نتیجه رسیدند که انسان با این عظمت و امتیازی که از سایر موجودات دارد، ممکن نیست برای مدتی که بعد از آن فنا و نابودی است خلق شده باشد و اصولا امکان تضاد و اتفاق را به طور

کلی ، غیر قابل قبول می دانند چرا که وجود نظم یا وجود اتفاقی بودن خلقت محال است البته بحث را رابطه با اثبات صانع و معاد در کتب فلسفی به طور مفصل آمده و این از حوصله بحث ما خارج است اما اشاره ای در اینجا نمودیم تا یادآوری آن ما را در فهم صحیح مطالب ، یاری نماید.

و اما در مورد حیات بعد از مرگ ، شواهدی زنده و قابل قبول بدست آوردند که همگی ، حاکی از وجود زندگی بعد از مرگ می باشد مثلا خواب دیدن عده ای از اشخاصی را که از دنیا رفته اند و صحبت با آنها در رابطه با زندگی آنان در عالم برزخ<sup>(3)</sup> و اتفاق افتادن وقایعی که از سوی آن اشخاص به زنده ها بازگو شده و موارد بسیاری که همگی اثبات وجود دنیائی است که آن را «برزخ» می نامیم . قرآن مجید در سوره نباء برای اینکه راه عقل منکرین معاد را باز کند، آنها را دعوت به تعقل در رابطه با نظام آفرینش می کند.

مرحوم علامه طباطبایی مفسر کبیر در ذیل آیات شریفه (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾  
عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ...) می گوید در این آیات از طریق فکر در نظام آفرینش مشرکین را به زندگی پس از مرگ رهنمون می سازد.<sup>(4)</sup>



## بخش دوم : برزخ از دیدگاه قرآن

از نظر قرآن مجید «عالم برزخ» وجود دارد و انسانها بعد از مرگ تا قیامت در آنجا خواهند بود و هر کس در قبال اعمال دنیوی اش در آنجا از نعمتهای الهی یا از عذاب الهی برخوردار خواهد بود.

مرحوم علامه طباطبائی ، مفسر بزرگ اسلام ، در ذیل آیه شریفه 99 و 100 سوره مؤ منون<sup>(5)</sup> در تفسیر شریف المیزان می فرماید:

«مراد از برزخ طبق آنچه که سیاق آیات می رساند عالم قبر است و عالم قبر همان «عالم مثالی» است که انسان در آن بعد از مرگش تا روز قیامت زندگی می کند و بر این واقعیت آیات دیگری نیز دلالت می کند».<sup>(6)</sup>

مرحوم «علامه شهید مطهری» در کتاب «زندگی جاوید یا حیات اخروی» می فرماید:

«آیا انسان پس از مرگ یکباره وارد عالم قیامت می شود و کارش یکسره می گردد، و یا انسان در فاصله مرگ و قیامت یک علل حاصل را طی می کند و هنگامی که قیامت کبری به پا شد وارد عالم قیامت می گردد؟

مطابق آنچه از نصوص قرآن کریم و اخبار و روایات متواتر و غیر قابل انکاری که از رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است استفاده می شود هیچ کس بلافاصله پس از مرگ وارد عالم قیامت کبری نمی شود، زیرا قیامت کبری مقارن است با یک سلسله انقلابها و دگرگونیهای کلی در همه موجودات زمینی و آسمانی که ما سراغ داریم یعنی کوهها و دریاها، ماه ، خورشید، ستارگان و کهکشانها.

هنگام قیامت کبری هیچ چیزی در وضع موجود باقی نمی ماند.

بعلاوه در قیامت کبری اولین و آخرین جمع می شوند، و ما می بینیم که هنوز نظام جهان برقرار است و شاید میلیونها و بلکه میلیاردها سال دیگر نیز برقرار باشد و میلیاردها، میلیارد انسان دیگر بعد از این بیایند.

همچنین از نظر قرآن کریم همانطور که از آیات استفاده می شود هیچکس در فاصله مرگ و قیامت کبری در خاموشی و بی حسی فرو نمی رود یعنی چنین نیست که انسان پس از مردن در حالی شبیه بیهوشی فرو رود و هیچ چیزی را احساس نکند، نه لذتی داشته باشد، نه درد و رنجی، نه سروری داشته باشد و نه اندوهی، بلکه انسان بلافاصله پس از مرگ وارد مرحله ای دیگر از حیات می گردد که همه چیز را حس می کند...

این مرحله ادامه دارد آنگاه که قیامت کبری به پا شود.

پس از نظر قرآن کریم عالم پس از مرگ در دو مرحله صورت می گیرد: عالمی که مانند عالم دنیا پایان می پذیرد و عالم برزخ نامیده می شود، دیگر عالم قیامت کبری که به هیچ وجه پایان نمی پذیرد. <sup>(7)</sup>»

در کتاب شریف «تفسیر قمی» در ذیل آیه شریفه ( **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** ) <sup>(8)</sup> می فرماید:

این مسأله (برزخ) امری است بین دو امر و آن، ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است، و همین آیه، منکرین عذاب قبر و ثواب و عقاب قبل از قیامت را مردود می شمارد. <sup>(9)</sup>

### بخش سوم: برزخ از دیدگاه معصومین علیهم السلام

در مورد برزخ از نظر ائمه معصومین علیهم السلام اکتفا می‌کنیم به چند روایت: اول روایتی است که در خطبه 83 نهج البلاغه آمده و آن عبارت است از اینکه حضرت در یادآوری مرگ و مصیبت‌هایی که در راه است می‌فرمایند: آیا کسی که باقی است جز فنا را منتظر است؟ با اینکه هنگام فراق و جدایی و لرزه اضطراب و ناراحتی مصیبت نزدیک شده که حتی فرو بردن آب دهان برای او مشکل شود و از فرزندان و بستگان یاری جوید، آیا می‌توانند مرگ را از او دفع کنند و یا ناله‌های آنان و فریادشان برای او سودی دارد، نه او به سرزمین مردگان سپرده می‌شود و در تنگنای قبر می‌ماند، حشرات پوستش را از هم می‌شکافند و سختیهای گور او را می‌پوساند و از پای در می‌آورد، تندبادهای سخت اثر او را نابود می‌کند و گذشت شب و روز نشانه‌های او را از میان می‌برد، اجساد پس از طراوت و تازگی تغییر می‌پذیرند و استخوانها بعد از توانای پوسیده می‌گردند، ارواح گروگان اعمال مسئولیت خویشند و در آنجا به اسرار نهانی یقین حاصل می‌کنند نه بر اعمال صالحشان چیزی افزوده می‌شود<sup>(10)</sup> و نه از اعمال زشتشان می‌توانند توبه کنند.<sup>(11)</sup>

همان گونه که در خطبه شریفه ملاحظه می‌فرمایید، حضرت اشتغال ارواح را به جزا دیدن به خاطر اعمالی که در دنیا مرتکب شدند یادآوری می‌فرمایند و اینکه بلافاصله بعد از مرگ مصیبت‌ها، برای بدکاران و رفاه و آسایش و متنعم شدن از نعمتهای الهی برای صالحان در انتظار روح است.

دوم روایت که تصریح دارد بهشت و جهنم خلق شده پیامبر اکرم، به بهشت رفته و از جهنم دیدن کرده و این بهشت و جهنم، همان بهشت و برزخی است و

اگر وجود بهشت و جهنم را قبول کنیم که حق نیز همین است باید بپذیریم که بعد از رحلت از این جهان در عالم برزخ در یکی از دو مکان یعنی بهشت و یا جهنم بر اساس اعتقاد و عمل مقیم خواهند شد و آن روایت ، روایت هر وی از امام رضا علیه السلام است که از امام پرسید آیا بهشت و جهنم را خدا خلق فرموده ؟ حضرت در پاسخ فرمودند: بله ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به معراج رفتند به داخل بهشت رفته و از جهنم دیدن کردند. <sup>(12)</sup>

سوم روایتی که در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه ( **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** ) آورده و آن فرمایش این است :

- به خدا قسم من نمی ترسم برای شما مگر از بابت برزخ پس آنگاه که امور به دست ما سپرده شد، ما اولی هستیم بر شما (یعنی اینکه پیروان را از لرز و ترس قیامت نجات دهیم). <sup>(13)</sup>

در این روایت حضرت صادق علیه السلام ، وجود برزخ و خطراتی که در آن وجود دارد را تصریح می فرماید.

و همچنین روایاتی که در طول داستان این کتاب بدان استناد کردیم ، همه حاکی از وجود حیات و زندگی بعد از مرگ است و روایات نورانی دیگری داریم که ذکر آنها را به علت انگیزه دیگری که از نوشتن این کتاب داریم نمی آوریم ، لذا خوانندگان گرامی را به کتب روایی و همچنین کتب استدلالی در رابطه با برزخ و معاد ارجاع می دهیم . <sup>(14)</sup>

## قسمت دوم : سفر به عالم برزخ

«از سالها پیش موضوع مرگ و بعد از مرگ و عوالم بعد از مرگ ، فکر مرا به خود مشغول ساخته بود و در این رابطه هر وقت برای زیارت اهل قبور می رفتم نسبت به مرگ و بعد از مرگ بیشتر به فکر می افتادم .<sup>(15)</sup>»

حقیقت مطالب این است که مردن ، حق است و این کاروان ، لاینقطع به پیش می رود و مرا و امثال مرا با خود خواهد برد همانطور که پیشینیان را با خود برده است تا جایی که وجود مرگ را همه انسانها مثل ضرورت آب و هوا، پذیرفته اند و تنها فرق این دو این است که ما آب و هوا را جهت نیاز حیات مادی می طلبیم ولی مرگ می طلبد ما را تا عظمت وجودی را از هر حیث به اثبات برساند.

روزی برای زیارت اهل قبور به گورستان محله رفته بودم و در آنجا قبرهایی را که کنده و آماده نموده بودند از دور و برای دیدن قبرها، کنار آن قبور رفتم و نشستم و بی اختیار خانه آخرتم را مجسم کردم و با خود گفتم :  
اگر من الان می مردم ، جایگاه من اینجا بود، آغوش خاک ، تنهای تنها اما توی این قبرها چه خبر است ؟ یکاش می دانستم در آنجا برای ساکنانش چه می گذرد؟

## دوست همسفر

آن قدر در این رابطه ذهنم مشغول بود که خواب مرا گرفت و به خواب سنگینی رفتم در این اثنا شخصی را دیدم که از پشت سر مرا صدا می زد و با اسم به من گفت فلانی! فلانی! و متوجه او نبودم تا اینکه دستهایش را روی دوشم گذاشت و گفت:

علی آقا! سلام علیکم.

من یکهو از جام پریدم، برگشتم، پشت سرم را نگاه کردم و گفتم بله!

بفرمایید! امری داشتید؟ می بخشید من شما را به جا نمی آورم!

گفت: من رفیقت هستم، همسفرت در راهی که پیش گرفتی و من در این

راه راهنمایت خواهد کرد. گفتم: عذر می خواهم چه راهی؟

گفت: همان راهی که همه رفتند و یا خواهند رفت. عرض کردم: راستش

بنده حوصله ندارم، اگر ممکن است واضح تر بفرمایید، تا ما هم چیزی متوجه

شویم. گفت: اسم من، هدایت است! بنده سال هاست با تو رفاقت دارم، حالا

دیگر مرا نمی شناسی! می خواهی خودم را بیشتر معرفی کنم تا مرا خوب بجا

بیاوری؟ گفتم: این همان راه صواب است و من از آشنایی شما خوشحال

خواهم شد. گفت: من همان قرآن هستم که تلاوت می کردی، مگر در سوره

بقره نخواندی که فرمود آن کتابی است که متقین را هدایت می کند. (16)

گفتم: مرا ببخشید از اینکه نشناختم. از آشنایی شما خوشبختم امیدوارم موید

و منصور باشید. گفت: من برای راهنمایی تو آمدم و می خواهم در رابطه با

سوالاتی که فکر تو را به خود مشغول کرده پاسخ بگویم و پیشنهاد می کنم تا با

من همراه شوی و به سفری برویم که در آن به سوالات پاسخ داده می شود. من

که سالها در فکر مسائل متعدد و پاسخ آن بودم بسیار خوشحال شدم و بدون درنگ پیشنهادش را پذیرفتم .

گر ازین منزل ویران به سوی خانه روم	دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم
زین سفر گر به سلامت بوطن باز رسم	نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم
تا بگویم که چه کشفم ازین سیر و سلوک	بدر صومعه با بریط و پیمانہ روم
آشنایان ره عشق گرم خون بخورند	ناکسم گر بشکایت سوی بیگانه روم
بعد ازین دست من و زلف چو زنجیر نگار	چند و چند از پی کام دل دیوانه روم
گر ببینم خم ابروی چو محراب	باز سجده شکر کنم و ز پی شکرانه روم <sup>(17)</sup>

و از رفیقم خواستم زمان سفر را برایم مشخص کند.

او در جوابم گفت : این مسافرت مثل مسافرت های عادی نیست و به سرعت تو بستگی دارد.

گفتم : نمی فهمم ، چرا به خودم بستگی دارد؟ گفتم : برای اینکه ابزار حرکت ، نحوه حرکت و بالاخره اسباب سفر به همراه تو است و من ، راهنما<sup>(18)</sup> خواهم بود و هر چه زودتر دست به کار شوی و وسائل سفرت را آماده کنی شما را به این سفر خواهم برد.

گفتم : عذر می خواهم ، چه و سائلی باید بردارم ؟

گفت : معمولا برای یک سفر چند روزه یک مسافر چه چیزهایی به همراه دارد؟ گفتم : لباس ، پول ، و یه خورده خرت و پرت .

گفت : البته سفرها با هم فرق می کنند، مثلا کسی که به کوه سفر می کند باید وسائل مربوط به آن سفر را تهیه کند و یا کسی که به قطب سفر می کند باید وسائل مخصوص به قطب را حمل کند.

گفتم : خوب حالا ما ان شاء الله کجا می خواهیم سفر کنیم .

گفت : تو را به جایی خواهم برد که انسانها از اول بی صبرانه به دنبال این سفر بودند ولی توانستند و رفتند و برگشتند و عده ای به این سفر ناخواسته رفتند و هرگز برنگشتند و اگر خدا بخواهد من و تو به سفری می رویم که راه برگشت وجود دارد و تنها در صورتی که نتوانی به تعهدات عمل کنی ناخودآگاه و معجل تو را خواهند برد و برگشتی نخواهد بود و تو در این سفر به اسرار زندگی بعد از مرگ ، پی خواهی برد و آنجا جواب سوالهای تو، داده خواهد شد. تو باید بعد از برگشت از مسافرت همیشه خاطره های سفر را یاد کنی و خود را مثل سفر کرده های ابدی بدانی تا اینکه هر وقت خداوند متعال لقا تو را خواست لبیک گفته و خداوند بزرگ را با کوله باری پر از اعمال نیکو و صالح ملاقات کنی ، که بهترین زاد و توشه تقوا است .<sup>(19)</sup>

گفتم : اگر فضولی نباشد می توانم اسم سفر را از شما بیروم .

گفت : بله ، درست می فرماید این سفر نیز اسم دارد و سفر ما به عالم برزخ خواهد بود و از جاهای مهم و به یاد ماندنی آن دیدن خواهیم داشت .

گفتم : راستش من نمی دانم در این سفر چه چیزهایی لازم است اگر لطف کرده یادآوری فرمایید، متشکر می شوم .

گفت : وداع با اهل و عیال و با همه کس و همه و چیز .

- عینک بصیرت .

- انصاف .



- و نهایتاً، تعهد نامه که اهمیتهش را به استحضار رساندم .

گفتم : می توانم سوال دیگری از شما داشته باشم ؟

گفت : بفرمایید.

گفتم : این چیزهایی که فرمودید، اصلاً و ابداً خرج ندارد. ولی چرا اینها؟

گفت : اینطور هم که تصور می نید، بی خرج هم نیست و به عکس ، خیلی هزینه دارد اما چون وسایل مورد نیاز ما در این سفر این چیزهایی که عرض شد بستگی دارد لذا برای درک بیشتر عرایضم ، پاسخ را محول به خود سفر می نمایم ، ان شاء الله در این سفر پی به موضوع ببرید.

گفتم : ان شاء الله . پس می روم که وسائل را آماده کنم و به زودی خدمت می رسم و خداحافظی نمودم . برای اینکه هر چه زودتر آماده شوم ، آنچه که گفته بود مو به مو انجام دادم .

همسر و فرزندانم را مهبیای صبر، در فراقم نمودم و بدون اینکه اسمی از سفر ببرم به آنها می گفتم : همه باید به این سفر برویم و من نیز مسافرم .

همسر که خیلی متوجه حرف های من نبود، می گفت :

چه سفری ؟، کجا ان شاء الله ؟

این چه سفری است که به تنهایی می روی ؟، بدون ما کجا؟(من که از

ماجرای سفرم کاملاً با اطلاع بودم) به اشاره گفتم :

( إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. )<sup>(20)</sup>

هر از چند گاهی از این مسافرت یادآور می شدم و با الفاظی از قبیل همه

رفتنی اند، ما هم باید برویم ، من هم به زودی خواهم رفت و...

اما اگر کاملاً متوجه می شدند که شاید از غصه جلوتر از من برای همیشه رخت می بستند و خدا را شکر که کاملاً متوجه منظورم نمی شدند گرچه بزودی با تمام وجود پی به حرفهایم می بردند.

کار دیگری که داشتم رسیدگی به حساب و کتابهایم بود و من در این مورد قرضهایم را دادم. هر کس را که می دیدم حلالیت می خواستم و به آنها می گفتم اگر غیبت شما را کردم، اگر از من بدی دیدید، اگر از من رنجیده اید و بالاخره هر چه بدی دیدید به بزرگواری گذشت کنید.

و آنها در پاسخ می گفتند: حلال خوشیتان باشد! خواهش می کنیم! این چه حرفیه! شما ما را حلال کنید!

من که می دانستم و در کتب روایی خوانده بودم هر کس بر گردنش حق الناسی داشته باشد، خدا از او گذشت نخواهد کرد، رضایت او را بجا بیاورد. و به یاد روایتی افتادم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روزهای آخر عمرش هنگامی که برای مردم از حساب و کتاب و قیامت صحبت می فرمود و در خاتمه فرمایشاتش از مردم می خواست هر کس از او ظلمی دید یا حقی از او برگردن دارد همین لحظه از حضرتش بخواهند و علت آنرا احوال سخت قیامت می دانستند. و می فرمودند: من تاب و توان آنجا را ندارم. آنگاه شخصی خواست تا او را قصاص کند و گفت یا رسول الله روزی چوبی در دستت بود و آن چوب به شکم من خورد، (حضرت فرمود آن چوب را آوردند) و حضرت خطاب به آن، فرمود: من آماده ام تا قصاص شوم.

شخص عرض کرد: هنگامی که چوب به شکم من خورد بدنم برهنه بود.

حضرت پیراهن را بالا زد و در این حال آن شخص لبها را روی شکم حضرت گذاشت و عرض کرد یا رسول الله ، من محتاج شفاعت تو هستم و این امر را بهانه قرار دادم والا دستم بشکند اگر بخواهم به رسول الله بی ادبی کنم . او اگر چه از نظر شرعی حق داشت قصاص کند و حق داشت از آن بگذرد. اما این داستان حقیقی را به ما اثبات می کند و آن اینکه همه ما انسانها اعم از پیامبران بزرگ و سایر مردم در مقابل اعمالمان مسئولیم و باید پاسخگوی آن باشیم . (تا آخر روایت).<sup>(21)</sup>

و همچنین می دانستم در آن جهان پولی ، مالی ، چیزی نیست تا با آن بتوان دیگران را راضی کرد. پس چه بهتر که اینجا از خودشان حلالیت می گرفتم و اگر خرجی هم داشت ، می پرداختم . ولی خدا امواتشان را رحمت کند از روی کرامت و بزرگواری از بدیهای من در می گذشتند.

با عده ای که قهر بودم ، به دیدن آنها رفتم و با دلجویی از آنها محبتشان را بدست آوردم . در این مدت که خودم را با تمام وجود مهبیای مسافرت می کردم ، مثل کسی بودم که به او گفته باشند یک سفر بسیار دلپذیر و مفرحی خواهی داشت و این را باور داشته باشد، به همین خاطر هیچ غم و غصه ای برای من راه نمی یافت .

سعی کردم اگر نمازی قضا شده به جا بیاورم ؛ اگر روزه قضایی داشتم می گرفتم ، بالاخره هر کاری که بتواند مرا در رسیدن به کمال انسانی یاری کند انجام دهم . زبانم را از آزار و اذیت مردم باز می داشتم و از حرفهایی که بیانش سودی به حال دنیا و آخرتم نداشت نمی زدم ، کم حرف می زدم و زیاد فکر می کردم .

چهل روز مراقبت و مواظبت واقعا برای من گنهکار که عمری طولانی معصیت کرده بودم سخت بود اما شاید شیرینی این مراقبتها و عبادات به من نیرو می داد و من خوشحال از مرحمت الهی و آن را توفیق الهی بدانم .

### چهل روز بعد

سخت مشغول رسیدگی به اعمال بوده و برای آمدن رفیقم لحظه شماری می کردم ، تا اینکه چهل روز گذشت بعد از چهل روز دوستم به سراغم آمد و به من گفت : بسیار خوب ، حال شما همراه من می توانی همراه من به سفر بیایی قبل از هر چیزی اجازه نامه را که گرفتم از من تحویل بگیر تا در این سفر مانع رفتن تو نشوند. و دیگر اینکه عهدنامه ، به عنوان یکی از اسباب سفر را تجدید کن !  
گفتم : من دوباره تعهد می کنم . گفت : یادآوری کنم که این تعهد را اگر عمل نکنی به نزول بلا باید تن در دهی. گفتم : به حول و قوه الهی سعی می کنم مو به مو تعهداتم را عمل نمایم .  
سرانجام بعد از تعهد، هنگام سفر فرا رسید و من با صد در صد آمادگی سفر را با دوستم آغاز کردم .

## آغاز مسافرت

من برای اینکه وارد برزخ بشوم لازم بود از تن خاکی بیرون می آمدم و اما خروج روح از بدن به این سادگی که تصور شود نیست ، به قول معروف جان کندن خود یکی از بلاهای الهی است <sup>(22)</sup> اما اگر انسان اندکی ، هر چند کم ، خوب باشد، خداوند منان او را آسان ، <sup>(23)</sup> قبض روح می کند، اما حقیر یادم نمی آید خوب بوده باشم و از وقتی که خودم را شناختم در معصیت خدا بر سر بردم و از همه کس ترسیدم به جز خدا، از همه چیز حیا کردم جز از خدا، و از هیچ کس محبت کافی ندیدم مگر خداوند که با این همه بدیهایم ، به من خوبی نمود از این جهت خیلی شرمسارم ، نه با دست پر و نه با روی سفید اما از رحمت الهی ناامید نبوده و نیستم و امید دارم خدا ما را از آن دسته انسانها که رحمتش را شامل حال آنها می کند قرار دهد.

در این موقع شخصی با صورت زیبا و خوش برخورد خطاب به من فرمود:  
وظیفه من این است که تو را قبض روح کنم .

عرض کردم : آقای من ، مرگ حق است و تو مامور الهی هستی ولی من طاقت سخت جان دادن را ندارم .

گفت : اگر سخت جان تو را بگیریم به نفع تو است چون بدین وسیله از گناهانت بخشیده می شود و از این دنیا سبک بال سفر می کنی و در آن سرای راحت زندگی می کنی.

تا خواستم یک کلمه بیشتر با او حرف بگویم احساس کردم تمام کوههای ، کره زمین را بر دوشم گذاشته اند و از لا به لای آنها جانم از گلویم به سختی بیرون می آمد و من یک لحظه جان دادن را از سالها رنج و مشقت دنیوی بدتر



گفت: دوست عزیزم، همراه تو بودم، چون تو سخت مشغول امتحان بودی مرا از یاد برده ای و زن و بچه ات متعرض نیستند بلکه خیال می کنند شما مرده اید. <sup>(26)</sup> با گریه گفتم: رفیق، من از تنهایی می ترسم؛ از تاریکی قبر از عذاب قبر، از فشار قبر می ترسم. <sup>(27)</sup>

گفت: حق داری ترسناک است فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام دخت گرامی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از عذاب قبر می ترسید چه رسد بقیه انسانها، اما تا آن جسدت را داخل قبر نکنند نمی توانیم وارد برزخ شویم در حقیقت عالم برزخ یک دروازه بیش ندارد و آن هم راه ورودش از قبر است.

گفتم: پس بگذار من هم همراه این جسدم بروم.

گفت: خوب است به هر کجا جسدت را می برند بروید، که سفر تو از همینجا شروع می شود.

آمیولانس حمل جنازه (که قبلا دیگران را که می مردند با آن حمل می کردند در حالی که قبلا احساس بدی نسبت به این نوع ماشینها داشتم) برای بردن نعشم وارد کوچه شد و اهالی جنازه مرا به دوش گرفته و گفتن لا اله الا الله، محمد رسول الله، علیا ولی الله <sup>(28)</sup> داخل آمیولانس گذاشتند. همسرم و پسرم با یکی از بستگان، کنار نعشم در ماشین نشستند. راننده با صدای بلند گفت: حرکت کنم! و پسرم با زدن شیشه پشت سر راننده گفت: بگذار در ماشین را ببندم بعد برو. دیدم هنوز پیاده هستم و در ماشین بسته نشده، گفتم بهتر است با آنها سوار ماشین شوم، با عجله داخل ماشین شدم و به سوی غسل خانه روانه شدیم. وارد غسل خانه شدیم ابتدا لباسهایم را کردند. برهنه و لخت، مادر زاد شدم تنها برای اینکه آبرویم نرود روی عورتم را پوشاندند. جناب غسل آماده برای غسل با تهیه کافور و آب، مقدمات غسل را فراهم نمود و طبق دستور

شرع ، شروع کرد به غسل دادن . ابتدا سر و گردن و سپس طرف راست بدن و بعد طرف چپ بدنم را شست و غسل که تمام شد آنگاه غسل گفت : کفن بیاورید! پسرم گفت : پدرم کفنی را از مکه معظمه آورده که باید با آن کفن شود. همه تحویل وارث ، حق یک کفن (هر چه داری باید تحویل ورثه بدهی و یک کفن حق جسد فانی). با دیدن این صحنه (که ساعت و انگشتر و لباس و حتی لباسهای زیر از قبیل زیر پیراهن را از تنم کند)، به یاد فرمایش شاعر افتادم که می فرمود:

به گورستان گذر کردم کم و بیش      بدیدم حال دولتمند و درویش  
نه درویشی به خاکی بی کفن ماند      نه دولتمند برد از یک کفن بیش

(29)

این همه زحمت جمع آوری مال ، خانه ، ماشین و امکانات دیگر و... سرانجام همه را باید به ورثه تحویل بدهی . آری ، اموال و ثروت دنیا به فرمایش خداوند تبارک و تعالی رفتنی است و این اعمال است که می ماند. (30)

راستی این لباس سفید (کفن) را بزرگ و کوچک مال منال و بی چیز و گدا و هر که را در این دنیا تصور کنی حتی سلاطین و پادشاهان و پیامبران بزرگ الهی ، انسانهای خوب و بد باید همه به تن کنند و در روزی که به آن محشر گفته می شود حاضر شوند و کسی نمی تواند به لباسهایش افتخار کند و احدی نمی تواند ادعاء کند من پادشاه بودم و من ثروتمند بودم و اینجا هم باید با من مثل دنیا برخورد کنند. هرگز! هرگز، لباس سفید و بدون دوخت که زن و مرد و به طور کلی تمام انسانها تن می کنند، نشان از برابر بودن انسانها در مقابل خداوند بزرگ است و آن کسانی می توانند امتیاز داشته باشند که مطیع خداوند بوده باشند و در دنیا جز از خدا نترسیده و جز خدا را نپرسیده باشند. (31)



## نماز میت و طواف

بعد از اتمام تغسیل ، مرا برای خواندن نماز میت و طواف به حرم حضرت معصومه علیها السلام بردند. در این هنگام عده ای می گفتند: خدا فلانی را رحمت کند، ما از او بدی ندیدیم ، او آدم بی آزاری بود، از این حرف خوشحال شدم و به خود بالیدم و گفتم خدایا! ما که آدم خوبی نبودیم و تو محبت ما را به دل این مردم انداختی <sup>(32)</sup> و این مردم لطف می کنند.

خدایا اگر مردم می گفتند: الحمد لله فلانی مرد و از دست او راحت شدیم چه می کردم . <sup>(33)</sup> بعد از نماز و طواف در حالی که تشیع کنندگان با ذکر لا اله الا الله و محمد و رسول الله و علیا ولی الله مرا همراهی می کردند نعشم را به سوی قبرستان محل بردن . زمینی را کردند و عده ای دور آن ایستاده بودند و شخصی هر از چند دقیقه ای فاتحه ای می فرستاد و مردم با خواندن حمد و سوره مرا شاد می کردند.

قبل از رسیدن به قبر، نعش مرا سه بار با فاصله زمانی ، زمین گذاشتند <sup>(34)</sup> و می گفتند این کار به خاطر این است که میت یک دفعه و سریع داخل قبر نشود و قبلا با این کار به منزل جدید عادت کند تا در قبر کمتر وحشت نماید.

## داخل قبر

نعشم را چند نفر از بستگانم از جمله پسرم برداشتند و داخل قبر گذاشتند و سپس از طرف بالای سر کفن را باز کردند و مرا به سوی قبله به زمین گذاشتند اینجا ذلت و خواری ام را در مقابل عظمت الهی یافتم و فهمیدم ما از خاکیم و بدن ما به خاک تبدیل خواهد شد غرور و تکبر که معمولاً از روی نادانی ما در دنیا سر می زند و خیال می کنیم همه کاره هستیم و انسانهای دیگر را به حساب نمی آوردیم ، انگار بقیه آدم نیستند و تنها ما آدمیم و بس ! اگر کسی به ما سلام می کرد، غرور و عجب ما را گم می کرد و اگر پست و مقامی به ما می دادند واقعا می پنداشتیم این ما هستیم که به این کار زینده هستیم و بس و خود را از دیگران یک سر و گردن بالاتر می دیدیم ولی همه و همه بازی بود که سودی به حالمان نداشت .<sup>(35)</sup>

و همه آن مقامها و پستها سرابی بیش نبود، البته اگر آن پست و مقام به خاطر این بود که حقی را به حق دار برسانیم یا از ظلمی جلوگیری کنیم ، خوب بود.<sup>(36)</sup> - آری همه چیز تمام شد و باید به قائم مقامها تبریک گفت و یادآور شد این تو و این ریاستت اما بزودی تو هم این مقام را باید به دیگران بسپاری و این سنت الهی است اگر غیر از این بود هیچ کسی مقام خود به دیگری واگذار نمی کرد. و آنگاه یکی از مامورین گورستان با صدای بلند گفت : آقا را بگویید بیاید و تلقین بگویید.

## تلقین به میت

<sup>(37)</sup> در حالی که یک پتو در روی قبرم نگه داشته بودند، شخصی که باید به من تلقین می داد شروع کرد به خواندن این کلمات که اگر دو ملک مامور خداوند آمدند پیش تو و از تو در مورد خدایت پرسیدند در جواب آنها بگو <sup>(38)</sup> الله و... من احساس می کردم گرچه کلمات به عربی خوانده می شد ولی می فهمیدم و با او تکرار می کردم همه آن سوالهای که نکیر و منکر باید از من بپرسند از خدا و پیامبر و امامان و از حساب و کتاب و قیام و قیامت یکی برایم تلقین می کرد و من هم با او تکرار می کردم .

در خاتمه دعایی کرد و سنگ لحد را یکی ، یکی روی قبر من گذاشتند و من تاریکی قبر را بیشتر و بیشتر احساس کردم تا جایی که دیگر تاریکی مطلق و ظلمات ، قبرم را فرا گرفت و من از وحشت تاریکی داد می زدم : کمک ! مرا رها نکنید کجا! بدون من کجا می روید؟

مگر من به شما چه ظلمی کردم که مرا تنها می گذارید؟

اما افسوس و صد افسوس ، اینها رفقای با وفا نخواهند بود، من تازه پی بردم که باید کار اساسی می کردم و عمل صالح بیشتری انجام می دادم . اما شاید من هم کاری را که بستگان و فامیل کردند، می کردم چرا که تا انسان به مصیبتی مبتلا نشود درک مصیبت نمی کند.

## روح در قبر به جسم وارد می شود

همین که قبر را پوشاندند و تاریکی قبر را گرفت ، روحم را در جسمم یافتم و خودم را در تاریکی وحشتناک که هیچ روزانه ای از نور در آن دیده نمی شد و از سوی دیگر هوای آن به خاطر بسته بودن محیط خفه گشته بود. یافتم و من برای نجات از آن حالت سعی و تلاش فراوان کردم تا از آن ظلمت بیرون آیم تا خواستم از دستانم کمک بگیریم دیدم ، بسته است و من برای نجات خودم ، هر کاری که می توانستم می کردم .

بی محابا بلند شدم ، به طوری که سرم محکم به سنگ لحد کوبیده شد. اینجا بود که به خود آمده و گفتم آری دیگر فرصتها از دست رفته و این منم که مرده ام ، ای کاش می شد به دنیا برمی گشتم و گذشته ها را جبران می کردم .<sup>(39)</sup> اما دیگر دیر شده بود و امکان برگشت از اینجا برای کسی نیست .

در حالی که تاریکی محض ، قبر را فرا گرفته بود. دو نفر را به صورت هولناکی دیدم که قبر با حضور آنها به لرزه در آمد، وحشت سر تا پای مرا گرفته بود با صدای گرفته و نحیف و با لکنت زبان کامل گفتم :

ش ش ش ما ک ک ک کی هستید؟

جوابی نشنیدم و باز تکرار کردم ولی احساس می کردم بی نتیجه است .

آنها امر به سکوت کردند و از من پرسیدند: خدای تو کیست ؟

چه بگویم عمری سر به سجده گذاشته ، به وحدانیت خداوند متعال اقرار نموده ، افتخارم این بود که او معبود من است و من بنده او، (مگر می شود که خدایی که خودش مرا تربیت کرده ، خدایی که خودش را به من شناسانده اینجا مرا رها کند، هیهات ! هیهات !).<sup>(40)</sup>

اینجا بود که کم ، کم داشت ، زبانم باز می شد و خداوند بزرگ مثل همیشه دست مرا گرفت و با یاد خدای کریم این بزرگترین روزانه ای که از سوی نور به قبر تاریک من تلالو می کرد زبانم را به توحید باز نمود و با کمک و استعانت پروردگرم به اولین سوال آن دو «ملک» پاسخ دادم :

خدای من خدای یگانه است که شریک ندارد. (41)

آنگاه از رسول خدا ﷺ و سپس از ائمه اطهار علیهم السلام پرسیدند، وقتی از امامانم پرسید، من در جواب گفتم : ما امامان را از جان خود بیشتر دوست می داشتیم و آنها را مفترض الطاعه می دانستیم و در راه آنها از همه چیز گذشتیم و حتی جانمان را در راهشان فدا کردیم .

ملک گفت : حرف زیادی نزن ، دیگر بس است ، شما مگر نبودید که ائمه علیهم السلام را تنها گذاشتید؟

گفتم : نه ! نه ! هرگز ما ائمه و پیشوایانمان را تنها نگذاشتیم و شاهد دارم .  
ملک : کو شاهد تو؟

گفتم : خدا بهترین گواه من است و او می داند که ائمه علیهم السلام را تنها نگذاشتیم و من برای اینکه مدعای خود را ثابت کنم همین قدر عرض کنم ، با اینکه ما نه رسول خدا ﷺ را دیده بودیم و نه احدی از ائمه علیهم السلام را با این حال ، ما با پیروی از فرزند پاک آن بزرگوار که او را نائب امام زمانمان می شناختم ، ایمانمان را نسبت به ائمه اثبات کردیم و تا زنده بودیم دست از اطاعتشان بر نداشتیم .

ملک گفت : آری راست گفتی .

وقتی که از مصاحبه آن دو ملک سرافراز و با موقعیت بیرون آمدم ، این دو ملک به صورت زیبایی در آمدند.

اسم آنها را پرسیدم گفتند: ما بشیر و مبشر هستیم خوب نگاه کن و بگو در پایین پایت چه می بینی ؟

به دیواره پایین پایم نگاه کردم دریایی از آتش و عذاب زبانه می زد، ترس دوباره بر تمام وجودم غلبه کرد.

و آن دو بزرگوار فرمودند: ترس آنجا جایگاه تو نیست . در صورتی که از خدا دور می شدی و توفیق توبه پیدا نمی کردی شاید جایگاه تو بود.

حال که توبه ات را خداوند پذیرفته دیگر هراسی نداشته باش . آنگاه گفتند: حالا به دیواره بالای سرت نگاه کن . و من وقتی به بالای سرم نگاه کردم دیدم نور است و باغ با صفا، با نعمتهای فراوان ، آنگاه درب سمت زیر پا را به رویم بستند و آن دریچه بالای سرم را به قبرم باز کردند و اینجا دیگر قبر نبود بهشتی به وسعت زمین و آسمان و اینجا بود که خنده بر لبانم نقش بست . آن دو ملک عزیز به من گفتند: بخواب مثل خواب عروس .<sup>(42)</sup>

بعد از مدتی استراحت در حالی که دیگر قبرم مثل قبل ، زیربنایش ، نیم در یک و هفتاد سانت نبود و آن ظلمات و تاریکی قبلی را از بین رفته بود و من خود را در نور و در باغی از نعمتهای الهی یافتم در این حال و هوا جوانی را که به نظرم آشنا می آمد دیدم و از او اسمش را پرسیدم :

گفت : من همان هدایت هستم ، همان شخصم که تو را به این سفر دعوت کردم حال می خواهم در این عالم عواقب اشخاصی را که به خاطر عملشان در دنیا، اینجا می بینند و طعم خوشیها و عذابها را که تا قیامت می بینند به تو نشان می دهم ، قبل از هر چیز به تو فرصت می دهم به خانه ات سری بزنی و از اهل و عیال خبری بگیر و نظاره کن و ببین نسبت به تو چه احساسی دارند.<sup>(43)</sup>

گفتم : فعلا با اجازه .

## دیدار از خانواده بعد از مرگ

آنگاه برایم مرخصی دادند تا به دیدار از خانواده در دنیا بروم و به خانه ام برگشتم . با اینکه همه آنها را می دیدم اما آنها مرا نمی دیدند و همسرم را از همه نسبت به من نزدیک تر بود مشغول گریه و زاری بود و به بدبختیش و اینکه چه خواهد شد و چطور امرار معاش خواهد کرد و چطور بچه هایش را بزرگ خواهد کرد، فکر می کرد، طبیعی است که به فکر من نه افتد و نگوید که شوهر بی چاره ام در آن دنیا چه می کشد؟

طبیعی است که به فکر من نیافتد و بگوید که او یک عمر جان کند، و برای ما نان و آب آورد، هیچ نرسید، آقا این نان و آبی که به ما می آوری چطور به دست می آوردید؟ حلال بود یا حرام؟ حال ، شوهر بیچاره! باید کتک آن زحمات را که کشیده بخورد. باید جواب پس بدهد که از کجا آوردی و در کجا خرج کردی .<sup>(44)</sup>

فرزندانی که به یتیمی شان می نالیدند و به مال و منالی که به آنها رسیده بود فکر می کردند تا چهلم نشده ارث پدر را تقسیم کنند.

و خلاصه از اهل و عیال غیر از غصه و ناراحتی خیر و احسانی که قابل توجه باشد ندیده ام و یادم آمد من که خودم دل نسوخته ام از دیگران چه انتظاری باید داشته باشم . پناه بر خدا اگر یه ذره عمل را هم نداشتیم چه می شد؟ به احسانهایی توام با ریا و به صلوات و سلامهای زورکی چیزی که بتوان نجات پیدا کرد نمی شود دل بست . اینجا بود که یاد روایتی افتادم که می فرمود: اگر احسان ناچیزی را خود در حال حیاتتان بدهید بهتر از این احسانهایی است که ورثه بدهند ولو این احسانشان خیلی با ارزش باشد.<sup>(45)</sup>

البته نمی گویم این احسانها تاثیر ندارد کسی از دار دنیا رفته به یک لقمه احسان از سوی کسی که با نیت خالص به یک گربه می دهد، محتاج تر می شود. اما خواستم بگویم با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود باید کار را بنیادی می کردیم که نکردیم .

حال هر چه هم من به این مرده های به ظاهر زنده بگویم : آخر مرگی هست ! حسابی و کتابی ! کیست که گوش بدهد. دنیا که بودم بزرگان به ما می گفتند: امروز که زنده اید روز عمل است ، حساب نیست و فردا روز حساب است ، عمل نیست ، <sup>(46)</sup> ما که یک خورده گوشمان به این حرفها بود و چیزی دستگیرمان شد این حال روز ماست ، وای به حال کسانی که پنبه در گوش طپیدند و چیزهایی را هم که می شنیدند به حساب نشنیدن گذاشتند تا چند صباحی از این دار فانی لذت ببرند.

آی خوشا به حال آنها که عاقل بودند و فهمیدند برای چه خداوند خلقت نموده و همیشه زمزمه می کردند:

روزها فکر من این است و همه	که چرا غافل از احوال دل
شــــــــــــب ســــــــــــخنم	خویشــتم
ز کجا آمده ام آمدنم بحر چه بود	به کجا می روم آخر نمائی وطنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک	چند روزی قفسی ساخته اند از
	بــدتم

فرصت دیگر تمام شده بود و می بایست به عالم برزخ برمی گشتم و با رفیقم به سفرم ادامه می دادم و در یک چشم به هم زدن خود را در خانه ابدی یافتم و دیدم میوه های رنگارنگ و خوش بو مهیاست و رفیقم کنار سفره نشسته و منتظرم هست .



سلام عرض کردم و گفتم : دوست عزیز چقدر دلم گرفته بود از اینکه شما را دوباره زیارت کردم خیلی خوشحالم ، از اینکه به خانه ام رفتم و اهل و عیال را با حالت غمگین دیدم خیلی ناراحت شدم .

گفت : این رسم و رسوم همیشه بوده و هست و تو یادت نمی آید وقتی پدرت از دنیا رفت چه کردید. گفتم : بله یادم می آید و آن وقت ابتدای جوانیم بود و خیلی ناراحت بودم و راستش در فراقش خیلی گریه کردم ولی آنقدر که به یتیمی ام گریه می کردم به بیچارگی پدرم فکر نکردم . اما خدا گواه است من بعدها هر زمان که بالای سر قبر پدرم می رفتم از احوال آخرتش می پرسیدم ، و از خدا می خواستم اگر تا به آن زمان پدرم را نبخشیده ، ببخشاید. من با خدایم عهد کرده بودم ، تمام کارهای نیکی که از من سر می زد پدرم شریک باشد و اگر خدای نکرده گناه از من سر می زد پدرم شریک باشد و اگر خدای نکرده گناه از من سر می زد او را مواخذه نفرماید. <sup>(47)</sup>

اشک در چشمم حلقه زده بود و دوستم احساس کرد اینجا بهترین موقع دیدار با والدین است ، رو کرد به من و گفت :

ناراحت مباش به دیدن پدرت نیز خواهیم رفت و تو از خودش جویای حالش خواهی شد. با خوشحالی به او گفتم : تو از پدرم خبر داری ؟  
گفت : بله دارم و آنها منتظرت هستند

## . چند سوال از رفیق

خوشحالی سرا پای مرا گرفته بود و حقیقتا مسرور بودم و از رفیقم چند سوال پرسیدم .

به او گفتم : رفیق آیا انسان که از دار دنیا رخت می بندد و مثل من در این خانه ماوی می گزیند به اعمالش چیزی اضافه می شود؟

گفت : بله البته که اضافه می شود، مگر از امام صادق علیه السلام شنیده بودی که می فرمود: خصلتهایی وجود دارد که انسان بعد از مرگ نیز از آنها بهره مند می شود مثل فرزند صالح که به پدرش استغفار کند و کتابی که از اثر او باشد، بخوانند و ابزاری از قبیل کلنگ که چاه بکنند و نهالی که بکارند و قناتی که جاری کنند و هر کار نیکوی که او بانیش باشد که بعد از او به کار گرفته شود. <sup>(48)</sup> و از این قبیل کارها مثل عمارت مسجد به خاطر خدا، یا وقف مدرسه ، یا بیمارستان و... همانطور که عرض کردم اگر این کارها را انسان را نیت خالص انجام دهد صد البته تا آن بناها باقی است و استفاده می شود ثوابش عاید و واصل خواهد بود.

گفتم : اگر کسی به بنده خدایی چیزی ، مثلا قرآن یاد بدهد و یا هر علم مفیدی ، باز هم حساب خیراتش مفتوح خواهد بود؟

گفت : بله ، اگر کار خیری باشد به حساب او افزوده می شود و اگر کار شری از خود باقی گذاشته باشد به گناهانش افزوده می شود.

گفتم : راستش این مطالب را در آن دنیا شنیده و یا خوانده بودم ولی مثل الان برایم جا نیافتاده بود و من به عیان می بینم .

## دیدار با کسان خود در عالم برزخ

و رفیقم فرمود: دوست عزیز اولین دیدار تو با پدرت خواهد بود و او منتظرت است . من با خوشحالی گفتم : من آماده ام .

سالها بود که پدرم را ندیده بودم و این دیدار برایم خیلی مهم و خوشحال کننده بود. رفیقم مرا به جایی برد که آنجا سر سبز و بسیار با صفا و قصرهای مجلل داشت و زیبایی منظره های آن انسان را به وجد می آورد آن چنان زیبا که من در عمرم چنین باغی نه دیده بودم و نه وصف اش را شنیده بودم ، در آن باغ پدر بزرگوام به همراه عده ای از اهل و فامیل به استقبالم آمده بودند. ابتدا پدرم را در آغوش گرفتم و اشک شوق از چشمانم سرازیر شد از شدت خوشحالی نمی توانستم حرفی بزنم به زحمت به پدرم گفتم : پدر جان ، خیلی دلم برایت تنگ شده بود، در این مدت که ندیدم ، سعی کردم کارهایی انجام دهم که برای تو نفعی داشته باشد، وقتی خوب دست و صورتش را بوسیدم و قلبم آرام گرفت از حال و احوال او بعد از مرگ ، جویا شدم .

پدرم در پاسخ گفت : پسر م ، وقتی اجلم سر رسید جناب عزرائیل برای قبض روح به سراغم آمد و جان مرا از ناحیه پا گرفت تا رسید به حلقوم در این اوضاع می دیدم همه دور و برم ایستاده اند و اشک می ریزند ولی تو نبودی عرض کردم : من شهر دیگری بودم و بعدا خبر دادند و نتوانستم برای وداع و عرض ادب خدمت برسم و برای مجلس ترحیم خود را رساندم .

گفت : همان راهی که شما پیموده اید من آمدم تا لب گور همه چیز بر وفق مراد بود و من سختی ندیدم اما تلخی دخول در قبر و فشار قبر و سوال نکیر و منکر از همه سختتر بود. (49)

عرض کردم: مگر فشار قبر داشتید.

فرمود: بله وقتی مرا در قبر گذاشتند، و سنگهای لحد را روی قبرم قرار دادند و خاک ریختند، قبر چنان فشارم داد که تمام استخوانهای بدنم خرد شد و به نظرم صدای مرا عالمیان شنیدند. (50)

من از این قضیه خیلی ناراحت شدم و پدرم حال مرا دید و فرمود:  
پسرم رحمت خدا شامل حالم شد و چون در دنیا سعی می کردم حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام، بدانم و از محرّمات الهی اجتناب می کردم لذا ائمه اطهار علیهم السلام به فریادم رسیدند و در هنگام سوال نکیر و منکر که تمام وجودم از وحشت دیدار این دو بزرگوار که به صورت مهیبی وارد شده بودند می لرزید نجاتم دادند.

گفتم: آقا جانم: بعد چه شد.

فرمود: پسرم! آقا امام رضا علیه السلام به فریادم رسید و از وقتی که حضرت مرا سفارش داد به حمد الله، خیلی خوبم و از آن زمان تا به حال در خوشی به سر می بردم و چون در دنیا تا جایی که از دستم می آمد از گمراهی جوانان جلوگیری می کردم و آنها را با نماز و روزه و کارهای خیر آشنا می نمودم از این ناحیه افزوده می شود.

دیگر اینکه تو را که علم «آل محمد علیهم السلام» را می خواندی برایم منظور داشتند. (51)

گفتم: «اعلی الله مقامک» و آنگاه رو کردم به پدر؛ عرض کردم، پدر جان اگر چه میل باطنیم ماندن در محضر شماست اما چون من بطور موقت به اینجا

آمده ام لذا فرصت نیست بیش از این بمانم «ان شاء الله» به زودی به خدمت  
خواهم رسید، حال اگر اجازه بفرمائید ما رفع زحمت می کنیم .

پدر گفت : برو پسرم خداوند عاقبت بخیرت کند. من منتظرت خواهم ماند.  
و از محضر پدرم بعد از پذیرایی<sup>(52)</sup> مفصلی که از شراب و طعام و میوه جات  
بهشتی ، از ما به عمل آوردند مرخص شدیم .

بعد از خداحافظی به رفیقم گفتم : «ان شاء الله» کجا باید برویم ؟

گفت : مگر سفر ما برای عبرت نیست ؟

گفتم : چرا هست .

گفت : دستت را بده به من که به جاهایی ببرم که اگر انسانها ذره ای از طعم  
عذاب آن را بچشند هرگز خلاف نکنند. در این قسمت از سفر من شما را به  
دیدار زنان مسلمانی که از امت پیامبر اکرم ﷺ هستند می برم که به علت‌هایی  
که بعدا به آن پی می بری تا قیامت در عذابند. عرض کردم : فرمودید زنان  
مسلمان از امت خاتم الانبیاء «صلوات الله علیه»! رفیق : بله خوب فهمیدی زنان  
مسلمانی که در عذابند.

## قسمت سوم : دیدار از اهل جهنم در عالم برزخ

احوال بعضی از بانوان مسلمان که در برزخ عذاب می شوند

(53)

زمانی که موهای سرشان را به نامحرمان نشان می دهند آنگاه مرا به جایی برد که آنجا زنانی را دیدم که از موی سرشان آویزان کرده بودند در حالی که مغز سرشان می جوشید. (54)

از هدایت پرسیدم : دوست عزیز این زنان مگر چه کردند که اینطور از موهای سرشان آویزانند و مغز سرشان می جوشد؟ فرمود: این عده از زنان کسانی هستند که از نشان دادن موی سر خود به نامحرمان ابائی نداشتند. اینها با بیرون گذاشتن موی سر خود در حالی که خداوند تبارک و تعالی به خاطر حفظ ارزش زن و منیت جامعه حجاب را واجب نمود (55) امر الهی را زیر پا گذاشتند چرا که خداوند متعال به زنان مسلمان مشخص فرمود که چه کسانی به او نامحرم اند تا خودشان را از آنها بپوشانند و چه کسانی محرم هستند که پوشاندن لازم نیست. (56)

عرض کردم : بعضی از زنان ندانسته این کار را می کنند و ناخودآگاه موهای سرشان بیرون می آید و نامحرمان می بینند، آیا نیز چنین خواهند شد؟  
هدایت : هرگز! اما نباید بی اهمیت باشند. یعنی همیشه هشیار و متوجه باشند، که مبادا نامحرم او را ببیند.

عرض کردم : عده ای از زنان از نامحرمان فامیل مثل پسر عمو و پسر دایی و... که نامحرم هستند موهای خود را نمی پوشانند و پیش آنها سر برهنه حاضر می شوند آیا اینها نیز مثل این زنها در عذاب خواهند بود؟

هدایت : همانطور که قبلا گفتم ، خداوند محرم های زن را شمرده و غیر از محارم هرکس باشد، و حتی فامیل نزدیک باید خود را ببوشاند و فرمان خداوند تبارک و تعالی در «سوره نور» شامل همه نامحرمان می شود و در همان سوره خداوند فرموده «از همه ببوشانند مگر شوهرانشان و پدران و عموها و دایهها...<sup>(57)</sup> البته باید گفت ؛ اشخاصی که اینجا در عذابند بدون توبه از دنیا رفته اند و به این روز افتادند.

عرض کردم : با این فرمایش اگر در دنیا از بانوانی که چه عمدا و چه سهوا موهای خود را بیرون گذاشتند، توبه کنند، خداوند از آنها گذشت می کند؟  
هدایت : البته خداوند تواب است یعنی خداوند توبه پذیر و توبه کنندگان را دوست می دارد؟<sup>(58)</sup>

زنانی که شوهرشان را اذیت می کنند

هدایت ، بعد از اینکه احوال زنان بی حجاب و بد حجاب را دیدیم ، مرا به نقطه دیگری برد که آنجا زنانی را نشان داد که از زبانهایشان آویزان کرده بودند و از آب حمیم در گلوی آنان می ریزند. (59)

هدایت گفتند: می دانی این زنها چه کردند؟

گفتم : نه

گفت : این زنها، زنانی بد خلق و بد زبان بودند و با نیش زبانی که داشتند، شوهرانشان را اذیت می کردند و زخم زبانشان از نیش مار بدتر بود. گفتم : بعضی از زنان چنان بدزبانند که به خدا از شر زبانشان پناه می بریم . این دسته از زنان ، روزگار شوهرشان را سیاه می کنند و با اینکه شوهرشان می توانست آنها را طلاق ، دهد از روی دل سوزی ، طلاق نداده و حال اینکه اینها خیال می کردند شوهرشان می ترسد و هر چه شوهرشان صبر می کرد خجالت نکشیده بدتر اذیتشان می کردند و در نتیجه ثواب صبر به مرد و عذاب الیم به اینها نازل می شود.

گفت : بله چنین است . اما این زنانها در دنیا نیز روی سعادت را ندیدند و با این زبان ، دنیای خود را نیز تلخ کردند.

عرض کردم : آن طور که یادم هست در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده فرمود: ملعون است ، زنی که شوهرش را آزار دهد و او را غمگین سازد.

(60)



زنانی که شوهرشان را تمکین نمی کنند

در جایی دیگر از جهنم ، زنانی را دیدیم که از پستانهایشان آویزان کرده بودند، گفتم :

چرا اینها را از پستانشان ، آویزان کردند؟

هدایت : اینها را که می بینی زنهایی بودند که بدون توجه به خواسته های نفسانی شوهرانشان به تمایلات آنها بی اعتنا بودند و این باعث به گناه افتادن شوهران می شد و لذا هر وقت شوهرشان از آنها تمکین می خواست به بهانه ای مانع بودند. <sup>(61)</sup>

زنانی که بدون اجازه شوهرشان بیرون می روند

در یکی دیگر از منازل جهنم ، زنانی را دیدیم که از پاهایشان آویزان کرده بودند. (62)

(من خیلی از این ملاقاتها ناراحت بودم ، چنان ناراحت بودم که خود هدایت برایم) گفت :

چرا ناراحتی ؟

گفتم از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان ، راستش این عذابها را وقتی می بینم قلبم می گیرد!

از طرفی حق است و از طرفی بالاخره از امت پیامبر هستند.

هدایت گفت : اگر خداوند تبارک و تعالی حجت را برای مردم تمام نمی کرد جای شکوه بود اما مگر خود اینها بارها نشنیدند که خداوند فرموده :

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.)

<sup>(63)</sup>گفتم : بفرمایید، چرا این دسته از زنان را از پاهایشان آویزان کرده اند؟

هدایت : این زنها بدون اجازه شوهرشان به کوچه ، بازار، خانه اهل و فامیل و غیره رفته اند در حالی که شوهرانشان راضی نبوده .

و این قبیل زنان کسانی هستند که خدا رسول و جبرائیل و میکائیل به آنها

لعنت می فرستند. (64)

زنانی که آرایش می کنند و خود را به نامحرمان نشان می دهند

هدایت دست مرا گرفت و گفت : بیا که سفر ما خیلی طول خواهد کشید در ادامه می خواهم باز هم از برخی از زنان ، که در دنیا خود را زینت می دادند و به صورت آرایش کرده بین مردم می رفتند نشان دهم و از احوال آنها آگاه شوی بعد هدایت مرا همراه خود به یک محل هولناکی برد که در آنجا زنانی را دیدیم که گوشت بدنشان را خود می خوردند و آتش از زیر پاهایشان زبانه می کشید.<sup>(65)</sup> گفتم : هدایت ، اینها چه کردند که گوشت بدن خودشان را می خورند و در آتش عذاب می کشند؟

گفت : اینها زنانی هستند که آرایش می کردند و بیرون از خانه به غیر از شوهرانشان ، آنها را می دیدند.

این زنها خود را با آرایش ، زیبا جلوه می دادند تا نامحرمان ببینند و به گناه بیافتند. اینها کسانی هستند که بسیاری از خانواده را متلاشی کرده اند. اگر اینها خود را بزرگ نمی کردند و با حالت شیطنانی بیرون نمی آمدند، مردان بسیاری که دل به زندگی خانوادگی بسته بودند و به زن و فرزندان خود عشق می ورزیدند از همسران خود دلسرد نمی شدند و به طلاق منجر نمی شد. اینها باعث نابودی بنیان خانواده شدند. عرض کردم : دوست عزیز بیشتر توضیح بده چطور اینها نظام خانواده را متلاشی کردند.

هدایت : زنانی که برای بیرون رفتن از خانه در جلوی آینه می ایستند و با وسایل آرایش سر و صورتشان را تزئین می کنند در حقیقت ، ظاهری که واقعی نیست واقعی جلوه گر می شود و این پرده ای است باطل که روی حقیقت می کشند و بیننده به خیال اینکه اینها زیبايند فریب می خورد و به گناه می افتند.

در اثنای صحبت هدایت ، کلامش را قطع کردم و گفتم .

می بخشید زنان نباید آرایش کنند؟

آیا در همه حال زینت دادن زن ممنوع است ؟هدایت : نگفتم آرایش زن بد است . طبق شرع مقدس اسلام که دوری از نامحرم را برای زن و مرد مصونیت می داند و زینت زن را برای نامحرمان حرام می داند عرض کردم و در غیر این صورت زینت زن برای شوهرانشان و یا در محیط خانه خود عبادت محسوب می شود. (البته تنها در محیط زناشوی).

گفتم : (با عرض معذرت) آیا مردها که به این زنان نگاه می کنند، گناه نمی کنند؟

هدایت : چرا، مردها نیز نباید نگاه کنند و در حدیثی ، از امام صادق علیه السلام داریم ، نگاه کردن تیری از تیرهای مسموم شیطان است که در قلب او می نشیند. <sup>(66)</sup> یعنی همانطور که تیر قلب را می شکافد، نگاه به نامحرم نیز روح را مریض و زخمی می کند. در این رابطه بعدا احوال مردانی که هوس ران بودند، خواهی دید. باز هم از هدایت ، پرسیدم :

رفیق ! برخی از این زنها آرایش می کنند نه به خاطر اینکه نامحرمان به آنها نگاه کنند. بلکه صرفا به خاطر اینکه خجالت می کشند با چهره خودشان که خدا عطا نموده بیرون روند و به خود فکر می کنند، ممکن است مردم به دیده حقارت به آنها نگاه کنند و اینها برای نشان دادن خود برای زنها هم طراز، آرایش می کنند و غرضی هم از این آرایش کردن ندارند.

هدایت : البته مهم پوشاندن از نامحرمان است ، در هر صورت به هر نحوی اگر نامحرم او را ببیند او معصیت کرده و جایگاهش همین جا است که می بینی .

زنانی که به احکام شرع ، اهمیت نمی دهند

از آن منزل به منزل دیگری از منازل جهنم رفتیم و زنانی را دیدیم در حالی که پاهایشان را به دستانشان بسته بودند، مارها و عقربها به آنها هجوم آورده و آنها را نیش می زدند. (67)

این صحنه ها خیلی دردناک و تکان دهنده بود اما جزای همان چیزی بود که خودشان برای خود خلق کرده بودند و شاید هم هیچ فکر نمی کردند ممکن است روزی با این صحنه ها روبرو شوند ولی واقعیتی است که باید قبول و این عذاب همان سستی ایمان است که باید تحمل کنند و راه خلاصی جز عنایت خدا نیست .

هدایت : این زنها می دانی چه کردند؟

گفتم : نه .

هدایت : بگذار کاملاً رفتار این زنها را در دنیا شرح دهم تا بدانی مستحق عذابند. اینها زنانی بودند بی قید یعنی به تکالیف شرعی اهمیت نمی دادند. وضوء می گرفتند تا نماز بخوانند اما وضویی بی طهارت می گرفتند، و به نماز اهمیت نمی دادند و آن را سبک می شمردند، گاهی می خواندند و گاهی نمی خواندند، خلاصه اینکه به چیزی که اهمیت نمی دادند فرامین خداوند تبارک و تعالی بود. لباسشان را تطهیر نمی کردند.

غسل واجبی که به عهده شان بود بجا نمی آوردند (مثل غسل جنابت ، غسل حیض ...).

زنانی کثیف و غیر نظیف بودند.

عرض کردم: نظیف برای مومن مهم است و از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که حضرت فرمودند: «نظافت از ایمان است و ایمان با صاحبش در بهشت خواهد بود.»<sup>(68)</sup> و پر واضح است این رفتار از این قبیل زنان نشانه بی ایمانی آنهاست انسان بی ایمان جز این جایگاهش نیست و علاوه بر اینکه به نماز که ستون دین است اهمیت ندادند با اینکه خداوند در قرآن فرموده: «وای بر نمازگزاران، آنها که نمازهایشان را سبک می شمارند.»<sup>(69)</sup>

آنها سخن خدا را شنیدند و نشنیده گرفتند.

امروز و فردا کردند و با این که «در توبه» به رویشان باز بود، توبه نکردند و جز این جزای عملشان نیست.

## زنان زناکار و فرزندان حرام

من و «هدایت» برای دیدن احوال عده دیگری از زنان مسلمان ، که در جهنم به سر می بردند رفتیم و در آنجا زنانی را دیدیم که کر و لال و کور بودند و در جایگاهی از آتش قرار گرفته بودند، مثل کسی را که در گودال پر از آتش ، بیاندازند در حالی که مغزشان از بینی بیرون می زد و بدنشان از جزام و برص ، قطعه ، قطعه می شد. (70)

گفتم : لابد اینها خیلی گنهکارند، مگر چه عمل زشتی را مرتکب شدند که به این عذاب گرفتارند؟

هدایت : اینها زنانی ، زناکار بودند که فرزند حرام را که از زنا، به دنیا می آوردند به شوهرشان نسبت می دادند و می گفتند این فرزند از فراش توست . من از این کارهایی که توسط زنان صورت می گرفت متعجب بودم . به خود می گفتم چطور یک زن در حالی که باید امانت دار باشد به خیانت می پردازد؟ ما روایات بسیاری در دنیا از بزرگان و پیشوایان شنیده بودیم که سفارش می فرمودند؛ «امانتداری از ارکان ایمان است . (71)»

مومن باید امین باشد و یکی از صفات بارز نبی اکرم ﷺ همین امانت داری ایشان بود که به محمد امین لقب گرفت .

هدایت : بله ، همه این حرفها درست ، اما در فلسفه دین ما گفتار با عمل خیلی فاصله دارد و تا گفتار با عمل یکی نشود گفتار ارزش ندارد. البته ، می دانی که چه می گویم؟!

گفتم : بله ولی دوست دارم برای من بیشتر، توضیح دهید تا در اعماق جانم ، جای بگیرد.

هدایت : ببین ممکن است ادعا کنم یک پهلوانم ، یا هر چیز دیگر، ادعا زمانی پذیرفته است که عملاً نشان داده شود.

مثل آقای که می گوید من پهلوانم ، تا با پهلوانی قوی پنجه کشتی نگیرد و در میدان مبارزه بر حریف خود غلبه نکند، پهلوان نیست .

چه بسیار بودند قبل از جنگها می گفتند: من چنان می جنگم و بهمان می کنم اما وقتی به میدان آمدند و لبه های تیز شمشیرهای برهنه را مشاهده کردند فرار کردند و اینجا است که باید گفت به خاطر همین سختی است که عمل خوب ارزش پیدا می کند.

نمی گویم نمی شود کار خوب کرد می گویم کار خوب زحمت می خواهد و خداوند بزرگ هم بهشت را برای این رنج و مشقت مرحمت می کند.

گفتم : بله ، فرمایش شما کاملاً متین و جالب بود. و این زنها که امین نبودند و به شوهرشان خیانت کردند در حقیقت از همان زمانی که خود را شناختند نخواستند، ثواب لذت بردباری و صبر را ببرند و از همان اول ، سست برخورد کردند و به ابلیس اجازه دادند تا بر آنها حکم راند و عاقبت ، آنها را به این روز انداخت که می بینیم .



## زنانی که خود را به نامحرمان عرضه می کنند

هدایت دستم را گرفت و گفت : برویم که دیر شد و مرا به منزلی برد که آنجا، زنانی را دیدیم که با قیچی آتشین ، گوشت بدنشان را از سر، پا و جاهای مختلف بدن می بریدند<sup>(72)</sup> و نعره صدایشان گوش فلک را کر می کرد و کسی به فریادشان نمی رسید. خیلی عجیب و اسف بار و دلخراش بود و منم از این حالت سرم گیج رفت و افتادم . هدایت گفت : می بینی ! این زنها، زنان زناکار بودند و خود را برای مردهای اجنبی عرضه می کردند و حال عذاب ، لذت زودگذر آن زمان را می بینند. این زنها خیال می کردند حساب و کتابی نیست ، اعاذن الله ، خیال می کردند خدا آنها را نمی بیند و در محضر خدا به کار زشت و ناپسند دست می زدند و با غفلت از دنیا رفتند و دچار این عذاب سخت الهی گشتند . آری تحمل عذاب برای امثال ما که تاب و توان آتش چوب کبریت را نداریم سخت است و عذاب آن دلخراش اما این عذاب عذابی است که خودشان مهیا کرده بودند.

با اینکه خدا فرموده بود «با دست خود، خود را به هلاکت نرسانید.»<sup>(73)</sup> با این حال زندگی زودگذر دنیا را به زندگی ابدی آخرت ترجیح دادند. آنها می توانستند، خوب باشند و از بهشت بهره مند شوند. می توانستند، توبه کنند و از کارهای پست روگردان باشند و اصلاح شوند ولی نخواستند.

گفتم : آیا برای این قبیل زنها نیز «توبه» باز است ؟

هدایت : البته ، که در توبه به رویشان باز بوده و تا انسان نفس می کشد هر چقدر هم که گنهکار باشد در صورتی که از روی صداقت و واقعا از اعمال بد خود پشیمان شود، و خود را اصلاح کند، خداوند کریم او را می پذیرد و توبه

اش را قبول می کند زیرا یکی از اسماء خداوند تواب است یعنی بسیار توبه پذیر است . (74)

گفتم : ما انسانها چقدر بیچاره و بدبختیم این همه امکانات و راه ها برای سعادت و کامیابی ابدی باز بوده و ما استفاده نکردیم ، واحسرتاه از این فرصتها. خداوند این همه بهانه قرار داده که ما برگردیم و فریب ابلیس را نخوریم و آتش جهنم را به جان نخریم در حالی که ندیده گرفتیم و حرف شیطان را که دشمن سر سخت انسانیت بود، گوش دادیم و فرمایش خدا را که خالق ما بود و به ما از رگهای گردنمان نزدیک تر بود نشنیدیم . (75)

چقدر خداوند بزرگ فرمود: «آی انسان شیطان دشمن شماست ، او دشمنی آشکار با شما دارد، از او به پرهیزید (76) ما انسانها، مثل اینکه گوش نداشتیم و یا کر بودیم ، نمی شنیدیم و کور بودیم ، نمی دیدیم .

و حالا این عذاب را که با ذره ، ذره لذتهای حرام ، به وجود آمده باید خریدار باشید و راه فرار و توبه دیگر «عالم برزخ» نیست و اگر راهی بود تنها و تنها در دنیا امکان داشت و بعد از مرگ هرگز!

## زنانی که قوادی می کنند

سپس زنانی را دیدیم که صورت و بدنشان می سوخت و امعاء و احشای خودشان را می خوردند.<sup>(77)</sup>

گفتم جناب هدایت : این زنها چه کار کردند؟

هدایت : این زنها، زنهایی بودند که قوادی می کردند.

عرض کردم : قوادی !

- قوادی دیگر چیست ؟

هدایت : قوادی یعنی «واسطه گری بین زن و مرد به صورت حرام».

گفتم : یعنی این عده زن و مرد نامحرم را به هم می رساندند.

هدایت : بله ، اینها واسطه و دلال این کار بودند و زنان را می فریفتند و با

مردها جمع می کردند.

گفتم : چه کار زشتی و این کار دو گناه محسوب می شود، اول اینکه دوست

داشتن اشاعه فحشاء است ، و دوم اینکه گمراه کردن انسان است و هر کس ،

انسانی را گمراه کند مثل این است که تمام انسانها را گمراه کرده است .<sup>(78)</sup>

هدایت : بله کاملاً درست است و به همین علت اینها صورت و بدنشان می

سوزد و روده هایشان را می خورند.

بین انسان در گرو اعمال خودش هست<sup>(79)</sup> و طبق همان اعمال نیز جزا می

شود. و به چیزی که خودمان درست کردیم نباید گله مند باشیم .

گفتم : بله ، فرمایش شما، کاملاً صحیح است .

متأسفانه ، وزر و وبال منحرف شده به گردن خود منحرف است و چه خوب  
بود آنهایی که کارشان انحراف کردن مردم است می فهمیدند و در صدد اصلاح  
خود بودند و این عذاب را متحمل نمی شدند.

## احوال زنان سخن چین و دروغگو

رفتیم و رفتیم و به جایی از جهنم رسیدیم که در آنجا عده ای را دیدیم که سر خوک داشتند و بدن الاغ ، و هزاران هزار، از انواع عذابها بر آنها وارد می کردند تا خواستم بیرسم علت چیست ؟

هدایت گفت : اینها زنان سخن چین و نمام و دروغگو بودند و سخن این و آن را به دیگری می بردند و دروغ می بستند. <sup>(80)</sup>

این زنها به نقل سخن دیگران ، مابین مردم دشمنی ایجاد می کردند. گفتم : سخن چین ، تفرقه بین مردم ایجاد می کند و این از گناهان بزرگ و نابخشودنی است .

هدایت : بله .

چه بسیار در روایت معصومین علیهم السلام آمده که سخن چینی کار زشت و ناپسند است و ما را از آن منع می کردند.

مثلا در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که حضرت فرمود: سخن چین به بهشت داخل نخواهد شد. <sup>(81)</sup>

و یا خبر دیگری حضرت به اصحاب فرمود: آیا شما را به بدترین تان خبر ندهم ؟

گفتند: بفرماید یا رسول الله .

حضرت فرمود: کسانی که سخن چینی می کنند و دوستیها را بهم می زنند. <sup>(82)</sup>

## احوال زنان خواننده و مداح و حسود

در یکی از منازل جهنم ، زنانی را دیدیم که صورتشان ، شکل سگ بود. از ناحیه پشت آنها آتش وارد می شد و از دهانشان بیرون می آمد و تازیانه های سهمگین ملائکه غضب هر لحظه بر سر آنها نواخته می شد، نعره و صدایشان عالم را گرفته بود. (83)

دیدن این صحنه ها یکی بعد از دیگری سخت مرا منقلب کرده بود. با خود می گفتم ای کاش اینها اسیر هوای نفس نمی شدند و اینقدر آلوده به گناه نمی گشتند. و در این خیال بودم که جناب هدایت فرمود: می دانم تو در چه فکری هستی . خوب می دانی که اهل جهنم به طور کلی افراد معصیت کار و لجوج هستند، اینها بسیار شنیدن ولی گوش ندادند و اگر روزی عقلشان کار کرد و آنها را از کار پست منع نمود، فوراً با گناهان این نور را خاموش می کنند.

اینها با دست خود این عذاب را کسب کردند و انسان همانطور که قبلاً هم گفتم خودش هر بلایی را بر سر خود آورد. همین زنها را می بینی ، بارها، بارها شنیدند که نباید صدایشان را نامحرم بشنود و همچنین شنیدند که در غیر ضرورت با نامحرم زیادتر صحبت نکنند اما کو، گوش شنوا!

تازه این زنها برای نامحرمان شعر و سرود می خواندند و هر لحظه که نامحرم او را برای صدای خوشش تشویق می کرد سعی می کردند بهتر و بهتر بخوانند تا بیشتر محبوب واقع شوند، غافل از اینکه برای هر حرفی که خواندند، آتشی را برای خود برافروختند. و بعضی از این زنان صدایشان را ضبط می کردند تا علاوه بر مستمعین حاضر دیگران هم استفاده کنند و چه بسیار جوانان ، دختر و

پسر که با صداهای اینها، مغلوب هوای نفس شده و برای همیشه گمراه شدند و  
وزر و وبال آنها نیز به گردن اینها است .

آری این زنان ، زنان رقاص و خواننده بودند که برای نامحرم می خواندند.

## ادامه سفر

بعد از دیدن احوال زنان و عذابی که به آنها داده می شد جناب هدایت مرا به استراحتگاه برد و ما با انواع و اقسام نوشیدنیها و میوه های خوش رنگ و معطر در حالی که به متکاهای نرم و لطیف تکیه زده بودیم ، توسط مستخدمهای مودب و زیبا پذیرایی شدیم و جالب اینکه هر چه می خوردیم یکی از دیگری خوشمزه تر و لذیذتر بود و احساس سیر شدن نمی کردیم .

بعد از استراحت جانانه جناب هدایت فرمود:

پا شو که فرصت کم و صفر ما طولانی است و از خیلی جاها باید دیدن کنیم .  
گفتم : فدایت شوم ، اگر ممکن است کمی بیشتر اینجا به استراحت بپردازیم ؟  
گفت : نه عزیزم ان شاء الله به موقع خودش .

هدف ما فعلا سفر است و شما به زودی به خواست خدا برمی گردی و از نعمتهای خدا بهره مند می شوی ، پس زود پاشو که دیر شده است .

گفتم : ان شاء الله کجا؟

گفت : به جایی می برم که خیال نکنی هر چه عذاب است برای زنان مقرر شده . حالا می خواهم تو را به جایی ببرم که آنجا دیگر من برای تو توضیح نخواهم داد و این تو هستی که باید از معذبین علت عذاب را بپرسی و پندگیری .

گفتم : من بپرسم ؟

گفت : بله ، تو می پرسی و آنها موظفند مو به مو سوالات تو را پاسخ دهند.

گفتم : راستش نمی دانم از کجا و چه چیزی بپرسم .

گفت : وقتی احوال آنها را دیدی یادت می آید که چه بپرسی .



ما وارد منزلی شدیم که ظالمین خود بر افروخته بودند.<sup>(84)</sup>

## دیدار از احوال ظالمین

هدایت : الان به منزلی خواهیم رسید که در آنجا گروه ، گروه از ظالمین با درجات عذاب متفاوت قرار دارند و در عذاب قهر خدا بسر می برند، از این به بعد دیگر می خواهیم تو از خود آنها علت عذابشان را بپرسی و پندگیری و خدا را همیشه حاضر و ناظر بدانی .

گفتم : چشم ، اما اگر زحمتی نیست در مواردی که یادآوری نکته ای که فراموش کردم لازم باشد تذکر بفرمایید تا این سفر تکمیل گردد.

هدایت : در این منزل با کسانی دیدار و گفتگو خواهی داشت که به ظالمین معروف هستند. (85)

ظالمین در اینجا در طبقات مختلف از آتش قرار دارند چون که ظلمی که مرتکب شدند با هم متفاوت است ، در بعضی از این طبقات مباشرین ظلم در عذابند، و گروهی دیگر به خاطر کمک به ظالمین عذاب می شوند و گروهی به خاطر اینکه ظالمین را دوست داشتند در عذابند. آری اینها علاوه بر ظلمی که بر خودشان کردند...

من یک لحظه فرمایش هدایت را قطع کردم و با تعجب گفتم :

اینها به خودشان هم ظلم کردند؟

هدایت فرمود: آری اینها به خودشان نیز ظلم کردند چرا که ظلم بر دیگران حرام است و اینها آن را مرتکب شدند و با این ارتکاب آتش غضب الهی را خریدند. آیا کسی که خود را دانسته به آتش می اندازد به خود ظلم نمی کند؟ در حالی که جایگاه اصلی انسان بهشت است ، نه جهنم و سپس اینها به هم نوع خود که هر کدام ارزششان از کعبه بالاتر بود ظلم کردند.

اینها با رواج فساد در جوامع بشری ، همدستان ابلیس لعین شدند، انسانیت را منزوی کردند و بالاخره انسان را در رسیدن به محبوب خویش باز داشتند.گفتم : سرورم ، آقای من ، با این سخن شیرین و دلپذیرت و دیدن عذاب ظالمین که انتقام هر ذره از آه های مظلومین می باشد، آرامش خاطرم زیاد شد، اجازه بفرمایید درباره و رابطه اعمالشان در دنیا بپرسم .

هدایت : محظوری نیست ، ظالمین «لعنهم الله» موظفند به تو پاسخ دهند. برویم که راه باز است و عبرت زیاد.

از یک وادی سر سبز گذشتیم ، کم کم سر سبزی به کویری سوزناک رسیدیم . دیگر قدمها قادر نبودند به حرکت ادامه دهند، عرق از سر و صورت و تمام بدنم سرازیر شده ، تشنگی بر تمام وجودم غلبه کرده بود، دیگر حال حرف زدن نداشتم و یک دفعه به زمین افتادم و دستم سوخت ، سریع به پا خاستم ، فریاد برآوردم آی هدایت ! اینجا کجاست ، من تا به حال این قدر رنج ندیده بودم ؟ هدایت گفت : اینجا وادی نزدیک منزل ظالمین است و حرارت آتش به قدری زیاد است که اطراف آن نیز متاثر شده است .

گفتم : قربانت گردم من نخواستم ، من نمی خواهم احوال ظالمین را ببینم ، «گر خانه کس است یک حرف بس است».

گفت : عجب ! خیلی بی طاقت شدی ، اگر تو جای آنها بودی چه می کردی ؟گفتم : خدا را سپاس می گذارم که نجاتم داد و من جای آنها نیستم . عزیزم ، من حتی به آتش چوب کبریت دنیا، دوام نداشته و ندارم ، چه رسد به این آتش که از غضب و قهر خدا نشانت گرفته .

هدایت : خواستم بفهمی که آنها چه می کشند و الا از همین لحظه دیگر این وادی و حتی منزل آتشین ظالمین برای تو سرد و سلامت خواهد شد.

صحبت هدایت تمام نشده بود که من خنکی را احساس کردم مثل آب روی آهن گداخته ریختند و سرد کردند.

من با آرامش تمام همراه دوست عزیزم ، به راه ادامه دادم تا رسیدیم به یک دروازه که در سر در آن نوشته شده بود، «منزلگاه همیشگی ظالمین».

آری ما به آن منزل رسیدیم ، اما دود سیاه ، که آتش در لابلای آن مخفی شده بود آن منطقه را پوشانده بود و صدای ناله ها و شیون معذبین بر فلک می رسید. (86)

خدایا چقدر این آتش هولناک است و سهمگین ، پروردگارا! تو را شکر می کنم که دستم را گرفتی و مرا از این مهلکه نجاتم دادی .

خداوند! بر رسول گرامیت و آل او درود فرست که با زحمات شبانه روزی آنها در سالیان دراز، ما هدایت یافتیم و این نجات ثمره مشقتهایی است که آنها متحمل شدند. در این فکر بودم و با خدای خود خلوت کرده بودم که صدایی مهیب و خشن افکار مرا به هم زد و من از هراس آن صدا از جا پریدم و گفتم :

چه شده ، چه خبره ؟

هدایت : یکی از ظالمین تو را صدا می زند.

(رو کردم به طرف ظالم) گفتم : چیه ، چه کار داری ؟

ظالم گفت : از خدایت بخواه ، یک روز از عذاب ما کم کند. (87)

گفتم : اولاً این درخواست تو از حیظه قدرت من خارج است و تو باید از مامورین خدا مسئلت کنی و دوم اینکه اینجا درخواست شدیدتر کردن عذاب اجابت می شود نه کاستن عذاب . (88)

ظالم : از آنها خواستیم ولی عذاب را بیشتر کردند.

گفتم : بله ، من هم گفتم که اینجا برای زیادی عذاب راهی هست ولی برای کم شدن آن هرگز .

آی ظالم ، خدا را شکر که عذاب الیم را دچارتان کرد، یادت می آمد آن زمان که پیامبران الهی ، اوصیاء آنها اولیاء خدا فریاد می زدند: ( قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا. )<sup>(89)</sup>

یادت می آید مظلوم از تو استمداد می کرد از شکنجه هایی که می دادند یک ذره کم کنی و تو از کینه ای که از ایمان و تقوای او به دل داشتی او را بیشتر شکنجه می دادی !

آیا بیاد داری به زیر دستانت با قهقه و تمسخر دستور می دادی هیچ به مومنین رحم نکنند و تا توانستند آنها را شکنجه روحی و جسمی دهند؟ آری خداوند هرگز وعده اش تخلف نمی یابد.<sup>(90)</sup>

خدایا عذابت را بر اینها چند برابر کن و بر آنها لعنت کن .<sup>(91)</sup>

ظالم : ما غلط کردیم ، ما را به دنیا برگردانید تا خوب عمل کنیم .

گفتم : ای دروغگو! شما در دنیا هم کذاب بودید و در اینجا نیز دروغ می گوئید. ملعون ! خدا می داند که شما دروغ می گوئید. لذا قبلا هم که این درخواست را کرده بودید، خداوند قبول نفرمود.<sup>(92)</sup>

حال منتظر باش که این ذره ای از عذاب الهی است که می بینید چرا که عذاب اکبر و بسیار دردناک در روز قیامت منتظر شما است .

شما هنوز محاکمه نشده اید، تازه شاکیان خصوصی ، شکایت مدعی العموم یعنی پیامبران و ائمه و سایر اولیاء خدا از شما نشده پس ، منتظر بمانید.<sup>(93)</sup>

هدایت گفت : خوب عقده دلت را خالی کردی ، عجب حرفهایی زدی ، آفرین بر تو که به جا و راست گفتی !

بعد من رو کردم به ظالم و گفتم: از حال خودت به ما بگو چه کردی که به این عذاب الهی گرفتار شدی؟

ظالم از اعمالش در دنیا می گوید

راستش ما بسیار گنهکاریم، ما غاصب، ظالم، فاسد، و هر چه که از گناه تصور کنی، ما به آن وصف شده ایم.

گفتم: اگر چنین نبودید که جای شما اینجا نبود، به ما داستان را بگو

ظالم: من حق را از صاحبان حق به زور و حيله تصاحب نمودم، حکومت را که فقط از آن خداست و خدا آن را به اولیاء خود تفویض کرده بود تا بندگان خدا را به راه درست هدایت کنند تا نماز را اقامه کنند و بندگی خداوند را به نحو شایسته بجا آورند از دستشان گرفتم. ما برای اینکه چند صباحی با زرق و برق مادیات دنیوی خوش باشیم امر به معروف و نهی از منکر را به مرور زمان از میان مردم برداشتیم و فساد را رواج دادیم، آنچه حلال خدا بود، حرام نمودیم و آنچه حرام بود، حلال جلوه دادیم.<sup>(94)</sup> و مردم را با فرهنگ ابتذال، همسو کردیم و باطل را چنان جلوه دادیم که فکر کنند هر چه ما می گوئیم احکام خدا است و برای دعای خود روایاتی را به نفع خود به دروغ جعل کردیم، و به مرور زمان بر گرده شان، نشستیم و این مردم را در مقابل اولیاء خداوند که افرادی راستگو و درستکار بودند و دلسوز، قرار دادیم و تا اینکه تبلیغات سوء ما در مردم تاثیر گذاشت، با اینکه مردم به درستکاری آنها اعتقاد داشتند اما برای قتل و نابودی آنها مسابقه می دادند.

گفتم: چطور این کارها را می کردید؟

ظالم: بین مردم چند دسته اند. گروهی عوام اند و گروه دیگری خواص و گروه و سوم کسانی هستند که نه از این طرفی و نه آن طرفی هستند.

ما ابتدا گروه خواص را البته آنهایی که شناختشان نسبت به دین عمیق نبود ولی در جامعه جا زده بودند، خریدیم و با وعده و وعید با خود همراه نمودیم و به بعضی پست و مقام دادیم .

از این خواص عده ای که بسیار خوب بودند و ایمانشان در دلشان رسوخ کرده بود و واقعا خداوند را در همه حال مد نظر داشتند و اینها رهبران واقعی و جانشینان بحق رسول الله بودند تا توانستیم آنها را منزوی کرده و با حيله و مکرهای فراوان حضور فیزیکی آنها را از بین مردم برداشتیم .

گفتم : چه کار کردی که آنها دیگر در بین مردم نباشند؟

ظالم : اگر راهی بود که از حضور آنها به نفع حکومت غاصبانه استفاده شود از آن راه می رفتیم کما اینکه فکر کردیم ، اگر علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود کنیم مردم به خاطر خوبی آنها فکر می کنند ما هم خوبیم و ما هر چه خواستیم می توانیم عملی کنیم و بعد هر وقت می دیدیم ، اینها هر لحظه حضور داشته باشند به همان میزان پایه های حکومتمان را متزلزل می کنند مثلاً یادم می آید علی بن موسی الرضا علیه السلام یکبار خواست نماز عید بخواند و کار دیگری نداشت اما آن نماز چون به شیوه واقعی می خواست برگزار شود من مانع شدم و نگذاشتم بخواند. <sup>(95)</sup>

و اگر می دیدیم اوضاع و احوال در بین مردم به خاطر سکوت مردم و ترک امر به معروف و نهی از منکر مساعد است . آنها را از بین می بردیم . و این کار به چند صورت انجام می گرفت :

اول اینکه سالها آنها را در حبس نگه می داشتیم <sup>(96)</sup> وقتی می دیدیم در بین مردم دیگر به آن صورت مطرح نیستند سر به نیستشان می کردیم و برای اینکه

قتل ما موجب قیام مردم نشود آنها را به صورت مرموزی یعنی با سم به شهادت می رساندیم و بعد شایع می کردیم مریض شدند و به اجل طبیعی مردند.

دوم اینکه از آن عده ای از خواص که مردم را به قیام بر علیه ما دعوت می کردند و حاضر نبودند با ما سر سازش فرود بیاورند و از طرفی چون عده ای را داشتند که تا آخرین قطره خون از او و کیان و ارزشهای اسلامی دفاع کنند آنها را به عنوان خارجیان ، <sup>(97)</sup> یعنی کسانی که بر علیه حکومت اسلامی قیام کردند به مردم معرفی می کردیم .

و سپس با تشکیل جبهه جنگ ، مردم را برای نابودی آنها روانه می کردیم . و برای اینک مردم حرف ما را باور کنند از آن عده خواصی که با پول و جاه مقام آنها را خریده بودیم ، مثل «شریح قاضی» و دیگران استفاده می کردیم تا بوسیله فتوایی مبنی بر اینکه قتل این عده واجب است اقدام کنند. <sup>(98)</sup>

آنگاه هزاران نفر را برای محو کامل ، خداجویان ، روانه کارزار می کردیم . و حتی آب را از حیّز وجود آنها منع کرده و به طفل شیر خواره نیز رحم نمی کردیم . آن ظالم در حالی که از ظلمهای خود می گفت من بیاد اما حسین عَلَيْهِ السَّلَام اشک می ریختم چون با او چنین کردند و بر صغیر و کبیر رحم نکردند و اهل و عیال فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به وضع خفت باری با اسارت بردند.

ظالم خطاب به من گفت : چرا اشک می ریزی ؟

گفتم : تو که سازنده ماجراها هستی ، تو که عمق جنایتهایی که کردی می

دانی از من می پرسی چرا گریه می کنم ؟

مگر من سنگم که اشک نریزم در حالی که بر قتل پسر پیغمبر اسلام سنگ نیز

اشک ریخت ، زمین و زمان گریست ، جبرئیل امین گریست و ...



مثل ابر بهاری ، اشک از گونه های من سرازیر می شد در این اثنا هدایت  
خطاب به ظالم گفت :

ای ملعون ! دیگر چه کردید و از کجا این جرات را پیدا کردید؟  
ظالم : من و همکارانم از ضعف مردم استفاده کردیم .

گفتم : ضعف مردم ! مگر مردم چه وضعی از خود نشان دادند که تو و یاران  
توانستید سوء استفاده کنید؟

ظالم : آری ما از ضعف مردم استفاده می کردیم ، مردم از روزی که رسول  
خدا سر به زمین گذاشت و رحلت کرد. ضعف خود را نشان دادند یعنی با اینکه  
همه می دانستند، جانشین واقعی پیامبر کیست . برای تصمیمات شورا سکوت  
کردند و از آن همه مردم که در غدیر خم حضور داشتند. تنها چهار نفر به پا  
خواستند و اعتراض کردند و این سکوت مرگ بار پایه های ظلم ما را پی ریزی  
کرد و ما یواش یواش با تعویض و نابودی مهره های خوب و جایگزینی مهره  
های بد و پست ، زمینه حکومتمان را فراهم کردیم . و بالاخره تا زمان خلیفه  
سوم توانستیم ارکان اصلی خود را مستحکم نماییم .

و سپس با پراکنده کردن مردم از اطراف علی و حسن علیهما السلام اقدامات خود را  
به اوج رساندیم .

این خلاصه ای از ظلمهای ما بود که به ریزه کاریهای آن از قبیل شراب  
خواری ، ایجاد حرمسرا و ترویج فحشا و زنا و هزاران کار بد دیگر اشاره نمی  
کنم !

از اینکه می دیدم ظالمین به این صورت عذاب می بینند خوشحال بودم و  
خداوند را برای این انتقام شکر می کردم و آرزو می کردم مردم احکام الهی را  
عمل کنند تا این چنین صحنه هایی ، دیگر تکرار نشود و به عذاب الهی گرفتار

نگردند. گفتیم : خدایا بر قاتلان حضرت زهرا و امام علی و حسن و حسین و  
علی بن الحسین و امام باقر و امام موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد و  
امام هادی عسکری علیهم السلام ، الساعة تا روز قیامت لعنت بفرست و با ظهور ولایت  
امام زمان ، قلب زهراى اطهر را شاد فرما!  
هدایت گفت : آمین یا رب العالمین ، اللهم العن قتلہ ائمه المسلمین .

احوال کسانی که به نحوی بر حاکم جور کمک کردند

هدایت گفت: رفیق! به نظر من از آن ظالم که آنجا بر سر و صورتش می  
زنند علت عذابش را بررسی .

گفتم: باشد و من به سوی آن ظالم دیگر، حرکت کردم و از فاصله ای نه  
چندان دور پرسیدم:

ای ملعون تو چه کردی که با این ظالمین هم منزل شدی؟

گفت: از من می‌رس که شرم سارم .

گفتم: مگر چه کردی؟

گفت: من مسلمان بودم، نماز می خواندم، روزه می گرفتم . اما چون به  
مال دنیا حریص بودم، از زبانم و قلمم به نفع حاکم جور کمک گرفتم .

گفتم: خیال کردی آن ظالمها مسلمان نبودن؟ چرا، آنها هم مسلمان بودند.

پس تو دست کمی از ظالمین نداری، آیا در دنیا شنیده بودی که هر کس به  
ظالم کمک کند پس آن ظالم است و اگر چه قلمی را برای ظالم آماده کند و یا  
مرکبی را جهت استفاده ظالم بدهد. (99)

ظالم: بله من می دانستم که نباید به ظالم کمک کنم اما!

گفتم: اما چی؟

ظالم: اما امان از حرص، ولع مال دنیا، به حق، دوستی دنیا راس همه  
گناهان است (100). چقدر تلاش کردم دنیا زده نباشم ولی بالاخره، دنیا گریبانم را

گرفت و مرا در باتلاق آتشی که ملاحظه می فرمایید فرو برد.

گفتم: بله، چقدر در دنیا بزرگان ما فرمودند و از قول خداوند هم لابد  
شنیدی که خداوند تبارک و تعالی خطاب به حضرت عیسی، فرموده بود: با

عیسی ، عقلت را به کار بی انداز و فکر کن و با دقت ببین در اقصی نقاط روی زمین ، حال ظالمین چگونه است <sup>(101)</sup> آیا تو احوال فرعون و نمرود و سایر ظالمین را شنیده بودی و نگفتی آنها با آن همه قدرت و مکنات در روی زمین فساد کردند و به دست خدا هلاک شدند و دنیا و مال و منال آن نتوانست به دادشان برسد.

آری خداوند تبارک و تعالی به عیسی ﷺ فرمود: ای عیسی هر وصیتی که به تو می کنم برای تو نصیحت است و حرف من حق است و من حق آشکارم و به حق می گویم . اگر بعد از اینکه تو را از عواقب معصیت خبردار کردم مرا معصیت کنی کسی به تو یاری نتواند کند و دستگیری غیر از من تو را نخواهد بود. <sup>(102)</sup>

ولی من فکر می کنم تو محبتی از ظالم به دل داشتی که در نهایت به آنها کمک کردی ؟

ظالم : نه من محبتی نسبت به آنها نداشتم ، ولی فکر نمی کردم دنیا برای من خطری داشته باشد.

گفتم : هلاکت ، از آن کسی است ، که دنیا را به حال خود، بی خطر بداند و بگوید من می توانم از عهده دنیا برآیم . <sup>(103)</sup>

گفتم : شما بیچاره ها خیال می کردید، این حرفها نسیه است و با وسوسه های شیطان خود را در غفلت نگه داشته بودید و حال اینکه بزرگان دین ، چقدر به ماها سفارش کردند، حتی تا جایی که می فرمودند: هر کس به بقای حاکم جور دعا کند، مثل ، کسی است که دوست داشته باشد که خداوند را معصیت کند. <sup>(104)</sup>

از این مهمتر اگر کسی در راه خانه هم چیزی در اختیار ظالم بگذارد و تنها بقای آنها را به خاطر پرداخت حق الزحمه یا کرایه بخواهد از ظالمان محسوب می شود. مگر در دنیا نشنیدی امام کاظم علیه السلام به صفوان شتریان گفت: ای ابا صفوان همه کارهای تو خوب است و زیبا جز یک کار.

صفوان گفت: چه کاری؟

حضرت فرمود: کرایه دادن شتران به این ظالم، یعنی هارون الرشید.

صفوان گفت: من شترها را در اختیار آنها به جهت باطل لهو و لعب قرار ندادم من شترها را برای راه مکه جهت حمل حجاج دادم. این راه را نیز خودم نمی روم بلکه نوکرانم را گماشتم.

حضرت فرمود: آیا کرایه ها به عهده آنها نیست؟

صفوان گفت: آری به عهده آنهاست. جانم فدایت. حضرت فرمود: آیا دوست داری که آنها زنده بمانند تا کرایه تو را بعد از برگشتن، بدهند؟  
صفوان گفت: آری دوست دارم، زنده بمانند.

حضرت فرمود: هر کس بقای ظالم را بخواهد از ظالمان است و هر کس از آنها باشد در جهنم می رود.

پیامبر فرمود: «هر کس قدمی با ظالم بردارد تا او را یاری دهد به تحقیق از دین اسلام خارج شده <sup>(105)</sup> (یعنی دیگر مسلمان نیست)».

حال این تو و این عذابی که کم شدنی نیست.

ظالم خطاب به سردمدارشان گفت: خدا عذابتان را زیاد کند، اگر شماها، ما را گمراه نمی کردید ما حالمان چنین نبود. <sup>(106)</sup>

اما دیگر دیر شده و نمی توانیم گذشته را جبران کنیم ای کاش، آنهایی که در دنیا بسر می برند می فهمیدند که اینجا چه خبر است و مواظب خود می بودند.

آنها هم مثل ما خود را بخواب غفلت می زدند و وقتی می فهمند که دیگر دیر شده و قابل برگشت نیست .

اگر صدای مرا به گوش مردم دنیا می رساندند، با تمام توان فریاد می زدم ای مردم از آتش جهنم بترسد <sup>(107)</sup> ای انسانها! خیال نکنید برای همیشه در دنیا ماندگارید تا دنیا را مزه کنید عمرتان تمام و بیچارگی گریبان شما را می گیرد. گفتم : حال نمی خواهد درس اخلاق بگویی ، اگر کسی عقل داشت و فرمایش اولیاء الهی را شنید و به داد خود رسید، که رسید و الا، همین جهنم هر روز می گوید ( هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ ) . <sup>(108)</sup>

ظالم : تا انسان طعم زجر و شکنجه و عذاب را نچشد، وقتی به او بگویند مثلا صورتم از آتش می سوزد درک نمی کند اما وقتی فقط یک بند انگشتش بسوزد می فهمد سوزش یعنی چه .

گفتم : بله و خیال می کردید خود رو آמיד و همه کاره دنیا هستید و اگر وجدانتان روزی شما را مواخذه می کرد در جوابش می گفتید حالا در فرصتهای بعدی توبه می کنیم ، غافل از اینکه مرگ خبر نمی کند.

ظالم : من هم همین جوری خودم را فریب دادم ، امروز و فردا کردم و همین طور تا سی سال گذشت تا به خودم بیایم ، اجلم رسید و ناگهان دیدم جهان در چشمم سیاه شد و صورت وحشتناک ملک الموت را مشاهده کردم ، تا بخواهم از او اجازه بگیرم و گذشته ام را جبران کنم جانم را ستاند که خدا نیاورد آن ساعت را که هنوز هم بدنم می لرزد.

گفتم : خدا و رسولش و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ راست فرمودند و ما هم به راستی آنها را پذیرفتیم و با جان و دل ، فرامینشان را اجراء کردیم ، چون به

روز جزا اعتقاد داشتیم و می دانستیم هر کس هر عملی مرتکب شود جزای آن را می بیند.

من با آن همه صحبت و مکالمه با «ظالم» دیگر خسته شده بودم و از چهره ام کاملاً نمایان بود و جناب هدایت نیز به خستگی من پی برد و خطاب به من گفت: رفیق، می بینم خیلی خسته شدی، حال برویم زیر سایه درختی استراحت کن و یک نوشیدنی خنک میل کن تا سرحال بیایی.

گفتم: کجا! کدام درخت! اصلاً در این مکان درختی پیدا می شود؟  
گفت: آن، با من.

فقط از دستم بگیر و راه بیا.

گفتم: خدات و را از من نگیرد تو نبودی من چه می کردم.

هدایت دست مرا گرفت و تا من به خودم بیایم در زیر سایه درختی که سر به فلک کشیده بود، قرار گرفتیم و آنجا تختی مهیا کرده بودند، که روی آنها زیر انداز نرم و بالشهای نرم و لطیف قرار داشت و در مقابل آن تخت میزی گذاشته بودند که در روی میز جام های نوشیدنی که از انواع میوه های بهشتی آماده شده بود و عطر آن، نخورده انسان را مدهوش می کرد، قرار داده بودند و آنگاه غلامهای بهشتی برای پذیرایی از ما حاضر شدند، و لیوانی را به من و هدایت دادند و آن غلامان از جام نوشابه ها، لیوان ما را لبریز کرد و من بلادرنگ نوشابه را سر کشیدم و خستگی از تنم بیرون رفت.

دراز کشیدم و سرم را روی بالش گذاشتم و یک چرتی زدم.

بعد از مدتی هدایت مرا بیدار کرد و به من گفت پا شو، هنوز سفر ادامه دارد. حالا بعد از دیدن منازل جهنمیان، با هم پیش بهشتیان خواهیم رفت و آنجا می بینی نعمت الهی یعنی چه و صفا و عشق و خلاصه، بهشتی که در دنیا تعریفش

را شنیده بودی به چشم می بینی و با اهل آن از کردارشان در دنیا می پرسی و به حالشان غبطه می خوری .

گفتم : البته قبلا در دیدار با والد مکرمم گوشه هایی از نعمت های الهی که به بندگان صالح عطا فرموده ملاحظه کردم . و به حق بهشت جایی ماندنی است .  
هدایت : می دانم ولی با حوصله ندیدی و وصف آن را از اهلشان نپرسیدی .  
گفتم : «رزقنا الله و ایاکم».

بعد از حرفهایی که میان من و هدایت رد و بدل شد، هدایت رو کرد به من و گفت : برویم سراغ گروه دیگر از جهنمیان و باز هم عبرت بگیریم .



## ربا خواران معذب

جناب هدایت مرا دوباره به آن فضای گرم و سوزان منتقل کرد و در ادامه دیدار از منازل جهنمیان به منزلی رسیدیم که آنجا عده ای با شکم های بزرگ که از بزرگی شکم ، قادر به حرکت نبودند و میخ کوب در زمین بودند مواجه شدیم . خیلی عجیب بود چرا که از یک طرف زمین گیر شده بودند و از طرفی صبح ها و شب بر اینها آتش می بارید. <sup>(109)</sup>

گفتم : اینها مگر چه کردند و چرا اینها را از عذاب ناحیه شکم بیشتر می بینند؟

هدایت : اینها می دانی در دنیا به چه معروف بودند؟

گفتم : نمی دانم ولی می توانم حدس بزنم ، به احتمال قوی اینها یا حرام خوار بودند و یا ربا خوارند.

هدایت : اینها ربا خوارند، اینها کسانی بودند که در دنیا پول به مردم می دادند و نزول می گرفتند با اینکه خداوند در قرآن مجید اینها را از ربا منع کرده بود باز هم به این عمل پست مرتکب می شدند. <sup>(110)</sup>

گفتم : واویلاه ، پناه می برم بر خدا! اینها رباخوارند، گناه یک درهم ربا از هفتاد زنا بیشتر است ، <sup>(111)</sup> پس بگو که ، چرا هر صبح و شب مثل آل فرعون عذاب می بینند.

هدایت : آری اینها دانسته ربا می خوردند و برای اینکه توجیه کنند می گفتند تجارت هم نوعی ربا است <sup>(112)</sup> چه مانعی دارد ما از راه تجارت پول در قبال پول ، ارتزاق کنیم .

و خداوند نیز برای این نافرمانیشان ، شکم گنده و مملو از آتش کرد. <sup>(113)</sup>

## احوال زناکاران

سپس هدایت مرا به یک صحرای لم یزرعی برد که در آن بیابان از کیلومترها بوی تعفن و کثافات ، انسان را سخت اذیت می داد.

از بوی بد آن محیط سرگیجه گرفتم و چنان شدم که خیال می کردم زمین بر سرم می چرخد و من از شدت سرگیجه به زمین افتادم . وقتی هدایت حال مرا چنین دید خطاب به من گفت : برادر چه شده ؟

گفتم : از این بوی بد به خدا پناه می برم ، اینجا کجاست ؟

هدایت : تازه ما به منزل اصلی نرسیدیم و این بوی بد را که می شنوی ، بوی قیح و تعفنی است که از فروج زناکاران با دشت و حرارت بسیار، بیرون می ریزد و جهنمیان از این بو بیشتر از آتش جهنم معذب می شوند. <sup>(114)</sup>

و این در حالی است که این قیح و تعفن را به شراب خواران می خوراندند. ما هر چه نزدیک تر می شدیم بوی بد زیادتر می شد و من به هدایت گفتم : جناب هدایت یک فکری به حال من کن و مرا از این گرفتاری نجاتم بده .

هدایت : ببین من در خدمت تو هستم فقط کمی صبر کن تا برایت عطر مخصوص ، که بعد از زدن آن بوی بد را احساس نکنی و اذیت نشوی ، بدهم .  
گفتم : از مرحمت ، تو سپاسگزارم .

بعد از طی مقداری از آن بیابان ، جناب هدایت به من عطری داد و گفت : این عطر، عطر محمدی است و با وجود این عطر، هیچ بوی بدی تو را اذیت نکند.

تا اینکه به منزل زناکاران رسیدیم و دیدیم که در آنجا از فروج زناکاران آبی خارج می شد که به آن قیح می گفتند و آن بوی بد که اهل جهنم از بوی بد آن

معذب بودند دایم با سوز و حرارت تمام از فروج زناکاران بیرون می آمد و آنها را عذاب می داد. بعد از دیدن حال زناکاران از یکی از آنان پرسیدم :

در چه حال هستی ؟

زانی : از حال ما هیچ می پرس .

گفتم : چرا؟

زانی : گفت یک لحظه لذت دنیا، این همه عذاب ! گفتم : مگر نمی دانستی ،

زنا حرام است ؟ زانی : می دانستم ، امان از دست هوای نفس .

گفتم : هیچ فکری نمی کردی روزی عواقب و تبعات لذت‌های زودگذر دنیا را

بینی ؟ زانی : نه فکر نمی کردم این طور بشود. گفتم : چطور شد به این راه

کشیده شدی ؟ زانی : راستش من همین که خودم را شناختم ابتدا با چشم چرانی

نامحرم را دنبال می کردم و به مرور زمان من نسبت به نگاه به زنها معتاد بودم

و حتی در کوچه و خیابانها که می گذشتم . کارم چشم چرانی بود.

گفتم : مگر در دنیا از بزرگان دین نشنیده بودی <sup>(115)</sup> که هر کس چشمش را

از نگاه حرام پر کند. خدا چشمانش را در روز قیامت پر از آتش می کند، مگر

اینکه توبه کند.

گفتم : مگر در قرآن مجید نخوانده بودی که فرموده بود:

ای پیامبر، بگو به مومنین که چشمانشان را به نامحرم ببندند و فروچشان را

از گناه ، ننگه دارند که چشم پوشی از نگاه برای آنها بهتر است و خدا به کاری

که می کنند آگاه است . <sup>(116)</sup>

آیا خدا نفرموده : به زنا نزدیک نشوید که زنا فحشا است و بد راهی است .

(117)

مگر در دنیا پیامبر اکرم نفرمود: هر مرد نامحرمی با زن نامحرم و یا زن نامحرم با مرد نامحرم دست بدهد او را در روز قیامت دست بسته می آورند و آنگاه به او دستور می دهند برو داخل جهنم .<sup>(118)</sup>

مگر نمی دانستی ، مصافحه با نامحرم حرام است چه برسد به زنا.<sup>(119)</sup>  
زانی : چرا شنیده بودم ، اما خدا لعنت کند زنان بدی را که با بی حجابی و با آرایشی که می کردند ما را به خود جلب می کردند.

گفتم : البته زنهای بی حجاب ، جایگاهشان در اینجا از شما کمتر نیست ، شما نباید دنباله رو آنها باشید..

هیچ می دانستی اگر شخصی چشمش به نامحرم بیافتد و نگاه نکند ثواب او چقدر است ؟

گفت : نه نمی دانستم .

گفتم : هر کس که چشمش به نامحرم بیافتد و نگاه نکند مثلا، آسمان نگاه کند، یا نگاهش را به زمین بیاندازد، چشمش را ببندد تا نامحرم را نبیند، خدا برای او یک حوری در بهشت عطا می کند.<sup>(120)</sup>

زانی : ایکاش به دنبال شهوت نمی رفتیم ، و می فهمیدیم که بعد از این زودگذر چند لحظه ای ، تا ابد، سوختن هست .

گفتم : چرا از گناهانت توبه نکردی ؟

زانی : مگر می شد توبه کنم ؟

گفتم : بله خداوند می فرماید: که تواب و رحیم است و حتی توبه کنندگان را دوست می دارد و از این بالاتر گناهان را به حسنات تبدیل می کند.<sup>(121)</sup>  
البته به شرطی که اصرار بر گناه نکند.

زانی : راستش من می خواستم توبه کنم اما امروز و فردا کردم و در حال گناه بودم ، اجلم رسید و من به این عالم منتقل شدم و مرا در آتش جهنم می بینی . بدبختیهای من رو سیاه ، از وقتی که مرا به این عالم منتقل کردند، شروع شد. گفتم : مگر نشنیده بودی حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود:

بر حذر باش و ترس ، از اینکه خداوند در حال معصیتش ببیند و در اطاعت خودش نبیند پس اگر در حال گناه تور ببیند، از زیان دیدگان خواهی بود. اگر قدرت داشتی ، توانت را در اطاعت خدا صرف کن و اگر ناتوان شدی ، در گناه ، ناتوان باش . (122)

آری اگر آن وقتی که زن نامحرم به تو روی آورد، تو از خدا حیا می کردی و زنا نمی کردی ، خدا آتش جهنم را بر تو حرام می کرد و تو را از ترس و هراس بزرگ روز قیامت امان می داد. (123)

من بعد از دیدن احوال زناکاران به یاد فرمایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افتادم که حضرت با آن عظمت به خدا عرض می کرد: الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عین اءبدا. (124)

خدایا شکر، که ما را در حال معصیت قبض روح نکرده ، توفیق توبه به ما ارزانی داشتی .

خدایا در همه حال تو را سپاس .

بعد من و هدایت برای سفر به منزل دیگری «از منازل جهنم» راه افتادیم .

لواط کاران ، همجنس بازان به قوم لوط ملحق می شوند.

بعد از دیدن احوال زناکاران ، هدایت مرا به سرزمین بلاها و عذابها، برد.  
جائی که تنها غضب الهی ، حکمفرما بود و بس .

سرزمینی که از کیلومترها، بوی بد و تعفن ، شما را می آزد. اگر نبود عطر  
محمدی ، از آن بوی بد بی هوش می شدم . اما خدا را شکر همین که بوی بد  
آن سرزمین به مشام رسید از آن عطر زدم و دیگر بوی تعفن ، احساس نمی  
کردم .

مردمانی را دیدیم که به انواع عذابها گرفتار بودند، فریاد سوختنهای ، اهل  
آنجا آسمان را پر کرده بود. کسی به فریادشان نمی رسید.

هر کدام از اهل این سرزمین را در تابوتهایی که با میخهای آهنین از شش  
طرف احاطه کرده بود، قرار داده بود و آنگاه بر سر آنها می کوبیدند تا در لا به  
لای این میخهای فشرده در تابوت ، جای بگیرند.

از شدت عذاب ، عرق از سراسر تابوتهها، بیرون می زد. از این عرقها بوی  
تعفن شدیدی می آمد آنقدر بوی آن بد بود که ذره ای از آن در دنیا، چهارصد  
ملت را هلاک می کرد. (125)

از این همه عذاب تعجب کردم و از هدایت پرسیدم :

این بدبختهای زبون مگر چه کردند که این همه عذاب بر آنها وارد می شود؟  
هدایت : اینجا کسانی را از معصیت کاران می آورند که یا به عمل قبیح لواط  
مرتکب شدند و یا زناکارانی که از ناحیه پشت زنا کردند.

حال اگر توضیح بیشتری می خواهی از یکی از آنها بپرس . گفتم : با اجازه  
من سوالی از یکی از همجنس بازان بپرسم .

هدایت : بفرما.

سپس من سراغ یکی از همجنس بازان رفته و خطاب به او گفتم : آیا شما از خداوند بزرگ شرم نکردید؟

همجنس باز: اگر خجالت می کشیدیم که جای ما این جا نبود، ما کار خیلی بدی ، مرتکب شدیم ما کاری کرده ایم که در اینجا در میان قوم لواط به سر می بریم و هر عذابی که آنها می بینند ما هم می بینیم .

گفت : شما مسلمان بودید؟

گفت : بله ، ما مسلمان بودیم .

گفتم : مگر از بزرگان و پیشوایان دین نشنیدید که فرمودند: لواط کفر است یعنی لواطگر و کافر جایگاهش جهنم ابدی است .<sup>(126)</sup>

گفت : چرا شنیده بودیم .

گفتم : مگر نشنیده بودی ، پیامبر اسلام فرمود: هر کس پسری را از روی شهوت ببوسد خداوند او را در روز قیامت با آتش جهنم لجام می کند.<sup>(127)</sup>

یک بوسه با شهوت این همه عقوبت دارد چه رسد به لواط!!!

گفت : بیش از این مرا مسوزان ، ما همه چیز را می دانستیم اما چه کنیم که خود را فریفتیم .

گفتم : از کی شما را به این سرزمین ، «یعنی سرزمین قوم لوط» منتقل کردند؟

گفت : ما را بعد از سه روز، هم اینکه به «عالم برزخ» منتقل شدیم به «قوم لوط» ملحق کردند<sup>(128)</sup> و از آن لحظه تاکنون ، با انواع عذابها که می بینی ما را تعذیب می کنند.

گفتم : آیا از لذت گناه به یاد داری ؟

گفت: به خدا یک لحظه از آن لذتها به خاطر نمی آید، اینجا چنان می زنند، هر غلطی که کرده ایم از دماغمان بیرون بریزد، این جا ما تاوان بدیهایی که در دنیا مرتکب شدیم می دهیم .

گفتم: چرا توبه نکردی؟

گفت: من فکر می کردم توبه ام پذیرفته نمی شود و از رحمت الهی ناامید شدم را با خود گفتم: حالا که من آلوده شدم، دیگر راه برگشت و توبه نیست و بعد با خود نتیجه گیری کردم و گفتم حالا که راه برگشت نیست لااقل، کیف خودمان را بکنیم و به همین علت که محضرتان عرض شد هر روز بدتر از روز قبل به کارهای زشت و الواپی پرداخته و بر گناهانمان افزودیم تا جایی که دیگر جز به گناه فکر نکرده و چیزی که به یاد نمی آوردیم یاد خدا بود، تا اینکه اجلم رسید و مرا قبض روح کردند و از وقتی که من به «عالم برزخ» منتقل شدم، تا این لحظه، عذاب دردناک و غیر قابل تحمل را بر ما وارد می آورد و هیچ زمانی، خلاص نخواهیم شد. <sup>(129)</sup>

گفتم: البته، عذاب اصلی شما برای قیامت مانده و در قیامت اگر خلاص نشوید، که نمی شوید باید الی الابد، جهنمی باشید و چرا که گناهان تمام پرونده شما را پر کرده و اگر هم گاهی، از خوبی انجام دادید آن را از بین بردید. <sup>(130)</sup>

همجنس باز: آیا به راستی راه توبه برای ما بود؟ گفتم: البته که راه توبه برای شما باز بود، اگر چه خیلی گناه شما بزرگ بوده و هست اما هر کس به درستی از اعمال بد، پشیمان شود و برگردد، خداوند بخشنده، او را می بخشد و خداوند به پیامبر مکرمش فرمود: نبی ء عبادی اءنی اءنا الغفور الرحیم .

می دانی معنای این فرمایش یعنی چه؟ یعنی ای پیامبر به بندگانم خبر بده بدرستی که من بسیار بخشنده و مهربانم، (یعنی ای بنده های گنهکار، گناهانتان



هر چند بزرگ و هر چه زیاد باشد، در رحمتم به روی شما باز است ، توبه کنید،  
خودم شما را می بخشم . از من بخشنده تر و مهربانتر سراغ دارید؟  
همجنس باز، گریه کرد و خیلی هم گریه کرد و سرش را پایین انداخت و در  
حالی که بغض گلو، نمی گذاشت حرفی بزند گفت :  
اگر ما حرف خدا و رسولش را گوش می دادیم و یا عقلمان را به کار می  
بستیم ، و به عواقب گناهان ، فکر می کردیم حالا، جای ما اینجا نبود. (131)  
گفتم : بله ، اگر فکر می کردید! اما فکر نکردید همان طور که در دنیا  
مردمانی هستند، گناه می کنند و فکر این روز را نمی کنند اما به زودی می  
فهمند. (132)

## شراب خواران

در یکی دیگر از منازل ، گروهی را دیدیم که لیوانی به دست گرفتند و تا می خواهند محتوای آن را بنوشند قبل از اینکه بخواهند بخورند، گوشت صورتشان در لیوان بدنشان پاره پاره و پوست بدنشان تبدیل به لاشه می شد که از تعفن آن همه زجر می دیدند. (133)

گفتم : اینها کیانند؟

هدایت : اینها چند گروه هستند که همه در یک درجه از عذاب قرار دارند: اول کسانی بودند که در دنیا مسکر می خوردند. یعنی شراب خواران . دوم کسانی که به اینها شراب می فروختند. یعنی شراب فروشان . سوم کسانی که به اینها در حمل و درست کردم و خرید و فروش و بالاخره ، به نوعی در در دست کردن شراب ، کمک کردند. (134)

گفتم : مگر اینها نمی دانستند شراب حرام و از عمل شیطان است . (135)

هدایت : همه این کسانی که اینجا می بینی از حرمت عمل با خبر بودن و توبه نکردند و بد راهی را انتخاب کردند.

گفتم : اهل دنیا اگر می دیدند، آنچه من می بینیم ، ذره ای از شراب به لب نمی زدند و در این راه قدم بر نمی داشتند.

هدایت : خداوند متعال ، این جهنم و بهشت را نشان نداد و خواست تا انسانها را امتحان کند و ببیند چه کسی در غیب از خدا می ترسد، (136) و چه کسی نمی ترسد و تنها به وعده و وعید اکتفاء فرمود ولی خبر داد که این روز در انتظار بدکاران است . آیا در دنیا حضرت فرمود شراب خوار مثل بت پرست است (137) و یا در جای دیگر فرمود: هر کسی در قلبش آیه ای از قرآن باشد یا

حرفی از قرآن و روی آن شراب بریزد روز قیامت قرآن خصم او خواهد بود و همچنین پیامبر ﷺ فرمود شراب ، مادر پلیدیها است ، همه شرها در یک اتاق قرار بگیرد. کلید آن شرب خمر است و فرمود: با شراب خوار همنشین نشوید و اگر مریض شد به عبادت آن نروید و اگر مرد در تشیع جنازه آنها حاضر نشوید و برای شراب خوار اگر بمیرد نماز میت نخوانید و... (138)

این همه دستورات برای ما بس نبود و اینها ابلاغ نیست ؟

مگر حضرت نفرمود: هر کس یک جرعه شراب بنوشد، خداوند به پنج چیز مبتلا می کند، اول اینکه قلب را سیاه می کند. دوم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و همه ملائکه از او دوری می کنند. سوم تمام انبیاء و ائمه علیهم السلام از او تبری می جویند. و چهارم خداوند جبار از او بری است . و پنجم جایگاهش جهنم است . و هر زمان بخواهند، از جهنم فرار کنند. دوباره به جهنم برگردانده می شوند. (139)

گفتم : چرا، همه فرمایش شما صحیح و متین است و بدون اتمام حجت ، خداوند متعال کسی را مواخذه نخواهد کرد و توسط فرستادگانش ، مردم را انداز و تبشیر فرمود و اگر کسی معذب است به خاطر عصیان عمدی و عالمانه و سرکشی از فرمان الهی است . (140)

من که حرفهای هدایت را می شنیدم با خودم گفتم : آری ما در غفلت بودیم و خود را برای زینت دنیا فروختیم و حالا از آن آثار و تبعات ابدی نصیب ما می شود. من برای اینکه می توانستم بهتر باشم ولی نشدم ، حسرت می خوردم و می گفتم کاش من هم می فهمیدم و حالم بهتر از این بود.

هدایت گفت : حسرت اصلی مال قیامت است و در آن روز خوب و بد حسرت خواهند خورد لذا روز قیامت را «یوم الحسره» می گویند.

عذابی که اینجا برخی از امت پیامبر می بینند و یا عذاب سختی که کفار می بینند ذره ای از عذاب آخرت است .

. اینجا امکان خلاص شدن هست و عذاب های عده ای کفاره گناهان است و بعدا به فضل و رحمت الهی نجات پیدا می کنند و اما آنهایی که : اینجا و نه در قیامت رهایی پیدا کنند اول بدبختی و مصیبت او خواهد بود.

## حرام خوران

در ادامه سفر، هدایت گروهی را به من نشان داد که در مقابلشان دو نوع طعام قرار گرفته بود یک نوع فاسد و کثیف و گندیده و یک نوع غذای خوب و معطر و لذیذ اما اینها با اینکه غذای خوب را می دیدند از غذاهای گندیده می خوردند. (141)

. گفتم اینها مگر احمق هستند که غذای خوب را رها کردند و غذای گندیده می خورند؟

هدایت : اینها کسانی بودند که حرام می خوردند و دنبال روزی حلال نبودند با اینکه می توانستند روزی حلال کسب کنند اما از حرام خوردن لذت می بردند. گفتم : اینها به حق احمق بودند با اینکه روزی خداوندی برای انسانها تقسیم شده بود (142) و بیش از نصیب الهی نمی توانستند بهره مند شوند اما به خاطر حرص و طمع و عجولی ، به مال مردم دست درازی کردند.

- حضرت پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کی یک لقمه حرام بخورد چهل شب نمازش قبول نیست و چهل روز دعایش مستجاب نمی شود و برای هر قسمت از گوشتی که از حرام رشد کند تنها آتش برای آن مناسب است چرا که یک لقمه نیز برای ایجاد گوشت تاثیر دارد.

جناب هدایت : در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که حضرت فرمود: هر کس زبان و شکم و فرجش را از گناه نگه دارد حتما بهشت برای او واجب است . (143)

هدایت : گفت اینها، این اخبار و روایات را در دنیا شنیده بودند و خوب می دانستند مال حرام عقوبت دارد.

اینها برای اینکه از حرام دست بردارند چقدر از طرف خدا و اولیایش مورد تشویق قرار گرفتند. امام صادق علیه السلام برای نجات انسانها از حرام خوری فرمودند: هر کس می خواهد از اجابت دعایش خوشحال شود، روزی اش را از پاک و حلال ، کسب کند و باز فرمود: به یک لقمه حرام دست نزن ، ثوابش از هزار رکعت نماز مستحبی بهتر است .<sup>(144)</sup>

عده ای خیال می کنند هر کاری کردند آزادند و کسی نیست که از اعمال آنها پرس و جو کند و با این خیال باطل به هر عملی دست می زدند و اگر روزی وجدانش او را مورد عتاب قرار می داد در جوابش می گفتند حالا وقت زیاد است ! بعدا که ثروتمند شدیم در راه خدا خرج می کنیم و مدرسه می سازیم ، مسجد درست می کنیم و با این وسوسه های شیطانی مال مردم ، بیت المال و از هر راه چه مشروع و یا نامشروع ، مال اندوزی می کردند و وقتی ثروتمند می شدند تازه حریص تر و تشنه تر به مال دنیا بودند و تا به خود بیایند و بخواهند به قول خودشان ، مدرسه بسازند برای اینکه اعمال پست گذشته را جبران کنند، عجل گلویش را می فشارد و دار و ندارش را به ورثه تحویل داده و لخت و مادر زاد، حتی یک دست لباس کت و شلوارش را نیز با خود نمی برد، حال وراثت ما ترک او را نوش جان می کنند و این آقایان و خانمها را که می بینی از آن اموال باید جواب گو باشند<sup>(145)</sup> و خداوند از حق الناس نخواهد گذشت .

## عیب جویان هرزه زبان

در ادامه سفر هدایت مرا به محلی برد که آنجا گروهی را دیدیم دهانی ، مثل ، دهان شتر دارند و از گوشت بدنشان قیچی کرده و در دهانشان می گذاشتند. (146)

به هدایت گفتم : اینها مگر چه کردند که گوشت بدنشان را می برند و در دهانشان می گذارند؟

هدایت : اینها اشخاصی عیب جو و هرزه زبان بودند، دنبال عیبهای مردم می گشتند تا آبروی آنها را بریزند، غیبت دیگران می کردند در رو در رو تعریف و تمجیدشان می کردند و در پشت سرشان از آنها به بدی یاد می کردند.

اینها بدترین بندگان خدا بودند چرا که دو چهره و دو زبان بودند. گفتم : آیا اینها در حقیقت منافق بودند؟ هدایت : اینها شعبه ای از نفاق داشتند و اینها معروف به آدمهای دو رو بودند. گفتم : قرآن مجید اینها را در دنیا به شدت مورد مذمت قرار داده و می فرمود: «وای به حال عیب جویان هرزه زبان .» (147) هدایت : اینها آنقدر پست بودند که پیامبر در موردشان فرموده بود: دو رویان در روز قیامت در حالی ؟ زبانشان از پشت گردنشان بیرون آمده می آیند و از آخر پاهایشان آتش شعله ور می شود و تمام بدنشان را در بر می گیرد بعد ندا می شود اینها دو رویانند. (148) امام باقر علیه السلام در مورد اینها فرموده بودند چه بد بنده ای است آن بنده ای که دو رو و دو زبان باشد در حضورش او را تعریف کند و در پشت رو او را بخورد (غیبتش کند) اگر به دیگری نعمتی رسد حسادتش نماید و اگر از دیگری نعمتی سلب شود او را خوار کند. (149)

## کسانی که اموال یتیم را به ناحق می خورند

به منزل دیگری از منازل جهنم رفتیم دیدیم گروهی ، آتش را در دهانشان می گذارند و از مقعدشان بیرون می آید. <sup>(150)</sup>

گفتم : اینها در دنیا چه عملی مرتکب شدند که این عذاب آنها را احاطه کرده است ؟

هدایت : اینها کسانی بودند که در دنیا اموال یتیم را به ناحق خورده بودند. به خیال اینکه آنها سرپرست ندارند. اموالشان را با ستمگری و حيله و مکر تصاحب کردند و بچه یتیم را از حشش سلب نمودند اموال آنها را خوردند و نمی دانستند که یتیم اگر چه قدر پدر و یا مادر از دست داده اما خدایی دارد که حامی و حافظ او و اموالش باشد و خداوند برای حفظ اموال او برای کسی که از روی ظلم بخواهد مال یتیم را بخورد وعده عذاب داد و می بینی که الان معذبند و در روز قیامت نیز اینها در حالی محشور می شوند که دهانش از آتش پر شده و مردم از التهاب آتش می فهمند که این شخص مال یتیم خورده . <sup>(151)</sup>

گفتم ؛ قرآن مجید نیز فرمود: «آنان که اموال یتیمان را به ستمگری می خورند در حقیقت آنها در شکم خود آتش فرو می برند و به زودی به دوزخ در آتش فروزان خواهند افتاد» <sup>(152)</sup> و اینجا وعده خداوند محقق گشته و عقوبت نافرمانی را می بینند.



## رشوه خواران و رشوه دهندگان و واسطه گران

در راه سفر عده ای را دیدم که آتش می خورند<sup>(153)</sup> و از دهان تا نشیمن گاهشان می سوخت و از شدت سوزش آن ، فریاد می زدند و این خوردن هر بار تکرار می شد.

هدایت گفت : می دانی اینها در دنیا چه کار می کردند؟

گفتم : نه

هدایت : اینها کسانی بودند که در دنیا رشوه می گرفتند یعنی مشکل کسی که به دست او حل می شد، رفع می کرد و پول بابت آن می گرفت و گاه توجیه می کردند، اسمش را هدیه می گذاشتند و او می گرفت .<sup>(154)</sup>

گفتم : راستش ما در دنیا شنیده بودیم رشوه گیرنده ، رشوه دهنده ، و واسطه بین این دو یعنی کسی که می داند کسی مشکل دارد و به او گوید من کسی را می شناسم که کار تو را حل کند اما کمی خرج دارد همه ملعونند.<sup>(155)</sup>

و در روایتی پیامبر ﷺ فرمود: «گیرنده رشوه و دهنده هر دو در آتشند». و در روایتی دیگر فرمودند: «مبادا رشوه بگیرید که رشوه خود کفر است و کسی که رشوه بگیرد بوی بهشت به مشامش نرسد.<sup>(156)</sup>

حال سوال من این است آیا در بین اینها، رشوه دهندگان نیز هستند؟

هدایت : بله ، همان طور که گفتی رسول خدا ﷺ همه را در یک مرتبه قرار داد و رشوه دهنده نیز در اینجا معذب است .

کسانی که نماز عشا را نخوانند و ترک کنند

در جایی دیگر یک عده سرو صورتشان را به صخره می زدند گفتم اینها  
کیانند؟

هدایت : اینها کسانی هستند که نماز عشا را نمی خواندند.

گفتم : اینها از هفده رکعت نماز واجبی تنها چهار رکعت نماز را در شبانه روز  
ترک کردند و این طور معذبند، اگر کلا نماز را نمی خواندند چه بلائی  
گریبانگیرشان شده بود؟

هدایت : خیلی واضح و روشن است هر که «بامش بیش برفش بیش».

گفتم : چطور مگه ؟

هدایت : اگر کسی اوقات نمازش را حفظ نکند و به وقت نماز را نخواند،  
خدا او را در بیابان جهنمی رها می کند <sup>(157)</sup> و اگر نماز را که ستون دین است ،  
عمدا ترک کند دینش را نابود کرده (یعنی بی دین است). <sup>(158)</sup>

هدایت : شیطان با آن همه پلیدی نگفت من خدا را سجده نمی کنم ، اما آدم  
بی نماز به خدا بی اعتنائی کرده و سجده نکرد.

نماز آن قدر مهم است که اگر قبول شود ما بقی اعمال نیز قبول می شود و  
اگر مردود شود سایر اعمال نیز مردود می شود و یک سره به جهنم تشریف می  
برد. <sup>(159)</sup>

از بی نماز هر چه بگوییم کم گفتیم چرا که پیامبر اسلام فرمود: نمازهایتان را  
ضایع نسازید پس هر که نمازش را ضایع کند خداوند را با قارون و فرعون و  
هامان «لعنهم الله و اخزاهم» محشور کند و حق خداست که او را داخل جهنم  
نماید همراه با منافقین . <sup>(160)</sup>

یک لقمه نان به بی نماز، گناهِش از کشتن هفتاد پیغمبر بیشتر است

سپس هدایت گفت: می دانی اگر کسی به یک بی نماز، ولو با یک لقمه نان کمک کند چه گناه بزرگی مرتکب شده؟  
گفتم: نه قربانت گردم.

گفت: پیامبر ﷺ فرمود: هر کس به یک بی نماز لقمه طعام یا به یک پیراهنی کمک کند مثل کسی است که هفتاد پیغمبر را که اول آنان آدم و آخر آنان محمد ﷺ را کشته باشد. (161)

گفتم: لا اله الا الله! کمک به بی نماز اینهمه گناه دارد؟

هدایت: از این هم بیشتر بگویم؟

گفتم: بفرمایید.

هدایت: بی نماز از منافق بدتر است و منافق از کافر بدتر است.

حال که فهمیدی چه درجه ای بی نماز دارد بیا تا جایگاه منافق را برایت

نشان دهم.

## جایگاه منافقین

هدایت مرا به منزلی از منازل ، جهنم برد که از همه منازل ، پست تر و آتش در آن بر افروخته تر و ناله و فریادهای گوش خراش اهل آن بیشتر بود و تابوتهای آهنی که در وسط جهنم آویزان بودند هر یک شخصی را در خود جای داده بود.

ملائکه غضب الهی با شلاقهای آتشین در بالا سر آنها حضور داشتند، هر لحظه بر سر و اندام آنها می نواختند که اگر یک ضربه از آن شلاقها به آبهای دریا در دنیا زده شود از شدت حرارت همه می جوشند.

گفتم : اینجا کجای جهنم است ؟

هدایت : پست ترین درجه جهنم است .

گفتم : یعنی درک اسفل ؟

هدایت : بله پست ترین درجه جهنم همین جا است ، اینجا است که خداوند در دنیا به منافقین وعده داده بود یعنی اسفل السافلین در جهنم .<sup>(162)</sup>

نمی دانم از عذاب کفار خیر داری یا نه ؟

گفتم : کم و بیش در مورد عذاب آنها در دنیا چیزهایی شنیده بودم و می دانستم کفار در جهنم ، الی الابد ماندگارند و سخت ترین عذابها را خواهند دید.

هدایت : درست گفتمی ، خوب است بدانی ، عذاب منافق در اینجا از کافر سخت تر و عذاب بی نماز هم از منافق سخت تر است . تا آنجا که بی نماز، یعنی «تارک الصلوه» بد است . که منافق می گوید خدایا تو را سپاس که مرا منافق خلق کردی اما بی نماز خلق نکردی .<sup>(163)</sup>

بعد از دیدن احوال معصیت کاران هدایت به من فرمود؛ اینجا سفر به منازل  
جهنم به پایان رسید و آماده باش که به منازل نعیم ، برویم .

## قسمت چهارم : دیدار از اهل بهشت در عالم برزخ منازل النعیم

### دیدار با شهداء

سفر در اعماق منازل جهنم برای من بسیار خسته کننده و ملال آور بود هر چند برای درس و عبرت بسیار مفید بود. چرا که «قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی دچار آید».

و علاوه بر این ، برای من ممکن نبود، که از احوال تمام معصیت کاران ، اعم از منافقین ، فساق ، مرتدین و... که هر کدام دارای مراتب و طبقات متفاوتی بودند، مشاهده کنم و از سویی در کنار خوف ، رجاء و امید لازم بود. چون ترس بدون امید انسان را مایوس از رحمت الهی می کند. و در این صورت قدمها، سست و حرکتها، متوقف می شود و حال اینکه «ان رحمه الله واسعه».

وقتی جناب هدایت خستگی بیش از حد مرا مشاهده کرد خطاب به من فرمود: بنده خدا! نیمه راه را آمدی ! چه خبره !؟ تازه خدا را شکر کن که تو از اهل جهنم نبودی ، اگر بودی چه می کردی ؟ باید تا قیامت عذاب الهی را متحمل می شدی و وقتی قیامت به پا شد و به حساب تو رسیدگی کردند، اگر خلاص نشوی ، تازه اول راه هستی و در جهنم الی الابد ماندگاری و اگر خیلی سبک شوی یک سیصد سالی در جهنم باید بمانی و بسوزی و آنهم چه سوختنی !!! گفتم : به خدا از شر نفسمان پناه می برم .

اللهم ان مغفرتك ارجى من عملي و ان رحمتك اوسع من ذنبي ، اللهم ان كان ذنبي عندك عظيما فعفوك اعظم من ذنبي ، اللهم ان لم اكن اهلا ان ابغ رحمتك فرحمتك اهل ان تبلغني و تسعني لانها وسعت كل شي .<sup>(164)</sup>

جناب هدایت من از خداوند، قطع امید نکردم و به رحمت الهی امیدوارم .

هدایت : البته که باید به خدا امید داشته باشی چرا که خداوند متعال فرمود:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ  
الدُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.)<sup>(165)</sup>

حالا که سفر در منازل جهنم را به اتمام رساندیم برویم به طرف منازل النعیم

و الجنة ، تا «ان شاء الله» رغبت کنی و خود را به این منازل برسانی .

گفتم : خدایت رحمت کند، ان شاء الله من از این سفر عبرت بگیرم و سعی

کنم بندگی خدا را به نحو شایسته به جا آورم .

هدایت : ان شاء الله ! اگر چه عصیان و کفران شما به خدا ضرری نمی رساند،

چون که او از بندگانش بی نیاز است و نیازی به طاعت شما ندارد و عصیان شما

هم به او ضرر نمی رساند.<sup>(166)</sup> هر کاری کنید برای خود کردید.

خداوند فرمود: «اگر کفر ورزید به درستی که او از شما غنی و بی نیاز است

«<sup>(167)</sup> و ما به حقیقت راه حق و باطل را به انسان نمودیم حال خواهد، هدایت

پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواهد آن نعمت را کفران کند.»<sup>(168)</sup>

اگر انسان عقل خود را به کار اندازد و در عواقب امور فکر کند بداند از

عواقب آن در امان نخواهد بود، قطعا در خط و مشی زندگی مواظب رفتار و

کردار و گفتار خود خواهد بود همان طور که بزرگان دین ما فرمود: «از عواقب

گناهان بر حذر باشید.»<sup>(169)</sup>

گفتم : همان طور هست که می فرمایید.

«ان شاء الله» که در من تاثیر بگذارد و هم در سایر بندگان خدا باز در خدمت شما هستم کما اینکه قبل از سفر تعهد داده بودم باز در تعهد خود هستم . از خداوند برای انجام تعهد یاری می خواهم .

هدایت : خدا عاقبت تو را به خیر گرداند، حال از این به بعد هر چه به تو نشان دهم هم صفا و صمیمیت ، ذکر خدا، دیدار اولیاء خدا، حوری ، رضوان و... خواهد بود و چنان که بخواهی همیشه در آنجا ماندگار شوی .

گفتم : مگر نخواهم ماند؟

هدایت : فعلا در سفر، به سر میبری و در سفر ماندن معنی ندارد. اما چون تو «لقاء الله» را دوست داری «ان شاء الله» به معبودت خواهی رسید و این نعمتهایی که گفتم درک خواهی کرد، برای ابدی شدن اسکان در بهشت مواظبت لازم است . چنانکه خداوند می فرماید:

بگو ای پیامبر که من بشری همچون شما هستم تنها فرق من با شما این است که به من وحی می شود همانا خدای شما یکی است پس هرکس می خواهد لقاء و رحمت خدا را باید کارهای صالح انجام دهد و در عبادت خدا کسی را شریک قرار ندهد. <sup>(170)</sup>

و باید از خدا بخواهی تو مسلمان از دنیا بروی، اسلامی که انبیاء بزرگ از خدا درخواست می کردند. مثل ، حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام که به خدا عرض کرد خدایا مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان . <sup>(171)</sup>

گفتم : به یاری خدا سعی خواهم کرد. اما اگر خدا دستم را نگیرد من توان حرکت به سوی او را ندارم .



هدایت : آری ، باید از خداوند در این راه کمک بگیری و الا بدون یاری او می مانی . اما بدان که خدا بندگانش را دوست دارد و به خاطر همین دوست داشتن ، یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر برای هدایتشان فرستاد .

با من همراه شو تا اولین منزل از «منازل النعیم» را برایت نشان دهم ، اینجا تو از اهلشان از کارهایی که در دنیا کردند، مستحق نعمت الهی شدند سوال کن و از تجربیات آنان برای موفقیت خود استفاده کن و اگر آنچه که شنیدی و دیدی به کار بندی مطمئن باش رستگار خواهید شد .

## دیدار با شهداء در منازل رزمندگان

رفیقم مرا به منزلی از منازل بهشت برد که به آنجا منازل رزمندگان می گفتند. هر چه از نعمتهای الهی آنجا بگویم کم گفتم واقعا «شنیدن کی بود مانند دیدن»، دروازه ای دیدیم که سر در آن نوشته بود «منازل رزمندگان» و جناب هدایت درب آنجا را زد و لحظه ای طول نکشید که در را باز کردند و جوانی زیبا مثل ماه ، سر و قامت ، چهار شانه درب را به روی ما باز کرد و گفت :

سلام و درود بر شما به بهشت خوش آمدید.

گفتیم : و سلام بر شما و رحمت خدا بر شما و برکات خدا بر شما.

من و هدایت ، وارد آن منزل شدیم : چه منزلی !!، باغی داشت به بزرگی آسمانها و زمین <sup>(172)</sup> تا چشم کار می کرد درخت و سبزه و گل ، تا دلت بخواد درختان میوه ، آن هم نه یک نوع میوه بلکه از هر نوع میوه که دیدی و ندیدی و زیبایی خاصی که نهرها و رودخانه های گوناگون که از بعضی آب زلال جاری بود و از بعضی شیر سفید و براق و از بعضی شراب و از بعضی عسل خالص که از سر درختان می گذشت با صدای دلنشینی که آب رودخانه ها به بهشت داده بود <sup>(173)</sup> و از همه مهم تر غفران الهی که صفای بهشت بستگی به آن داشت و به قول شاعر:

هر کجا تو با منی من خوش دلم      گر بود در قعر چاهی منزلم

هر کجا یار است آنجا دلگشاست دلگشا بی یار زندان بلاست <sup>(174)</sup>

تا چشم کار می کرد جنگل بود و هر چه در درون آن راه می رفتی انتها نداشت ، نه طولش پیدا بود و نه عرض آن ، «الله اکبر» از این عظمت ، «الله اکبر» از این نعمت .

تعجب من ؛ مرا بر آن داشت تا از این شخص که در را به روی ما باز کرده بود سوالی بپرسم . لذا به او گفتم :

برادر! معذرت می خواهم آیا ممکن است از حضرتعالی سوالی بپرسم ؟  
جوان گفت : بفرمایید.

گفتم : این باغ یا بهتر بگویم این جنگل به این عظمت و به این زیبایی که نه عرضش پیداست و نه طول آن و با این همه درختان میوه و نهرهای آب زلال و شیر و شراب و عسل ، مال شما است ؟  
جوان : نه ، من اینجا خدمتکارم .

گفتم : شما خدمتکارید؟! پس صاحب خانه کجاست ؟  
جوان : اینجا تا دلت بخواهد خدمتکار از ملایک خدا حضور دارند و خداوند برای هر کار خدمتکار، مخصوص برای بهشتیان خلق کرده است . (175)  
گفتم : «ان شاء الله»، کی صاحب این باغ را خواهیم دید.  
جوان : حضرت آقا، در مقابل قصر؛ منتظر شما هستند و آنجا به استقبال شما خواهند آمد.

گفتم : سوال دیگری داشتم اجازه می فرمایید؟  
جوان : خواهش می کنم . بفرمایید.  
گفتم : خداوند متعال این باغ به این بزرگی را با این همه امکانات و با این همه نوکر و غلام برای یک نفر عطا فرموده است ؟  
جوان : بله : خداوند برای هر متقی از این بهشت ، عطا می فرماید.

## قصرهای بهشتی

هدایت رو کرد به من و گفت: دوست عزیز، حالا کجای بهشت را دیدی  
صبر کن قصرها و کاخهای بهشت را ببینی، آن وقت انگشت حیرت به دندان می  
گیری.

در حالی که ما در آن باغ قدم زنان به طرف کاخ می رفتیم ترانه ای دلنشین  
ذکر از سرتاسر بهشت قبلها را جلا می داد (176) تا اینکه قصرها نمایان شدند. چه  
قصرهایی! واقعا از تعجب انگشت با دندان گذاشتم! و بی اختیار به یاد عظمت  
خدا افتادم و گفتم: الله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا الله اکبر.  
قصرهایی از زمرد، یاقوت و مزین به طلا و نقره، که هر کدام زیبایی خاصی  
داشت، خداوند عطا فرمود.

گفتم کجایند، کاخ نشینهای دنیا که با ساختن از خون و گوشت انسانها به آن  
افتخار می کردند. حال قصرهایتان نابود شده اما اعمال پست و ظالمانه شما  
ماندگار، کجایند ای ظالمها و ای تبهکاران و ای معصیتکاران تا ببینید خدا  
وعدهایش راست است و پاداش نیکوکاران را ضایع، نگردانید. (177)  
من که واقعا متحیر بودم به فکر رفتم و با خود گفتم. اگر این بهشت از آن  
من بود چه می شد، من که در دنیا باغی نداشتم و حتی باغچه ای که سه یا  
چهار درخت داشته باشد. تازه اینجا کجا و باغهای دنیا کجا! بهشتی که  
جنگلهای بزرگ دنیا در مقابلش هیچ است. و از طرفی اینجا نه سرما، و نه  
گرما و نه خزان و پژمردگی هست و نه سرمای سوزان، اگر می خواستیم در  
دنیا یک هزارم این بهشت را که در دنیا، نظیرش یافت نمی شود (اگر می بود)  
بخریم، اگر تمام اهل و فامیل، تمام جد و آباویم شبانه روز فعالیت می کردند

نمی توانستیم بخریم اما خداوند بزرگ برای کارهای ناقابل ما چه مرحمتی فرمود.

ای خدا! به ما کمک کن ، زینتهای فریبنده دنیا که باطنی زشت و متعین دارند: ما را فریب ندهند و ما را جزو صالحان و بندگان شایسته و وارث «جَنَّةِ النِّعَمِ» گردان . (178)

هدایت : «آمین یا رب العالمین».

گفتم : جناب هدایت تو هم از خدا بخواه مرا به راه راست ، هدایت فرماید. (179)

هدایت : «آمین یا رب العالمین».

البته با کمی صبر و پشت پا زدن به زخرف دنیا مالک این بهشت خواهی شد. (180) خداوند متعال فرمود: بنده خوبی باشید، همه چیز به شما می دهم . (181)

من و هدایت در حال بحث و راز و نیاز بودیم که دوباره صدای دلنشینی دل و قلب ما و را نوازش داد ( سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا )

گفتم : علیکم السلام و رحمه الله و برکاته

در بهشت لباس حریر و طلاجات بر مرد حلال است

دیدم جوانی زیباتر از آن قبلی با لباسهای فاخر به رنگ سبز از جنس حریر و دیبا و انگشتر طلا به دست و با دست بند طلا (182) به استقبال ما آمد و بعد با هم معانقه روبروسی کردیم و ایشان ما را به طرف تختی که زیر سایه درخت قرار داشت راهنمایی کرد.

من می خواستم به او بابت به دست کردن انگشتر طلا و هم لباس حریر بر تن کرده بود. (هر دو یعنی هم انگشتر طلا و هم لباس حریر مردان در دنیا حرام بود. (183) و تا لب بگشایم جناب هدایت گفت :

برادر! اینجا بهشت است و آن طلایی که در دنیا حرام بود و اگر شخصی ، انگشتر طلا به دست می کرد علاوه بر اینکه نمازش باطل بود و اگر با آن حال می مرد در حال عصیان مرده بود و جایش جهنم می بود، اینجا حرام نیست و خداوند منان خود بهشتیان را به این زیور آلات مزین فرموده است .

آری آن جوانهایی که در دنیا زیبایی انگشتر طلا را دیدند: اما گفتند: خداوند حکیم بدون علت چیزی را حرام نکرد و با به دست نکردن انگشتر طلا، حرام مرتکب نمی شوم و حتی وقتی خانواده عروس پیشنهاد کردند. حلقه طلا به دست کند در جوابش گفتند:

من انگشتر عقیق می خواهم که مستحب است . نه انگشتر طلا که حرام است . و من نمی خواهم زندگی زناشویی را با گناه آغاز کنم ، اینجا مستحق این نعمت می گردند و هر چه که در دنیا سختی دیدند در عوض اینجا در آسایشند. به هدایت گفتم : خدا تو را حفظ کند اگر تذکر نمی دادی من شرمنده می شدم . از وقفه ای که پیش آمد و صحبت بین ، من و هدایت رد و بدل می شد، جوان بهشتی به تعجب وا داشت و خطاب به من گفت :

عذر می خواهم ! از من ناراحتید؟

گفتم : «استغفر الله» چرا از شما ناراحت باشیم ، حقیقت مطلب را با او در میان گذاشتم و جوان با شنیدن ماجرا، شروع به خندیدن کرد و گفت : من هم ابتدای ورودم به اینجا وقتی این لباسها و زیور آلات را آوردند گفتم من نمی پوشم ولی در جواب گفتند، اینجا محدودیتی و حرمتی نیست ، حتی شرابی که برایم آوردند ننوشیدم اما به من گفتند:

اصلا در این جا تکلیف نیست هر حرمتی بود مال دنیا بود و بس . (184)

حال بیایید؛ برای شما از شراب پذیرایی کنم تا جگر تان حال بیاید.

در روی تخت که بالشتهای نرم و لطیف قرار داشت با زیر اندازه های نرم که در زیر سایه درختان سر به فلک کشیده که نه آفتابی دیده می شد که گرمایش اذیت کند و نه سرمای بود که بلرزاند،<sup>(185)</sup> نشستیم و تکیه دادیم .

غلامان برای ما نوشیدنی آوردند و در جامهای لبریز از شراب به ما تعارف کردند و هر کدام یک جام گرفتیم و من از بوی خوش شراب ، نخورده مست بودم . اما نه مستی دنیا، بلکه تمام وجودم آکنده از سرور شد و خستگی از تنم بیرون رفت .

شراب را خوردیم ، و جانی دوباره گرفتیم و آنگاه ظرفهای پر از انواع میوه ها را مقابل ما گذاشتند و هر کدام از دیگری خوش رنگ تر و هر کدام از دیگری ، خوش مزه تر و معطر بود و انسان هر چه می خورد سیر نمی شد و اصولا در دنیا اگر چیزی می خوردی دیگر اشتهایت کور می شد و به هیچ چیز میل نداشتی اما اینجا این طور نبود، هر چه می خوردی اشتها داشتی و میوه های آن تمام شدنی هم نبود.<sup>(186)</sup>

آنگاه من رو کردم به شهید و گفتم : حال که خوردنیها را خوردیم و با شراب گوارا، جگرمان را جلا دادیم و خستگی از تنمان در رفت . اجازه می خواهم ، سوالاتم را از حضرتعالی بپرسم .

شهید: بفرمایید. حالا دیگر من در خدمت شما هستم .

گفتم : اولاً از اینکه اجازه فرمودید، در خدمت شما باشیم متشکرم . دوم از اینکه وقت گرانبهای خود را در اختیار ما گذاشتید و از اهل عیال خود برای مدتی ؛ دور گشتید عذر می خواهم .

شهید: خواهش می کنم ، اینجا چیزی به بطالت نمی گذرد و هرچه اینجا تبادل شود همه لطف و صفا و سلامتی است .<sup>(187)</sup>





کردیم ، بلکه درست است که اعمال ما ناقابل بود اما خداوند کریم به کرم پذیرفت  
و ما را جزو مکرمین<sup>(191)</sup> قرار داد.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شمشعه پرتو ذاتم کردند بساده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد ازین روی من و آینه وصف جمال که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها بزرکاتم دادند

هاتف آنروز بمن مژده این دولت داد که بدان جور جفا صبر و ثباتم دادند

این همه شاهد و شکر کز سخنم میریزد اجر صبريست کزان شاخ نباتم دادند<sup>(192)</sup>

حالا اگر در این مدت زندگی به گفتن اکتفاء می کردیم آیا می توانستیم نظر  
و رحمت خدا را جلب کنیم ؟

ما دعوت حجت خدا را برای دفاع از دین شنیدیم<sup>(193)</sup> و در دو راهی بهشت  
و جهنم قرار گرفتیم .

گفتم : با عرض معذرت ! چرا بین دو راهی قرار گرفتید؟

شهادت: خوب پر واضح است که انسان یک تعلقاتی به دنیا دارد از قبیل زن و  
فرزند و مال و منال و از طرفی دعوت حق و در راه اجابت این دعوت خطراتی  
از قبیل کشته شدن ، معلول شدن ، و از خیلی چیزهای مادی گذشتن ، وجود  
دارد و اینجاست که وسوسه های نفس اماره و ابلیس شروع می شود و در این  
میان ، ایمان محکم و راسخ می خواهد که بتوانی از این وسوسه ها نجات پیدا  
کنی ، آری اگر دعوت حق را لبیک بگویی باید از دنیا چشم پوشی کنی و در

عوض بهشت نصیب تو خواهد شد و رضوان الهی و اگر دنیا بخواهی مادیات را حفظ کردی اما باید خسران الهی را خریداری کنی و عاقبت آن جهنم است و چه بسیار انسانهایی که در این دو راهی لغزش کردند و برای همیشه رو سیاه شدند.

امام و پیشوای دینم ما را به جهاد در راه خدا ترغیب فرمود (194) و ما از فضیلت جهاد از حضرتش مسئلت کردیم . (195)

فضیلت جهاد فرموده و ما به عظمت و فضیلت جهاد پی بردیم و فهمیدیم که انتخاب جهاد یعنی رستگاری ، یعنی صلاح دنیا و آخرت . صلاح دنیاست چون از دنیا سرافرازانه بیرون آمدیم و در مقابل شیطان و شیطان صفتان ایستادیم و در تاریخ گلگون اسلام نشان از شجاعت و شهامت و ایثار و فرمانبرداری از امام و رهبر را به جا گذاشتیم و اما آخرت ، همانگونه که در خدمت شما هستیم . می بینید! اینجا عزت و سربلندی است و ما جاودانه با نعمتهای الهی که نه کم می شود و تمام شدنی نیست ، زندگی می کنیم و به همین خاطر، نه یک دل بلکه صد دل عاشق ، خدا شدیم و در این راه سر نشناختم و از زندگی زودگذر دنیا چشم پوشیدیم و «رضوان من الله اکبر» را خریدیم .

گفتم : از نبرد خودتان برایمان بگویید آیا زخمهایی که بر شما وارد می شد درد می کشیدید؟

شهید: اولاً خدا می داند اگر ایمان نباشد، برق تیر و گلوله جان را مثل بید می لرزاند اما ما که به صحنه کارزار جنگ وارد شدیم نه تنها نمی ترسیدم بلکه هر لحظه منتظر، لقاء الهی بودیم و بهشت را در یک قدمی خود می دیدیم و لذا هر زخمی که بر بدن ما وارد می شد. مثل آب خنک گوارایی که در یک هوای گرم سوزان برای تشنه لذت می داد بود. (196)

گفتم : برادر شهیدم از هنگام شهادتتان برایمان بفرمایید در چه حالی بودید؟  
 شهید: من در میدان جنگ تنها بیاد خدا بودم و تمام وجودم لبریز از ذکر خدا  
 بود و با این حال به پیشروی ادامه می دادم تا می توانستم از دشمنان خدا به  
 یاری خدا به جهنم واصل می کردم و بالطبع جراحاتی نیز خودم برداشته بودم  
 تا اینکه تیری به قلبم اصابت کرد.

در وفای عشق تو مشهور خوبانم	شب نشین کوی سربازان و زندانم
چو شمع	چو شمع
روز و شب خوابم نمی آید بچشم	بس که در بیماری هجر تو گریانم
غمم پرسست	چو شمع
رشته صبرم به مقراض غمت	همچنان در آتش مهر تو سوزانم
بیریه شده شمد	چو شمع
گر کمیت اشک گلگونم نبودی	رو کی شدی روشن بگیتی راز
گرم	پنهانم چو شمع
در میان آب و آتش همچنان	این دل زار نزار اشک بارانم چو
سرم گرم تسست	شمع
در شب هجران مرا پروانه وصلی	ورنه از دردت جهانی را بسوزانم
فرست	چو شمع
بی جمال عالم آرای تو روزم	با کمال عشق تو در عین نقصانم
چون شبست	چو شمع
کوه صبرم نرم شد چون موم در	تا در آب و آتش عشقت گدازانم
دست غمت	چو شمع



وقتی وارد بهشت شدیم و بهشت را به چشم دیدیم و نعمتهای الهی را به وفور یافتیم به یاد خانواده افتادم و گفتم ایکاش خانواده ام می دانستند که خداوند ما را بخشید و ما را جزو گرامی شده گان قرار داد. (203)

آری ؛ با باز شدن دروازه بهشت دیدیم آنچه را که به فکرمان خطور نمی کرد، بهستی که با این عظمت برای ما خلق شده ، به هر کجای آن اراده می کردیم ، می رفتیم و از درختان میوه هر کدام از آن که می خواستیم می خوردیم و از چشمه های زلال و گوناگون از شیر، و عسل و شراب می نوشیدیم و با حوریان بهستی که خداوند بر ایمان خلق فرموده بود معاشقه می کردیم . (204)

## برای اهل بهشت اسبهای زیبا خلق شده

گفتم: آیا در بهشت مرکب وجود دارد مثل اسب و این چیزها؟ شهید: بله، برای ما اسب هایی از یاقوت قرمز وجود دارد که ما سوارشان می شویم و در بهشت به گردش می پردازیم. <sup>(205)</sup>

گفتم: از آنجایی که ما فرصت باز دید از تمام نعمتهای الهی در بهشت را نداریم و از طرفی می خواهیم برای رغبت و ازدیاد عشق و علاقه به راه خدا از تجربیات شما استفاده کنیم، اگر ممکن است گوشه ای از نعمتهای دیگر خدا را که به شما ارزانی داشته برایمان بفرمایید.

شهید: اجازه می خواهم، تنها به یک مورد اشاره کنم و از خدا می خواهم، روزی شما قرار دهد و آن اینکه وقتی ما وارد بهشت شدیم امکانات بهشت را برای ما نشان دادند. بخشی از نعمتهایی که شما ندیده اید عرض می کنم. گفتم: بفرمایید.

شهید: هفتاد قصر از قصرهای فردوسی که ما بین صنعا و شام قرار دارد که نور اطراف آن را احاط کرده و در هر قصری هفتاد دروازه و بر هر دروازه پرده ای بلند که از طلا بافته شده است نصب کرده اند و در هر قصری هفتاد اتاق و در هر اتاقی هفتاد تخت که پایه ای آن از دُر و زبرجد که به آن نی هایی از زمرد نقش بسته و بر روی هر تختی چهل فرش که هر فرشی چهل ذراع می باشد، پهن کرده اند و بر روی هر فرشی یک زن بهستی که جوان و شوهر دوستند، خلق فرموده و همه اینها که خدمتتان عرض کردم برای هر نفر مهیا است. <sup>(206)</sup> گفتم: با این حساب فکر نمی کنم دیگر آرزویی به دل داشته باشید؟

شهید خندید و گفت: البته نه تنها تمام آرزوهای ما در اینجا برآورده شد بلکه هر آنچه را که تصورش نمی کردیم و اگر می توانستیم تصورش را بکنیم حتما آرزو می کردیم، خدا برای ما از فضلش برآورده می کرد. (207)

گفتم: خداوند عزتتان را زیاد کند آیا به خانواده هایتان سفارشی کردید؟ شهید: از خانواده خود در دنیا هنگامی یاد کرده و یاد خواهیم کرد که آنها راه ما را ادامه دهند و در غیر این صورت ما از آنها یاد نخواهیم کرد، ما خوشحالیم از آنچه که خدا عطا فرمود و به آنهایی که به ما ملحق نشدند، بشارت می دهیم و در پیش روی شما خطری نیست و از مرگ نهراسید و از دست رفتن متاع دنیا غمگین نشوید. (208)

همنشینی با پیامبر و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام در بهشت و دیدار از خانواده در دنیا گفتم: آیا شما به دیدار یکدیگر می روید و آیا به میهمانی همدیگر می روید؟ شهید: باید به استحضار شما برسانم ما در اینجا به ملاقات و زیارت پیامبر اکرم و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام مشرف می شویم و با آن حضرات در یک مجلس می نشینیم. با آنها صحبت می کنیم و آن بزرگواران از ما پذیرایی می کنند و ما از طعام آنها می خوریم. از شراب آنها می نوشیم و این زیارت، ظهور حضرت حجت (عج) ادامه خواهد داشت و هر وقت حضرت حجت (عج) ظهور کردند، خداوند متعال، ما را مبعوث می کند و در رکاب آن حضرت می جنگیم. (209)

گفتم: خوش بحالتان. اعلی الله منزلتکم و رزقنا الله بما فضل الله لکم. سپس پرسیدم: آیا به دیدار خانواده و بستگانتان در دنیا می روید؟ شهید: بله هر کس به میزان درجاتی که در اینجا دارد به دیدارشان می روند. و ما هر روز و بعضا هر سه روز یک بار و گاه هفته ای و حتی هر یک ماه یک بار به دیدن بستگانمان در دنیا می رویم. (210)

بعد از دیدار و صحبت با جناب شهید برای دیدن منازل دیگر از منازل النعم  
با شهید خداحافظی کرده و منازل رزمندگان را ترک کردیم . وقتی از دروازه  
منازل رزمندگان بیرون می آمدیم هدایت گفت :  
برادر توی بهشت خیلی برایت خوش گذشت مگه نه ؟  
گفتم : بله اما حیف که خیلی نماندیم .  
هدایت : راستی ! آیا منازل جهنم یادت هست ؟  
گفتم : مگر می شود منازل جهنم از یادم برود من هر وقت به یاد آتش جهنم  
می افتم تمام وجودم می لرزد .  
هدایت : خدا را شکر، انسان باید هم از آتش بترسد و هم به بهشت امیدوار  
باشد و به این خوف و رجاء می گویند .  
گفتم : فراموشی در عین حالی که نعمت است بعضا ما را از یاد خدا غافل می  
کند و ما به خدا از غفلت پناه می بریم .



### ملائکه خدا مشغول ساختن محتوای بهشتند

من و هدایت در حالی که به طرف یکی دیگر از منازل بهشتی می رفتیم در سر راه عده ای را دیدیم که مشغول ساختن ساختمانی بودند که نیمه تمام بود و آجرهای آن برخی از طلا و برخی از نقره و برخی از یاقوت بودند. و آنها گاهی کار می کردند و گاهی از کار دست می کشیدند و منتظر می ماندند و عده دیگری را دیدیم که در حال کاشتن درختانی بودند که به زیبایی آن درختان ، من جز در بهشت رزمندگان جایی ندیده بودم .<sup>(211)</sup> از هدایت پرسیدم ؛ چرا اینها بعضی وقتها کار می کنند و بعضی وقتها بی کارند؟

## ثواب گفتن ذکر

هدایت : این عمله ها و بناهایی که اینجا تو می بینی عمله و کارگران و بناها و باغبانهای مومنانی هستند که هنوز در دنیا زندگی می کنند.  
هر وقت مومنی در دنیا به ذکر خدا مشغول می شود اینها شروع به کار می کنند.

گفتم : چه ذکری می گوید که اینها بعضی آجرها را می چینند و برخی درخت می کارند؟

هدایت : هر وقت مسلمانی بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یکی از آجرهای این ساختمان گذاشته می شود و اگر چیزی نگوید این کارگران بیکارند.

و اگر یک «لا اله الا الله» یا «سبحان الله» و یا «الحمد لله» و یا «الله اکبر» بگوید یک درخت توسط این باغبان کاشته می شود. <sup>(212)</sup>

## گناه اعمال نیکو را از بین می برد

هدایت در حالی که برایم از ثواب ذکر، می گفت ناگهان دیدم آتشی آمد و درختان آن باغ را سوزاند و من با تعجب گفتم :

برادر چرا این درختان می سوزند؟

هدایت : به خاطر اینکه مومن در دنیا بعد از گفتن ذکر، یا غیبت کرده ، یا بهتان زده و یا اینکه گناهی را مرتکب شده است و اگر مومنی معصیت کند به میزان گناهی که مرتکب شده ، درخت بهشتی سوزانده می شود.

گفتم : «خوشا به حال کسانی که زبانشان به ذکر خدا مشغول است . یاد خدا آنها را از گناه باز می دارد.»<sup>(213)</sup>

هدایت : الان به تو قصری را نشان می دهم که هیچ کجا ندیدی ، اگر می خواهی آن قصر را ببینی با من بیا؟

من به دنبال هدایت به راه افتادم و کمی از راه را رفته بودیم که از دور قصری که از یاقوت قرمز بود وقتی اینکه نزدیک شدیم دیدیم قصری است که از شدت نور درون و محتوای آن دیده می شد.

گفتم : این قصر مال چه کسی است ؟

هدایت : مال کسانی است که مثل تو، در حرف زدن نزاکت و پاکدامنی را رعایت می کنند. بر روزه گرفتن مداومت می کنند.

بر مستمندان طعام ، انفاق می کنند و نماز شب می خوانند.<sup>(214)</sup>

## دیدار با اهل معروف در بهشت معروف

حالا می خواهم تو را به منزل دیگری ببرم که به آنجا منازل «اهل معروف» گویند.

ما رفتیم و رفتیم و به دروازه ای رسیدیم که در سر در آن نوشته بودند «منازل اهل معروف».

گفتم: آیا منازل که می گفتم همین جا است؟

هدایت: بله.

گفتم: چرا به اینجا منازل اهل معروف می گویند؟

هدایت: همین قدر عرض کنم در این منازل، مومنینی که در دنیا به اهل معروف مشهور بودند منزل کردند و به غیر اهل معرف اجازه ورود نمی دهند.<sup>(215)</sup> و اگر اطلاعات بیشتری می خواهی «ان شاء الله» از اهلش می پرسی.

گفتم: از توضیحات حضرتعالی سپاس گذارم.

سپس جناب هدایت نزدیک درب ورودی آن منازل شد. درب زد. پس از مدتی درب را به روی ما باز کردند و جوانی خوش سیما و زیبا با لباسهای شیک و تمیز به ما سلام کرد و خیر مقدم گفت، بعد ما را به سوی داخل راهنمایی کرد.

وقتی از درب بهشت اهل معروف وارد شدیم دیدیم سه اسب از یاقوت قرمز در آنجا هستند.

گفتم: آیا در این بهشت هم اسب وجود دارد؟

جوان گفت: البته که وجود دارد خداوند متعال حیواناتی را در اینجا برای استفاده اهل بهشت خلق نموده<sup>(216)</sup> و ما برای هر کدام از شما یک اسب تیز رو و نجیب مهیا کردیم تا در بهشت بگردید و آنگاه به ملاقات سرورم برسید. من و هدایت و جوان هر کدام سوار اسبی شدیم و به طرف اعماق بهشت راه افتادیم و در حالی که از دو طرف راه، درختان بهشتی صف بسته بودند و از زیر درختان چشمه های زلال آب جاری بود و صدای لطیف، آب نهرها از یک طرف و صدای خش خش برگهای درختان از هر کدام صدای تسبیح خاصی که تا بحال نشنیده بودم<sup>(217)</sup>، و دل را به وجد در می آورد صفایی عجیب و مهرانگیز به فضای بهشت داده بود.

اسب سواری آن هم در بهشت واقعا لذت دارد.

اینجا بود که گفتم خدای زیبا، زیبایی را دوست دارد<sup>(218)</sup> خداوندا چقدر قشنگ خلق نمودی ما که در دنیا به یک باغ کوچکی می رفتیم تا مدتها آن باغ برای ما خاطره می شد. از آن باغ در محافل و مجالسمان یاد می کردیم هر دو مخلوق خدا و هر دو زیبا اما این کجا و آن کجا، ایکاش دلها به نور حق روشن می شد. و پرده ها کنار می رفت. مردم آنچه را که ما می دیدیم می دیدند. ما در حالی که به طرف قصر می رفتیم نور قصرها، که از دور تلالو می کرد چشمان ما را به خود خیره ساخت.

جوان با خوشحالی گفت: به قصر رسیدیم و سرورم در انتظار شماست.

ما وقتی به نزدیکی قصر رسیدیم جوانی خوش سیما همچون قرص ماه نزدیک شد و ما از اسبها پیاده شدیم و با آن جوان که نورانیت صورتش ما را به خود جذب می کرد و تبسمی که در لبانش نقش بسته بود معانقه و روبوسی کردیم. او به ما خیر مقدم گفت و ما را به طرف صندلی های بهشتی راهنمایی

کرد و از ما پذیرایی مفصلی به عمل آمد و بعد از پذیرایی ، خطاب به جوان  
گفتم :

اگر ممکن است حضرتعالی را بهتر بشناسیم .

جوان گفت : من پسندیده هستم و این بهشت را خداوند بزرگ به من تملیک  
نموده است .

گفتم : خوشبختم ، خدا درجاتتان را زیاد کند.

پسندیده : به منزل ما خوش آمدید. در اینجا راحت باشید.

گفتم : حقیقتش ما برای سفری در برزخ به سر می بریم و خیلی فرصت  
نداریم که به گردش پردازیم فقط برای کسب تجربیات شما از محضرتان  
سوالاتی داشتیم و قبلا از این فرصتی که به ما دادید از شما ممنونم .  
پسندیده : من در خدمت شما هستم .

## چرا به این بهشت معروف می گویند؟

گفتم : با اجازه از شما و دوست عزیزم جناب هدایت ، می خواستم علت نام گذاری منازل شما به منازل معروف را بدانم ؟

پسندیده : همان طور که می دانید معروف در معنای لغوی ، هر چیز خوب و پسندیده را گویند و از نظر شرع علاوه بر وجدانیات نیکو به کارهایی که خداوند برای انجام آن مردم را امر فرموده نیز اطلاق می شود و ما چون در دنیا از مومنینی بودیم که خداوند یکی از صفات مومنین را امر به معروف قرار داد <sup>(219)</sup> و این صفت باید در ما محقق می شد. یعنی واقعا این صفت را در خود پیاده می کردیم و الا ما مومنی بدون محتوا می شدیم .

برای اینکه این صف در ما حقیقت پیدا کند سعی کردیم اوامر خدا را اول خود عمل کنیم و تا خود را به کار خوب مزین نمی کردیم با دیگران کاری نداشتیم و تا از منکری خود را دور نمی کردیم دیگران را منع نمی کردیم چون اگر عامل نمی شدیم مضمول این آیه شریفه می شدیم که می فرماید: «چرا کاری که خود نمی کنید به دیگران می گویند که انجام دهند. <sup>(220)</sup>»

از وقتی خود را مکلف دیدیم سعی کردیم در مرحله اول عیوب خود را برطرف کنیم و تا خودمان عیبی داشتیم ، عیب دیگران را نمی گفتیم . <sup>(221)</sup>

## مردم را با عمل به دین دعوت کنیم

گفتم: با این فرمایش شما نباید کسی «امر به معروف و نهی از منکر» می کرد.

پسندیده: این فرمایش شما صحیح نیست چرا که بدون اینکه انسان خود از عیبی بری باشد بخواهد عیب دیگری را بگوید حرف او در آدم عیب دار اثر نخواهد گذاشت لذا دین همه ما مسلمانها را مکلف کرد اول درون خانه را از عیب پاک کنیم بعد فرمود حال که خود پاک شدی به پاک سازی دیگران پرداز و چنانکه توضیح دادم برای هیچ مسلمانی نگفتند. بگو من چه کنم یا به من چه ، بلکه مسلمانان همه مثل اعضای یک بدنند:

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

گفتم: پس شما که امر به معروف و نهی از منکر نمی کردید؟

پسندیده: چرا، وقتی خود عامل شدیم آنوقت در مراحل اولیه با ملایمت و نرمی دیگران را امر به معروف می کردیم و تا می توانستیم با لباس عمل به دیگران خوبی دین را نشان می دادیم. <sup>(222)</sup>

گفتم: دیگر چکار کردید که مستوجب این نعمت شدید؟

پسندیده: مردم از دست و زبان ما در امان بودند <sup>(223)</sup> یعنی به این و آن تهمت و افتراء نمی زدیم و تا چیزی را خود به چشم نمی دیدیم و یا تا مطمئن نمی شدیم به کسی آنرا نمی گفتیم. چرا که می دانستیم هر سخنی، از خیر یا شر بر زبان بیاوریم در نامه عمل ما ثبت می گردد چرا که خدا فرمود: (مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) <sup>(224)</sup> می ترسیدیم اگر شب اول قبر از ما



بپرسند چرا فلان حرف زدی و ما جوابی نداشتیم به همین علت ما زبان را از حرف به مردم می بستیم .

از همه مهمتر از تهمت زدن می ترسیدیم ، در مجالس ، اگر کسی لب به غیبت مردم می گشود او را منع می کردیم و اگر ادامه می داد آنجا را ترک می کردیم ، تا می توانستیم در حفظ آبروی دیگران تلاش می کردیم ، رحمت مومن را از کعبه مهمتر می دانستیم<sup>(225)</sup> و در برآورده کردن حاجات دیگران دریغ نمی کردیم . نسبت به دیگران سوء ظن زیادی نمی کردیم .<sup>(226)</sup>

گفتم : چطور می شود به دیگران سوء ظن نکرد؟

پسندیده : ببین ، انسان موجودی اجتماعی است و در این اجتماع به وسیله تکلم نیازها و علایق و دانش ها و خیلی چیزهای دیگر، رد و بدل می شود و در نتیجه ، هم نوعان ما با حرفهای خود به ما می رسانند. مثلاً چه می خواهند، وقتی چنین شد چون فقط ما ظاهر الفاظ را می شنویم و یا می بینیم از نیات مردم که ، خبر نداریم لذا به همان ظواهر کلمات حکم می کنیم .

حالا اگر کسی کلمه ای به زبان آورد که ما از آن کلمه چیزهای بدی می فهمیدیم وقتی چنین شد ما اینجا دو جور می توانیم این حرف را حمل کنیم اول اینکه بگوییم او قصد و مرض دارد و به وسیله همین سوء ظن با او یا دعوا کنیم و یا قطع رابطه کنیم .

دوم اینکه ما تا می توانیم آن حرف بدی که شنیدیم حمل بر خیر کنیم و بگوییم «ان شاء الله» متوجه نبود و یا شاید منظورش را نتوانست خوب بیان کند و از این قبیل چیزها و ما در دنیا به این شیوه دوم عمل می کردیم و همین شیوه را ما از بزرگان دین مان آموخته بودیم .<sup>(227)</sup>

گفتم : برای اینکه ما به منزلت شما برسیم به ما چه توصیه ای دارید؟

پسندیده : عزیز من ، ما در دنیا دریافته بودیم که ارتباط خوب با خلق خدا البته به خاطر خدا، خیلی از گره ها را باز می کند و همین کار رحمت و نظر خداوند را جلب می کند و لذا با خلق خدا چنان برخورد می کردیم که احدی از ما نرنجد و تا دم مرگ با مردم خوب بودیم ، با همسایه ها، با اهل و فامیل ، با دوست و آشنا خوب معاشرت می کردیم آنها نیز ما را دوست می داشتند. چون ما هم آنها را دوست می داشتیم .<sup>(228)</sup>

گفتم : واقعا از فرمایشات شما استفاده کردم اجازه می خواهیم از حضور شما مرخص شویم تا توفیق دیدار از منازل دیگری را نیز داشته باشیم .  
پسندیده : خواهش می کنم خداوند شما را هم از اهل نعیم قرار دهد.  
ما از آقای پسندیده خداحافظی کردیم و به منزل دیگری از منازل بهشت به راه افتادیم وقتی از بهشت معروف بیرون آمدیم هدایت گفت :  
رفیق دیدی همه اهل بهشت چه شهداء و چه اهل معروف و چه در منازل دیگر که خواهیم رفت همه در سایه عمل ، به این درجات رسیده اند؟  
گفتم : بله ، «ان شاء الله» خدا هم ما را از عاملین قرار دهد.

## بهشت ریّان برای روزه داران

آنگاه هدایت دروازه بهشتی را نشان داد که بر سر در آن نوشته بودند.

«بهشت ریّان».

گفتم : با اجازه سوالی از محضرتان دارم .

هدایت : بفرما

گفتم : چرا به اینجا «باب ریّان» گفته می شود؟

هدایت : چون کسانی که به بهشت از این دروازه خواهند شد در شادابی بسر

خواهند برد و هیچ تشنگی و گرسنگی نمی بینند.

گفتم : چه کسانی از این در به بهشت می روند؟

هدایت : کسانی که در دنیا اهل روزه بودند. <sup>(229)</sup> چه در سرما و چه در

گرمای تابستان به امر الهی ، روزه می گرفتند. <sup>(230)</sup> تلاش می کردند تا مغفرت

الهی را در ماه رمضان به دست بیاورند و در روزه گرفتن تنها به امساک از

خوردن و آشامیدن بسنده نمی کردند و تمام اعضاء و جوارح آنها روزه بود.

گفتم : اگر ممکن است کمی بیشتر توضیح بفرمایید.

هدایت : یعنی روزه را سپر، آتش قرار می دادند، چطور اگر رزمنده بخواهد

از رگبار تیر دشمن در امان بماند از سپر استفاده می کند، روزه دار هم از روزه

برای خود سپر برای جلوگیری از آتش جهنم قرار می دهد و از این راه به کمال

انسانی نایل می شود و با روزه گرفتن که تشنه و گرسنه می شود و به یاد

تشنگی و گرسنگی روز قیامت می افتند و انسان وقتی احوال عالم برزخ و

قیامت را یاد کند مواظب حرکات و سکناات خود می شود و به حول و قوه الهی

متقی می گردد و ثمره روزه گرفتن همین تقوا است .





## پی نوشت ها

- 1 - سوره زلزال ، آیه 8: فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره .
- 2 - بحارالانوار، ج 70، ص 73، روایت 26، باب 45: عن النبي ﷺ : حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا، وزنوها قبل ان توزنوا و تجهز و اللعرض الاكبر.
- 3 - مراجعه شود به کتاب معاد حضرت آیت الله مکارم شیرازی و همچنین کتاب عالم ارواح ، تالیف عطاء الله بیان الحق که نمونه هایی از صحبتها و کیفیت زندگی مرده ها را در آن عالم و همچنین شادی و غم آنها مفصلا بحث کرده است .
- 4 - تفسیر المیزان ، ج 20، ص 158
- 5 - حتی اذا جاء اءحدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اءعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون .
- 6 - المیزان ، ج 15، ص 67
- 7 - زندگی جاوید یا حیات آخروی ، نوشته شهید آیت الله مطهری ، ص 20، نشر صدرا، تاریخ نشر 1369.
- 8 - سوره مومنون ، آیه 100
- 9 - تفسیر قمی ، جلد 2، ص 93
- 10 - منظور حضرت از بیان اینکه نه چیزی بر اعمال صالحشان افزوده می شود این است که خودشان دیگر نمی توانند به عمل خود اضافه کنند چون آنجا دیگر عمل نیست و همانطور که بعدا خواهد آمد با صدقه جاریه و یا اولاد صالح از جمله وسائط ازدیاد عمل صالح محسوب می شوند.
- 11 - شرح نهج البلاغه بن ابی الحدید، ج 6، ص 260، باب 82: و اهل مده البقا الا اونه الفناء مع قرب الزیال و ازوف الانتقال ....
- 12 - بحارالانوار، ج 4، ص 3، روایه 4، باب 1: الهمدانی عن علی عن ابیه عن الهروی قال : قلت لعلی بن موسی الرضا علیه السلام یابن رسول الله فاخبرنی عن الجنه و النار هما الیوم مخلوقتان ؟ فقال : نعم و ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد دخل الجنه و رای النار لما عرج به الی السماء.
- 13 - تفسیر قمی ، جلد 2، ص 93: قال الصادق علیه السلام : و الله ما اخاف علیکم الا البرزخ فاما اذا صار الامر الینافحن اولی بکم .

- 14 - مراجعه شود به جلد 76 بحار الانوار مرحوم مجلسی و معاد مرحوم علامه طهرانی و معاد آیت الله مکارم شیرازی و سایر کتب روائی ....
- 15 - دعوات رواندی ، ص 259: قال امیر المؤمنین علی عليه السلام : زوروا موتاكم و سلموا عليهم فان لكم فيهم لعبره .
- 16 - سورة بقره ، آيه 2: ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين .
- 17 - از غزليات حافظ، غزل 353
- 18 - سورة يس ، آيه 17 «و ما علينا الا البلاغ المبين .»
- 19 - سورة بقره ، آيه 197: فان خير الزاد التوقى فاتقون يا اولى الالباب .
- 20 - سورة بقره 156.
- 21 - بحار الانوار، ج 22، ص 471، روايه 20، باب ؛ ابن عباس و السدى .... قال : ثم خرج يوم الاربعاء معصوب الراس متكيا على على بيمينى يديه و على الفضل باليد الاخرى فصعد المنبر فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد ايها الناس فانه قد حان منى خفوق من بين اظهركم فمن كانت له عندى عده فلياتتى اعطه اياها و من كان له على دين فليخبرنى به فقام رجل فقال يا رسول الله ان لى عندك عده انى تزوجت فوعدتنى ان تعطينى ثلاثه اواقى فقال انحلها يا فضل ثم نزل فلما كان يوم الجمعة صعد المنبر فخطب ثم قال معاشر اصحابى اى نبى كنت لكم الم اجاهد بين اظهركم الى آخر ما اوردنا فى باب و فاته (صلى الله عليه وآله)
- 22 - بحار الانوار، ج 6، ص 224، روايت 26، باب 8:
- عن سويد بن غفله عن على بن ابى طالب عليه السلام قال ابن آدم اذا كان فى آخر يوم من الدنيا و اول يوم من الاخره مثل له ماله و ولده و عمله فيلتفت الى ماله فيقول و الله انى كنت عليك لحريصا شحيحا فما عندك فيقول خذ منى كفنك فيلتفت الى ولده فيقول و الله انى كنت لكم محبا و انى عليكم لمحاميا فما ذا عندكم فيقولون نوديك الى حفرتك و نواريك فيها فيلتفت الى عمله فيقول و الله انى كنت فيك لزاهد و ان كنت على ثقيل فما عندك فيقول انا قرينك فى قبرك و يوم نشرك حين اعرض انا و انت على ربك فان كان الله وليا اتاه اطيب الناس ريحا و احسنهم ريشا فيقول ابشر بروح و ريحان و جنه نعيم قدمت خير مقدم فيقول من انت فيقول انا عمك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنه و انه ليعرف غاسله و يناشد حامله ان يعجله فاذا ادخل قبره اتاه اثنان هما فتانا القبر يجزان اشعارهما و يبختان الارض بانبايهما اصواتهما كالرعد العاصف و ابصارهما كالبرق الخاطف ثم يقولان من ربك و مادينك و من نبيك فيقول ربى الله و دينى الاسلام و نبى محمد فيقولان ثبتك الله فيما تحب و ترضى و هو قول الله يشبث الله الذين آمنوا بالقول الثابت فى الحيوه الدنيا و فى

الآخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم يفتحان له بابا إلى الجنة ثم يقولان له نم قرير العين نوم الشاب الناعم فإنه يقول الله أصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و أحسن مقبلا و اما ان كان لربه عدوا فإنه يأتيه أقيح من خلق الله رياشا و انتنهم ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم و تصليه جحيم و انه ليعرف غاسله و يناشد حامله ان يحبسه فاذا ادخل في قبره اتاه ممتحنا القبر فالقيا اكفانه ثم قال له من ربك و ما دينك و من نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت و لا هديت فيضربان يافوخه بمرزبه ضربه ما خلق الله من دابه الا تذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتح له باب إلى النار ثم يقولان له نم بشر حال فإنه الضيق مثل ما فيه القناه من الزج حتى ان دماغه ليخرج ما بين ظفره و لحمه و يسلم الله عيله حيات الارض و عقاربها و هوامها فتنهشه حتى يبعثه من قبره و انه ليتمنى قيام الساعه مما هو فيه من الشر.

23 - عوالى اللئالى ، ج 1، ص 274: فى الحديث ان ابراهيم عليه السلام لقي ملكا فقال له من انت قال انا ملك الموت قال تستطيع ان ترى الصورة التى تقبض بهار روح المومن قال نعم اعرض عنى فاعرض عنه فاذا هو شاب حسن الصورة حسن الثبات حسن الشمائل طيب الرائحه فقال يا ملك الموت لو لم يلق المومن الا حسن صورتك لكان حسبه ثم قال هل تستطيع ان ترى الصورة التى تقبض بها روح الفاجر فقال لا تطيق فقال بلى قال فاعرض عنى فاعرض عنه ثم التفت فاذا هو رجل اسود قائم الشعر منتن الرائحه اسود الثياب يخرج من فيه و من مناخيره النيران و الدخان فغشى على ابراهيم ثم افاق و قد عاد ملك الموت الى حالته الاولى فقال يا ملك الموت لو لم يلق الفاجر الا صورتك هذه لكفته .

مجموعه ورام ، ج 1، ص 290: قال ! البراء بن عازب خرجنا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) على جنازه رجل من الانتصار فجلس رسول الله (صلى الله عليه وآله) على قبره منكسا راسه ثم قال اللهم انى اعوذ بك من عذاب القبر ثلاثا ثم قال ان المومن اذا كان فى كان اقبال من الآخرة بعث الله له ملائكه كان وجوههم الشمس معهم حنوطه و كفنه فى جلسون مد بصره فاذا خرجت روحه صلى عليه كل ملك بين السماء و الارض و كل ملك فى السماء و فتحت له ابواب السماء فليس منها باب الا يحب ان تدخل روحه منه فاذا سعد بروحه قيل اى رب عبدك فلان فيقول ارجعه فاروه ما اعددت له من النعيم فانى وعدته منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تاره اخرى و انه ليسمع خفق نعالهم اذا ولوا مدبرين حتى يقال يا هذا من ربك و من نبيك و من امامك فيقول ربى الله و نبيى محمد و امامى على و يعد الائمة و احدا و احدا قال فينتهرانه انتهارا شديدا و هى آخر فتنه تعرض عليه فاذا قال ذلك نادى مناد صدقت و هى معنى قوله يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت ثم ياتيه آت حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب فيقول ابشر برحمه من ربك و جنات فيها



نعيم مقيم فيقول و انت بشرک الله بالخیر بالجنه من انت فيقول انا عملک الصالح و الله ما علمتک الا سريعا فى طاعه الله تعالى بطيا عن معصيه الله فجزاک الله خيرا قال ثم ينادى منادان افرشوا له فراش الجنه و افتحواله بابا الى الجنه فيفرش له فرش من الجنه فيقول اللهم عجل قيام الساعه حتى ارجع الى اهلى و مالى و اما الكافر فبالعكس كما يلحق المومن من النعيم يلحقه من العذاب بشير عن بعض اصحابه عن ابى عبدالله عليه السلام قال قلت له اصلحك الله من احب لقاء الله احب لقاءه و من ابغض الله لقاءه قال نعم قلت فو الله انا لنكره الموت فقال ليس ذاك حيث تذهب انما ذلك ذاك عند المعايين ان المومن اذا راي ما يحب عاين الموت فليس شىء احب اليه من ان يقدم على الله يتقدم و الله يحب لقاءه و هو يحب لقاء الله حينئذ و اذا راي ما يكره فليس شىء اليه ابغض اليه من لقاء اله عزوجل و الله عزوجل يبغض لقاءه .

24 - الفضائل ، ص 87؛ اذ مرضت و بقيت فى مرضى اياما حتى انقضت من الدنيا مدتى و قرب موتى فاتانى عند ذلك شخص عظيم الخلقه فطيع المنظر فوقف مقابل وجهى لا الى السماء صاعدا و لا الى الارض نازلا فاشار الى بصرى فاعماه و الى سمعى فاصمه و الى لسانى فاخرسه فصرت لا ابصر و لا اسمع فعند ذلك بكى اهلى و اعوانى و ظهر خبرى الى اخوانى و جيرانى .

25 - غزليان حافظ، غزل 34

26 - معانى الاخبار، ص 289؛ قيل لعلى بن الحسين عليه السلام : ما الموت قال للمومن كنز الثياب و سخه ، قمله و فك قيود و اغلال ثقيله و الاستبدال بافخر الثياب و اطيبها روائح و اوطا المراكب و آنس المنازل ....

27 - روضه الوعظين ص 198.

قال طاووس مررت بالحجر فاذا انا بشخص راعع و ساجد فتاملته فاذا هو على بن الحسين عليه السلام فقلت يا نفس رجل صالح من اهل بيت النبوه و الله لا غنمنا دعاه فجعلت ارقبه حتى فرغ من صلاته و رفع باطن كفيه الى السماء و جعل يقول الهى سيدى سيدى هذه يداى قد مددتها اليك بالذنوب مملوه و عيناى بالرجاء ممدوده و حق لمن دعاك بالندم تذلا ان تجيبه بالكرم تفضلا سيدى ام اهل الشفاء خلقتنى فاطيل بكأى ام من اهل السعاده خلقتنى فابشر رجائى سيدى ابضرت المقام خلقت اعضاى ام اشرب الحميم خلقت امعائى سيدى لو ان عبدا استطاع الهرب من مولاه لكنت اول الهاربين منك لكنى اعلم انى لا افرتك سيدى لو ان عذابى مما يزيد فى ملكك سالتك الصبر عليه غير انى اعلم انه لا يزيد فى ملكك طاعه المطيعين و لا ينقص منه معصيه العاصين سيدى ها انا و ما خطر ب هب لى بفضلک و جلالنى بسترک و اعف عن توبيخى بكرم وجهک الهى

- و سیدی ارحمنی مصروعا علی الفراش تقلبنی ایدی اجبتی و ارحمنی مطروحا علی المغتسل  
یغسلنی صالح جیرتی و ارحمنی محمولا قد تناول الاقرباء باطراف جنارتی و ارحم فی ذلک البیت  
المظلم وحشتی و غربتی و وحدتی .
- 28 - مستحب است مشیعیان در پشت سر جنازه کلمات لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی  
الله را بلند ذکر کنند تا اینکه جنازه را دفن کنند.
- 29 - شعر از بابا طاهر عریان
- 30 - سوره نحل ، آیه 96: ما عندکم ینفد و ما عند الله باق .
- 31 - سوره حجرات ، آیه 13: یا ایها الناس انا خاقناکم من ذکر و ائنتی و جعلناکم شعوبا و قبائل  
لتعارفوا ان اءکرامکم عند الله اءتقیکم ان الله علیم خبیر .
- 32 - دعای شریف کمیل : کم من ثناء جمیل لست اهلاله نشرت .
- 33 - شرح نهج البلاغه بن ابی الحدید، ج 18، باب 10، ص 107: خالطوا الناس مخالطه ان متم  
معها بکوا علیکم و ان عشتم حنوا الیکم .
- 34 - این کار هم از آداب تشیع می باشد و مستحب می باشد.
- 35 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، باب 462، ص 10: و قال عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ : ما لابن آدم و  
الفخر، اوله نطفه و آخره جیفه ، لا یرزق نفسه و لا یدفع حنقه .
- 36 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، باب 3، ص 150: اما الذی فلق الحبه و برا النسمه لو  
لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و  
لا سغب مظلوم لالتیبت حبلها علی غاربها و سقیبت آخرها بکاس اولها و لالفیتم دنیاکم هذه از هد  
عندی من عطفه عنز .
- 37 - تلقین در اینجا به معنای القاء کلمات به خصوصی که در روایات کیفیت آن بیان شده و طبق  
همان روایات مستحب است برای میت القاء شود. برای توضیح بیشتر به رساله های علمیه ، قسمت  
آداب دفن میت مراجعه شود.
- 38 - بحار الانوار، ج 6، ص 264، روایت 108، باب 8: یدخل علیه فی قبره قعیدا القبر منکر و  
نکیر فیلقی و نکیر فیلقی فیهِ الروح الی حقوقه فیقعدانه فیستلانه فیقولان له من ربک فیقول الله  
فیقولان و ما دینک فیقول الاسلام فیقولان و من نبیک فیقول محمد فیقولان و من امامک فیقول  
علی فینادی مناد من السماء صدق عبدی افرشواله فی القبر من الجنه و البسوه من ثیاب الجنه و  
افتحوا له فی قبره بابا الی الجنه حتی یاتینا و ما عندنا خیر له ثم یقولان له نم نومه العروس نم نومه  
لا حلم فیها .

39 - سورة مومنون ، آیه 99 و 100؛ حتی اذا جاء اءحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اءعمل صالحا فيما تركت .

40 - فراضی از دعای شریف کمیل ، الهی و سیدی اتراک معذبی بنارک بعد توحیدک ... هیهات انت اکرم من ان تضيع من ربیته ...

41 - بحارالانوار، ج 6، ص 222، باب 8، علی بن حاتم عن علی بن الحسین النحوی عن البرقی عن ابیه عن سلیمان بن مقبل عن موسی بن جعفر عن ابیه (علیه السلام) قال اذا مات المومن شیعه سبعون الف ملک الی قبره فاذا ادخل قبره اتاه منکر و نکیر فیقعدانه و یقولان له من ربک و مادینک و من نبیک فیقول ربی الله و محمد نبیی و الاسلام دینی فیفسحان له فی قبره مد بصره .

42 - بحارالانوار، ج 22، ص 374، روایت ، باب 11؛ قسمتی از خبر مربوط به سلمان فارسی : فقال یا عبدالله ابشر بالنعیم الدائم و الخیر المقیم ثم انه اضجعنی و قال نم نومه العروس ثم انه فتح لی بابا من عند راسی الی الجنه و بابا من عند رجلی الی النار ثم قال یا عبدالله انظر الی ما صرت علیه من الجنه و النعیم و الی ما نجوت منه من نار الحجیم ثم سد الباب الذی من عند رجلی و ابقی الباب الذی من عند راسی مفتوحا الی الجنه فجعل یدخل علی من روح الجنه و نعیمها و اوسع لحدی مد البصر و اسرج لی سراجا اضوا من الشمس و القمر و مضی عنی فهذه صفتی و حدیثی و ما لقیته من شده الاھوال .

43 - بحارالانوار، ج 6، ص 257، روایه 91، باب 8: العده عن سهل عن ابن محبوب عن اسحاق بن عمار عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال : سالته عن المیت یزور اهله قال : نعم فقلت : فی کم یزور قال : فی الجمعه و فی الشهر و فی السنه علی قدر منزله ....

44 - علل الشرایع ، ص 218، فقد عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال فی تفسیر قوله تعالی «وقفوههم انهم مسئولون» انه لا یداوز قدما عبد حتی یدال عن اربع شبابه فیما الیه و عن عمره فیما افناه و عن ماله من این جمعه و فیما انفقہ و عن حبنا اهل البیت .

45 - بحارالانوار، ج 74، ص 56، روایت 13، باب 2؛ عن ابراهیم بن شعیب قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان ابی ق 6کبر جدا و ضعف و نحن نحمله 151را6الحاجه فقال ان استطعت ان تلی ذلك فافعل و لقمه بیدک فانه جندلک غذا.

46 - شرح نهج البلاغه ابن الحدید، ج 2، باب 42، ص 318؛ قال علی علیه السلام : الیوم عمل و لا حساب و غذا یوم حساب و لا عمل .

47 - انسان بعد از مردن پدر و مادر نباید اونها را فراموش کند.

48 - الامالی للشیخ الصدوق ، ص 169 عن ابی عبد الله علیه السلام قال : خصال ینتفع بها المؤمن من بعد موته ، ولد صالح یتستغفر له و مصحف یقرء منه و قلب یحقره و غرس یغرسه و صدقه ماء یجریه و سنه حسنه یوخذ بها بعده .

49 - در مورد احوال قبر و سختی آن در روایت سلمان آمده که میت به سلمان گفت : و ما لقیته من شده الاحوال و انا اشهد ان مراره الموت فی حلقی الی یوم القیامه فراقب الله ایها السائل خوفا من وقفه المسائل و خف من هول المطلع و ما قد ذکرته لک هذا الذی لقیته و انا من الصالحین دعوات راوندی صفحه 243 قال : ابو جعفر علیه السلام من ادمن قراء حم الزخرف لمنه الله فی قبره من هوام الارض و من ضمه القبر

و قال ابو عبدالله علیه السلام : من قرا سوره ن فی فریضه او ناقله اعاده الله من ضمه القبر.

50 - قلت ان سعدا قد اصابته ضمه قال فقال نعم انه كان فی خلقه مع اهله سوء.

51 - قبلا روایت مربوط به ولد صالح از امام صادق علیه السلام نقل شد.

52 - بحار الانوار، ج 6، ص 268، روایه 120، باب 8: عدّه من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن عبد الرحمن بن ابی نجران عن مثنی الحنّاط عن ابی بصیر قال قال ابو عبدالله علیه السلام ان ارواح المؤمنین لفی شجره من الجنه یاکلون من طعامها و یشرّبون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعه وانجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا.

53 - لازم به ذکر است در این قسمت نقل ؛ معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به استحضار می رسد که ما در ذیل هر قسمت روایت مربوطه را از فرمایش آن حضرت در پاروقی خواهیم آورد و آدرس آن فراضها را در ابتدا اولین مورد ذکر می کنیم و در جاهای دیگر که به این روایت استناد کردیم فقط قسمتی از روایت را که محل بحثمان هست می آوردیم و با عبارت (همو) بسنده می کنیم .

54 - بحار الانوار، ج 5، ص 309، روایه 75؛ باب 24: الوراق عن الاسدی عن سهل عن عبد العظیم الحسنی عن محمد بن علی عن ابیه الرضا عن آباءه عن امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین قال دخلت انا و فاطمه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجدته یبکی بکاء شدید افقلت فداک ابی و امی یا رسول الله ما الذی ابکاک فقال یا علی لیله اسری بی الی السماء رایت نساء من امتی فی عذاب شدید فانکرت شانهن فبکیت لما رایت من شده عذابهن ... و رایت امراه معلقه بشعرها یغلی دماغ راسها... فقال یا بنتی اما المعلقه بشعرها فانها کانت لا تغطی شعرها من الرجال ....

55 - سوره احزاب ، آیه 59: یا ایها النبی قل لا زوجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک اءدنی اءن یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفورا رحیما. لازم به توضیح است حدود حجاب در رساله های عملیه آمده است ، علاقمندان به کتب فقهی مراجعه نمایند و یا از اهل

خبره استفتاء نمایند. 56 - سوره نور آیه 31: و قل للمومنات يغضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن و لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها و ليضربن بخمرهن على جيوبهن و لا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او ابناء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى نساءهن او ما ملكت ايمانهن او التابعين غير اولى الاربه من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء و لا يضرين باءرجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن و توبوا الى الله جميعا ائبها المومنون لعلكم تفلحون .

57 - سوره نور آیه 31: و قل للمومنات يغضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن و لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها و ليضربن بخمرهن على جيوبهن و لا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او ابناء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى نساءهن او ما ملكت ايمانهن او التابعين غير اولى الاربه من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء و لا يضرين باءرجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن و توبوا الى الله جميعا ائبها المومنون لعلكم تفلحون .

58 - سوره بقره ، آیه 222؛ ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين

59 - همو... و رايت امراه معلقه بلسانها و الحميم يصب فى حلقها... و اما المعلقه بلسانها فانها كانت توذى زوجها...

60 - بحارالانوار، ج 103، (ص) 252، روايت 55، باب 4: عن ابى عبدالله عليه السلام قال ملعونه ملعونه امراه توذى زوجها و تغمه و سعيده امراه تكرم زوجها و لا توذيه و تطيعه فى جمع احواله .

61 - بحارالانوار، ج 103، (ص) 252، روايت 55، باب 4:... رايت امراه معلقه بئديها... اما المعلقه بئديها فانها كانت تمتنع من فراش زوجها...

62 - همو... و اما المعلقه بر جليها فانها كانت تخرج من بيتها بغير اذن زوجها...

63 - يس ، آيه 60: يعنى اى فرزندان آدم ايا با شما عهد نبستم اينكه شيطان را پرستش نكنيد او به درستي كه او با شما دشمنى آشكار دارد.

64 - بحارالانوار، ج 103، ص 257، روايه 2، باب 5: فيما اوصى به النبى ص عليلا تخرج من بيت زوجها الا باذنه فان خرجت بغير اذنه لعنها الله و جبرئيل و ميكائيل و لا تعطى من بيت زوجها شيئا الا باذنه .

65 - بحارالانوار، ج 103، ص 257، روايه 2، باب 5:... و رايت امراه تاكل لحم جسدها و النار توقد... و اما التى كانت تاكل لحم جسدها فانها كانت تزين بدنها للناس .

- 66 - بحار الانوار، ج 101، ص 40، روایت 46، باب 33، نسخه بیروت: عن ابی عبدالله عليه السلام قال النظر سهم من سهام ابليس مسموم و کم من نظره اورثت حشره طويله .
- 67 - بحار الانوار، ج 101، ص 40، روایت 46، باب 33، نسخه بیروت: ... و رایت امره قد شد رجلاها الى يديها و قد سلط عليها الحيات و العقارب ... و اما التي شدت يداها الى رجليها و سلط عليها الحيات و العقارب قانها كانت قذره الوضوء قذره الثبات و كانت لا تغتسل من الجنابه و الحيض و لا تتظف و كانت تستهين بالصلاه .
- 68 - بحار الانوار، ج 59، ص 291، روایت 72، باب 89، نسخه بیروت: قال النبي ص: النظافه من الايمان و الايمان مع صاحبه في الجنة .
- 69 - بحار الانوار، ج 79، ص 202، روایت 1، نسخه بیروت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الصلوه عماد الدين فمن ترك صلوته متعمدا فقد هدم دينه و من ترك اوقانها يدخل الويل و الويل واد في جهنم .
- و در ادامه این روایت می فرماید: حافظوا على الصلوات فان الله تبارك و تعالى اذا كان يوم القيامة ياتي بالعبد فاول شىء يساله عنه الصوله فان جاء بها تامه و الا زخ في النار.
- 70 - بحار الانوار، ج 79، ص 202، روایت 1، نسخه بیروت: ... و رایت امره صماء عمياء خرساء في تابوت من نار يخرج دماغ راسها من منخرها و بدنها متقطع من الجذام و البرص ...
- 71 - بحار الانوار، ج 84، ص 252، روایت 47، باب 16؛ عن ابی عبدالله عليه السلام قال لا ايمان لمن لا امانه له .
- 72 - همو... و رایت امره تقطع لحم جسدها من مقدمها و موخرها بمقاريض من نار... و اما التي تقرض لحمها بالمقاريض فانها تعرض نفسها على الرجال .
- 73 - سوره بقره ، آیه 195: لا تلقوا بايديكم الى التهلكه .
- 74 - سوره بقره ، آیه 160: الا الذين تابوا و اءصلحوا و بينوا فاوليك اتوب عليهم و اءنا التواب الرحيم .
- 75 - سوره ق ، آیه 16: و نحن اءقرب اليه من حبل الوريد.
- 76 - سوره يس ، آیه 60: اءلم اءعهد اليكم يا بنى آدم اءن لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين .
- 77 - سوره يس ، آیه 60: ... و رایت امره يحرق وجهها و يداها و هي تاكل امعاء... و اما التي كانت تحرق وجهها و بدنها و هي تاكل امعاء فانها كانت قواده .
- 78 - سوره مائده ، آیه 32: انه من قتل نفسا بغير نفس اء و فساد في الارض فكانما قتل الناس جميعا.

- 79 - سورة المدثر، آيه 38: «كل نفس بما كسبت رهينه».
- 80 - سورة المدثر، آيه 38: ... ورايت امراه راسها راس خنزير و بدنها بدن الحمار و عليها الف لون من العذاب ... و اما التي كان راسها راس خنزير و بدنها بدن الحمار فانها كانت تمامه كذابه .
- 81 - كشف الغمه ، ص 41
- 82 - كشف الغمه ، ص 41
- 83 - همو ... و اما التي كانت على صوره الكلب و النار تدخل في دبرها و تخرج من فيها فانها كانت قيئه نواحه حاسده .
- 84 - سورة بقره ، آيه 24: اتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره .
- 85 - سورة الرحمن ، آيه 41: «يعرف المجرمون بسماهم».
- 86 - سورة كهف ، آيه 29: انا اءعدنا للظالمين نارا احاط بهم سرداقها و ان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوى الوجود بئس الشراب و ساءت مرتفقا .
- 87 - سورة غافر، آيه 49: و قال الذين في النار لخنزيره جهنم اءدعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب .
- 88 - سورة نباء، آيه 78: «فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا».
- 89 - سورة نحریم ، آيه 6: يا ايها الذين امنوا قوا انفسكم و اءهليكم نارا وقودها الناس و الحجاره ... يعنى اى كسانى كه ايمان آوردید خود و اهلتان را از آتش جهنم نگه دارید، آتشی كه مردم و بتها بر افروختند.
- 90 - سورة حج ، آيه 47: يستعجلونك بالعذاب و لن يخلف الله وعده و ان يوما عند ربك كءالف سنه مما تعدون .
- 91 - سورة احزاب ، آيه 68: ربنا ائهم ضعفين من العذاب و العنهم لعنا كبيراً.
- 92 - سورة مومنون ، آيه 100: «كلا انها كلمه هو قائلها...»
- 93 - سورة اعراف ، آيه 71: «فانتظروا انى معكم من المنتظرين .»
- 94 - سورة بقره ، آيه 75: و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون .
- 95 - بحارالانوار، ج 49، ص 133، روايه 9 باب 13: الهمداني و المكتب و الوراق جميعا عن على بن ابراهيم قال حدثنى ياسر الخادم لما رجع من خراسان بعد وفاه ابى الحسن الرضا عليه السلام بطوس باخباره كلها قال على بن ابراهيم و حدثنى الريان بن الصلت و كان من رجال الحسن بن سهل و حدثنى ابى عن محمد بن عرفه و صالح بن سعيد الراشدين كل هولاء حدثوا باخبار ابى الحسن

عائمه... فلما حضر العيد بعث المامون الى الرضا يساله ان يركب و يحضر العيد و يخطب لتطمئن قلوب الناس و يعرفوا فلسله و تقر قلوبهم على هذه الدوله المباركه فبعث اليه الرضا عائمه و قال قد علمت ما كان بيني و بينك من الشروط فى دخولى فى هذا الامر فقال المامون انما اريد بهذا ان يرسخ فى قلوب العامه و الجند و الشاكريه هذا الامر فتطمئن قلوبهم و بفروا بما فضلك الله تعالى به فلم يزل يراده الكلام فى ذلك فلما الح عليه قال يا اميرالمؤمنين ان اعفيتنى من ذلك فهو احب الى و ان لم تعفنى خرجت كما كان يخرج رسول الله ﷺ و كما خرج اميرالمؤمنين على بن ابي طالب قال المامون اخرج كما تحب و امر المامون القواد و الناس ان

يبكروا الى باب ابى الحسن عائمه فقعد الناس لابى الحسن عائمه فى الطرفات و السطوح من الرجال و النساء و الصبيان و اجتمع القواد على باب الرضا عائمه فلما طلعت الشمس قام الرضا عائمه فاغتسل و تعمم بعمامه بيضاء من قطن و القى طرفا منه على صدره و طرفا بين كتفيه و تشر ثم قال لجميع مواليه افعلوا مثل ما فعلت ثم اخذ بيده عكازه و خرج و نحن بين يديه و هو حاف قد شمر سراويله الى نصف الساق و عليه ثياب مشمره فلما قام و مشينا بين يديه رفع راسه الى السماء و كبر اربع تكبيرات فخيلى بنا ان الهواء و الحيطان تجاوبه و القواد و الناس على الباب قد تزينوا و لبسوا السلاح و تهيوا باحسن هيئه فلما طلعتنا عليهم بهذه الصوره حفاه قد تشرنا و طلع الرضا وقف وقفه على الباب و قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر على ما هدانا الله اكبر على ما رزقنا من بهيمه الانعام و الحمد لله على ما ابلانا و رفع بذلك صوته و رفعنا اصوتنا فتر عزعت مرو من البكاء و الصياح فقالها ثلاث مرات فسقط القواد عن دوابهم و رموا بخفافهم لما نظروا الى ابى الحسن عائمه و صارت مرو ضجه و احده و لم يتمالك الناس من البكاء و الضجه فكان ابو الحسن عائمه يمشى و يقف فى كل عشره خطوات وقفه يكبر الله اربع مرات فيتخيلى بنا ان السماء و الارض و الحيطان تجاوبه و بلغ المامون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرئاستين يا اميرالمؤمنين ان بلغ الرضا المصلى على هذا السبيل افتتن به الناس فالراى ان تساله ان يرجع فبعث اليه المامون فساله الرجوع فدعا ابو الحسن عائمه بخفه فلبسه و رجع .

96 - مثل حضرت امام موسى بن جعفر و حضرت جواد امام هادى و امام حسن عسگرى عائمه

97 - سورة اعراف ، ، 162: فبدل الذين ظلموا منهم قولا غير الذى قيل لهم .

98 - كما اينكه در مورد امام حسين عائمه و زيد بن على ابن كار را كردند.

99 - عيون اخبار الرضا عائمه ، ج 2، ص 235: ابراهيم ابى الهمدانى قال سمعت الرضا

عائمه يقول : من اعان ظالما فهو ظالم و همچنين در روايتى پيامبر اكرم فرمود: و من تولى خصومه



ظالم او اعانه عليها نزل به ملك الموت بالبشرى بلعنه الله و نار جهنم خالدا فيها و بسئس المصير و من خف لسلطان جابر فى حاجه كان فرينه فى النار و من دل سلطانا على الجور قرن مع هامان و كان هو و السلطان من اشد اهل النار عذابا.

وسائل السعيه ، ج 12، ص 131: و در روايتى ديگر ورام بن ابى فراس فى كتابه قال قال عليه السلام : اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين الظلمه و اعوان الظلمه و اشباه الظلمه حتى من برى لهم قلما و لاق لهم دواه قال فيجتمعون فى تابوت من حديد ثم يرمى بهم فى جهنم .  
100 - حب الدنيا راس كل خطيئه .

101 - امالى الشيخ الصدوق ، 521: يا عيسى اعقل و تفكر و انظر فى نواحي الارض كيف كان عاقبه الظالمين .

102 - امالى الشيخ الصدوق ، ص 521: يا عيسى كل وصيتى نصيحه لك و كل قولى حق و انا الحق المبين و حقا اقول لان انت عصيتنى بعد ان ابناك مالک من دونى ولى و لانسير .

103 - نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 6، ص 233: قيل لعلى بن الحسين عليه السلام من اعظم الناس خطرا؟ قال من لم ير الدنيا لنفسه خطرا.

104 - ارشاد القلوب ، ص 76: قال الحسن عليه السلام : من دعا لظالم بالبقاء فقد احب ان يعصى اله .  
و در كتاب وسايل الشيعه ، ج 12، ص 131 روايتى است كه ابا صفوان از امام ابى الحسن اول نقل مى كند قال : دخلت على ابى الحسن الاول فقال لى ابا صفوان كل شىء منك حسن جميل ما خلا شيئا واحد قلت جعلت فداك اى شىء قال اكرؤك جمالک من هذا الرجل يعنى هارون قلت و الله ما اكريت اشرا و لا بطرا و لا للصيد و لا للهور و لكنى الكريته لهذا الطريق يعنى مكه و لا اتولاه بنفسى و لكنى ابع معه غلمانى فقال لى يا صفوان ايقع كراوك عليهم قلت نعم جعلت فداك قال فقال لى اتحب بقاء هم حتى يخرج كراوك فقلت نعم قال من احب بقاءهم فهو منهم و من كان منهم ورد النار....

105 - مجموعه ورام ، ج 2، ص 233: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من مشى مع ظالم ليعينه فقد خرج من الاسلام ...

106 - سوره اعراف ، آيه 38: قال ادخلوا فى ائمم قد خلت من قبلكم من الجن و الانس فى النار كلما دخلت امه لعنت اءختها حتى اذا ادركوا فيها جميعا قالت اخراهم لا ولاهم ربنا هولاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لكل ضعف و لكن لا تعلمون .

107 - سوره تحريم ، آيه 6: قوا انفسكم و اءهليكم نارا و قودها الناس و الحجاره عليها ملائكه غلاظ شداد لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما ياءمرون .

- 108 - سورة ق . آيه 30: يوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزيد.
- 109 - بحارالانوار، ج 6، ص 239، روايه 59 باب نهم : ثم مضيت فاذا انا باقوام يريد احدهم ان يقوم فلا يقدر من عظم بطنه فقلت من هولاء يا جبرئيل قال هولاء الذين ياكلون الربالا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس و اذا هم بسبيل آل فرعون يعرضون على النار غدوا و عشيا يقولون ربنا متى تقوم الساعة .
- 110 - سورة آل عمران ، آيه 130: يا ايها الذين آمنوا لا تاكلوا الربا اضعافا مضاعفه و اتقوا الله لعلكم تفلحون .
- 111 - خصال ، ص 583: قال رسول الله ﷺ فى وصيته له ... يا على درهم ربا اعظم من سبعين زنيه .
- 112 - بحارالانوار، ج 18، ص 324، روايت 34، باب 3: ... لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس و اذا هم بسبيل آل فرعون يعرضون على النار غدوا و عشيا يقولون ربنا متى تقوم الساعة .
- 113 - سورة بقره ، آيه 275: قالوا انما البيع مثل الربوا و اءحل الله البيع و حرم الربوا فمن جاءه موعظه من ربه فانتهى فله ما سلف و اءمره الى الله و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون .
- 114 - بحار، ج 79، ص 131، روايه 20، باب 86: فى روايه ابى الجارود عن ابى جعفر عليه السلام قال حق على الله ان يسقى من شرب الخمر مما يخرج من فروج المومسات و المومسات الزوانى يخرج من فروجهن صديد و الصديد قيح و دم غليظ مختلط يوذى اهل النار حره و تنته .
- 115 - بحارالانوار، ج 76، ص 328، روايه 1، باب 67: قال رسول الله ﷺ : من ملا عينه من حرام ملا الله عينه يوم القيامة من النار الا ان يتوب .
- 116 - سورة مومنين ، آيه 5: قل للمومنين يغضوا من البصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك اءزكى لهم ان الله خبير بما يصنعون و قل للمومنات يغضن من اءبصارهن ...
- 117 - سورة اسراء، آيه 152: لا تقربوا الزنا انه كان فاحشه و ساء سييلا.
- 118 - بحارالانوار، ج 7، ص 213، روايه 116، باب 8، قال النبى : و من صافح امراه حراما جاء يوم القيامة مغلولا ثم يومر به الى النار.
- 119 - بحارالانوار، ج 7، ص 213، روايه 116، باب 8، قال النبى : و من صافح امراه حراما جاء يوم القيامة مغلولا ثم يومر به الى النار.

- 120 - بحارالانوار، ج 104، ص 37، روایت 28، باب 23؛ عن الصادق عليه السلام : قال من نظر الى امرأه فرفع بصره الى السماء او غمض بصره لم يرتد اليه بصره حتى يزوجه الله من الحور العين .
- 121 - سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحيمًا
- 122 - شرح نهج البلاغه الحديد، ج 19، باب 389، ص 324؛ قال على عليه السلام : احذر ان يراك الله عند معصيته و يبيفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرين و اذا قويت فاقو على طاعه الله و اذا ضعف فاضعف عن معصيه الله .
- 123 - بحارالانوار، ج 7، ص 303، روايه 60، باب 15؛ عن النبي صلى الله عليه و آله قال من عرضت له فاحشه او شهوه فاجتنبها من مخافه الله عزوجل حرم الله عليه النار و آمنه من الفرع الاكبر.
- 124 - خدایا مرا به اندزه یک چشم بهم زدن به حال خودم وا مگذار.
- 125 - بحارالانوار، ج 7، ص 213، روايه 116، باب 8، عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و آله قال من نکح امرأه حراما فى دبرها او رجلا او علاما حشره الله يوم القيامة اتن من لجيفه تتاذى به الناس حتى يدخل جهنم و لا يقبل الله منه صرفا و لا عدلا و احبط الله عمله و يدعه فى تابوت مشدود بمسامير من حديد و يضرب عليه فى التابوت بصفائح حتى يشتبك فى تلك المسامير فلو وضع عرق من عروقه على اربعائه امه لماتوا جميعا و هو اشد الناس عذابا.
- 126 - بحارالانوار، ج 12، ص 167، روایت 21، قال ابو عبدالله عليه السلام قال اميرالمؤمنين ص : اللواط ما دون الدبر و هو لواط و الدبر هو الكفر.
- 127 - بحارالانوار، ج ، ص 72، روايه ، باب 71، قال النبي صلى الله عليه و آله من قبل غلاما من شهوه الجمه الله يوم القيامة بلجام من نار.
- 128 - بحارالانوار، ج 40، ص 230، روايه 10، باب 97، ابوالقاسم الكوفى و القاضى النعمان فى كتابيهما قالوا رفع الى عمران عبدا قتل مولاه فامر بقتله فدعاه على عليه السلام فقال له اقتلت مولاك قال نعم قال فلم قتلته قال غلبنى على نفسى و اتانى فى ذاتى فقال لاولياء المقتول ادفنتم وليكم قالوا نعم قال و متى دفنتموه قالوا الساعه قال لعمر اجيس هذا الغلام فلا تحدث فيه حدثا حتى تمر ثلاثه ايام ثم قل لاولياء المقتول اذا مضت ثلاثه ايام فاحضرونا فلما مضت ثلاثه ايام حضروا فاخذ على عليه السلام بيد عمر و خرجوا ثم وقف على قبر الرجل المقتول فقال على عليه السلام لاولياته هذا قبر صاحبكم قالوا نعم قال احفروا فحفروا حتى انتهوا الى اللحد فقال عليه السلام اخرجوا ميتكم فنظروا الى اكفانه فى اللحد ولم يجدوه فاخبره بذلك فقال على عليه السلام الله اكبر الله اكبر و الله ما كذبت و لا كذبت سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول من يعمل من امتى عمل قوم لوط ثم

يموت على ذلك فهو موجل الى ان يوضع فى لحده فاذا وضع فيه لم يمكث اكثر من ثلاث حتى تقذفه الارض الى جملة قوم لوط المهلكين فيحشر معهم .

129 - بحار الانوار، ج 79، ص 71، روايه 22، باب 71، من لاط بغلام فعقوبته اءن يحرق بالنار او يهدم عليه حائط او يضرت بالسيف و لا تحل له اخته فى التزويج اءدا و لا ابنته و يصلب يوم القيامة على شفير جهنم حتى يفرع الله من حساب الخلائق ثم يلقيه فى النار فيعذبه بطبق من طبقه منه حتى يوده الى اسفلها فلا يخرج منها اءدا.

130 - سورة بقره ، آيه 81: بلى من كسب سيئه و احاطت و خطيئته فاوليك اصحاب النار هم فيها خالدون .

131 - سورة ملك ، آيه 10: و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير.

132 - سورة نبا، آيه 4 و 5: «كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون»

133 - جامع الاخبار، ص 151: قال رسول الله ﷺ من شرب الخمر فى الدنيا سقاه الله عزوجل من سم العقارب شربه يتساقط لحم و جهه فى الاناء قبل ان يشربها فاذا شربها تفسخ لحمه و جلده كالجيفه يتاتى به اهل الجميع

134 - شاربها و عاصرها و معتصرها فى النار و بايعها و متبايعها و حاملها و المحمول اليه و آكل ثمنها سواء فى عارها و اثمها.

135 - سورة مائده ، آيه 90، 91: يا ايها الذين امنوا انما الخمر و المسير و الانصاب و الازلام رحس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون ...

136 - سورة مائده ، آيه 94: يا ايها الذين امنوا ليلونكم الله بشى من الصيد تناله ايديكم و رماحكم ليعلم الله من يخافه بالغيب ....

سورة الانبياء، آيه 49: الذين يخشون ربهم بالغيب و هم من الساعه مشفقون .

137 - بحار الانوار، ج 79، ص 148، روايه 86، باب 86: و قال صلى الله عليه و آله شارب الخمر كعابد الوثن .

138 - بحار الانوار، ج 79، ص 148، روايه 63، باب 86: و قال صلى الله عليه و آله من كان فى قبله آيه من القرآن او حرف فصب عليها الخمر يوم القيامة يخاصمه القرآن و قال صلى الله عليه و آله الخمرام الخبائث و قال صلى الله عليه و آله جمع الشر كله فى بيت و جعل مفتاحه شرب الخمر.

139 - بحار الانوار، ج 79، ص 148، روايه 63، باب 86: عنه عليه السلام انه قال العبد اذا شرب شرابه ميكائيل و اسرافيل و جميع الملائكه و فى الثالثه تبرء منه جميع الانبياء و الائمة و فى الرابعه تبرء

منه الجبار جل جلاله و الخامس قوله عزوجل و اما الذين فسقوا فماواهم النار كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها و قيل لهم ذوقوا عذاب النار التي كنتم بها تكذبون .

140 - سورة نوح ، 1: انما ارسلنا نوحا الى قومه ان انذر قومك من قبل ان ياتيهم عذاب اليم .

141 - بحار الانوار، ج 6، ص 239، روايه 59، باب 8: فى الخبر الطويل فى المعراج عن ابى عبد الله عليه السلام الى ان قال فاذا انا بقوم بين ايديهم موائد من لحم طيب و لحم خبيث و هم ياكلون الخبيث و يدعون الطيب فسالت جبرئيل من هولاء فقال ياكلون الحرام و يدعون الحلال من امتك .

142 - و قسم بينهم معاشهم .

143 - بحار الانوار، ج 43، ص 352، روايه 29، باب 16، نسخه بيروت : عن النبى ص قال : من اكل لقمه حرام لم تقبل له صلوه اربعين ليله و لم تستجب له دعوه اربعين صباحا و كل لحم ينبتة الحرام فالنار اولى به و ان لقمه الواحده تبتت اللحم . و قال من وقى شر لقلقه و قبقيه و ذبذبه فقد و جب له الجنه و اللقلق اللسان و القبقب البطن و الذذبذب الفرج .

144 - بحار الانوار، ج 90، ص 372، روايت 16، باب 24: روى على بن اسباط عن ابى عبد الله عليه السلام قال من سره ان يستجاب دعاوه فيطيب كسبه و قال عليه السلام ترك لقمه حرام احب الى الله تعالى من صلوه الفى ركعه تطوعا.

145 - سورة زلزل ، آيه 7 و 8: فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره .

146 - بحار الانوار، ج 6، ص 239، روايت 59، باب 8 نسخه تهران : قال ثم مررت باقوام لهم مشافر الابل يقرض اللحم من اجسامهم و يلقي فى افواههم فقلت من هولاء يا جبرئيل فقال هم الهمازون المازون .

147 - سورة همزه ، آيه 2: «ويل لكل همزه لمزه»

148 - كتاب ثواب الاعمال ، ص 269: زيد بن علي عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يجىء يوم القيامة ذو الوجهين دالعا لسانه فى فقاہ آخر من قدامه يتلهب نارا حتى يلبها جسد ثم يقال له هذا الذى كان فى الدنيا ذا الوجهين و لسانين يعرف بذلك يوم القيامة ...

149 - ثواب الاعمال ، ص 269: عن ابى جعفر عليه السلام قال : بس العبد عبدا يكون ذا الوجهين و ذا لسانين يطرى اخاه شاهدا و ياكله غائبا ان اعطى حسده و ان ابتلى خذله .

150 - ثم مضيت فاذا باقوام يقذف بالنار فى افواههم فتخرج من ادبارهم فقلت من هولاء قال هولاء الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون فى بطونهم نارا و سيصلون سعيرا.

151 - البحار الانوار، ج 75، ص 10، روايه 33، 32: عن ابى الجاورد عن ابى جعفر قال قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

- یبعث ناس عن قبورهم يوم القيامة تاجج افواههم نارا فقیل له یا رسول الله من هولاء قال الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیطلون سعیرا.
- 152 - نساء، آیه 10، ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیطلون سعیرا.
- 153 - سوره مائده، آیه 62، و ترى کثیر منهم یسارعون فی الاثم و العدوان و اءکلهم و السحت لبئس ما کانوا یعلمون .
- 154 - جامع الاخبار، ص 156، و روى عن الرضا عليه السلام انه قال حدثني ابي عن علي بن ابي طالب عليه السلام في قول الله تعالى اكلون للسحت قال هو الرجل يقضى لاخيه الحاجه ثم يقبل هديته .
- 155 - جامع الاخبار، ص 156: و قال عليه السلام : الراشى و المرتشى و الماشى بينهما ملعونون .
- 156 - جامع الاخبار، ص 156: و قال عليه السلام : اياكم و الرشوه فانها محض كفر و لا يشم صاحب الرشوه ريح الجنه .
- 157 - جامع الاخبار، ص 74: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من ترك اوقاتها يوخل الويل و الويل واد في جهنم .
- 158 - جامع الاخبار، ص 73: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الصلوه عماد الدين فمن ترك صلوته متعمدا فقد هدم دينه .
- 159 - ان قبلت قبلت ما سواها و ان ردت ردت ما سواها.
- 160 - جامع الاخبار، ص 74: قال لا تضعوا صلاتكم فان من ضيع صلاته حشره الله مع قارون و فرعون و هامان لعنهم الله و اخزاهم و كان حقا على الله ان يدخله النار مع المنافقين .
- 161 - جامع الاخبار، ص 74: قال النبي ص : من اعان على تارك الصلوه بلقمه او كسوه فكانما قتل سبعين نبيا اولهم آدم و آخرهم محمد.
- 162 - سوره نساء، آیه 145: ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار و لن تجد لهم نصيرا.
- 163 - جامع الاخبار، ص 74: و المنافق يقول الحمد لله الذى خلقنى منافقا و لم يخلقنى تارك الصلوه .
- 164 - مفاتيح الجنان ، از تعقیبات مشترک : حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرموده هر که خواهد که خداوند او را در قیامت بر اعمال بد او مطلع نگرداند و دیوان گناهان او را نگشاید باید که بعد از هر نماز این دعا را بخواند.
- 165 - سوره زمر، آیه 53: ای بندگان من که به خود ظلم کردید از رحمت خدا ناامید نشوید البته خدا همه گناهان شما را می بخشد او همانا بسیار بخشنده و مهربان است .

- 166 - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 10، باب 186، ص 132، از خطبه همام : اما بعد فان الله سبحانه و تعالى خلق الخلق حيث خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنا عن معصيتهم لانه لا تضره معصيه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه ...
- 167 - سوره زمر، آيه 7: ان تكفروا فان الله غنى عنكم
- 168 - سوره انسان ، آيه 3: انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا
- 169 - بحارالانوار، ج 75، ص 432، باب 87: عن على عن ابيه عن ابن ابى عمير عن جميل بن صالح قال قال ابو عبدالله عليه السلام : احذروا عواقب العثرات .
- 170 - سوره كهف ، آيه 110: قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعباده ربه احدا.
- 171 - سوره يوسف ، آيه 101: توفنى مسلما و اءلحقنى بالصالحين
- 172 - سوره آل عمران ، آيه 133: و سارعوا الى مغفره من ربكم و جنه عرضها السماوات و الارض اءعدت للمتقين .
- 173 - سوره محمد ص ، آيه 14: مثل الجنة التى وعد المتقون فيها اءنهار من ماء غير آسن و اءنهار من لبن لم يتغير طعمه و اءنهار من خمر لذه للشاربين و اءنهار من عسل مصفى و لهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم الايه
- 174 - كتاب زندگانی امام رضا عليه السلام ، چاپ آستان قدس رضوى
- 175 - سوره الطور، آيه 24: و يطوف عليهم غلمان لهم كأنهم لؤلؤ مكنون .
- 176 - بحارالانوار، ج 33، ص 547، روایت 720، باب 30، فقال رجل يا رسوال الله انى يعجبنى الصوت الحسن افضى الجنة صوت الحسن قال نعم والذى نفسى بيده ان الله ياءمر لمن احب ذلك منهم صوتا بالتسبيح ما سمعت الاذان باحسن منه قط.
- 177 - سوره آل عمران ، آيه 171: «ان الله لا يضيع اجر المؤمنين» و همچنين در سوره هود، آيه 115 فرمود: و اصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين
- 178 - سوره شعرا، آيه 85: واجعلنى من ورثه جنه النعيم
- 179 - سوره حمد، آيه 5: «اهدنا الصراط المستقيم»
- 180 - جزاهم بما صبروا جنه و حريرا
- 181 - سوره اعراف ، آيه 96: و لو اءن اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتننا عليهم بركات من السماء و الاءرض و لكن كذبوا فاءخذناهم بما كانوا يكسبون

- 182 - سورة كهف ، آيه 31: يخلون فيها من اءساور من ذهب و يلبسون ثيابا خضرا من سندس و استبرق ...
- 183 - از نظر اسلام ساخت و فروش و بدست کردن انگشتر طلا و زنجیر طلا و لباس حریر حرام است و تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی بر حرمت آن متفقند.
- 184 - نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 318، باب 42: قال علی عليه السلام : اليوم عمل و لا حساب و غذا حساب و لا عمل .
- 185 - سورة انسان ، آيه 13: متکین فیها علی الارثک لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا.
- 186 - سورة محمد، آيه 14: «...و لهم فیها من کل الثمرات ...»
- 187 - سورة مریم : لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما
- 188 - سورة توبه ، آيه 111: ان الله اشترى من المؤمنین اءنفسهم و اءموالهم بان لهم الجنة ...
- 189 - و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوتنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم اجر العاملین .
- 190 - از فرمایش مرحوم آیت الله دکتر بهشتی رحمه الله .
- 191 - سورة یس ، آيه 26: بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین .
- 192 - غزلیات حافظ، غزل 177
- 193 - هل من ناصر ینصرنی
- 194 - بحار الانوار، ج 100، ص 12، روایه 27، باب 1، نسخه تهران : عن الرضا عن آبائه عن علی بن الحسین عليه السلام قال بینما امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام یخطب الناس و یحضهم علی الجهاد. 195 - بحار الانوار، ج 100، ص 12، روایه 27، باب 1، نسخه تهران : فقال علی عليه السلام : كنت ردیف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علی ناقته العضاء و نحن قافلون من غزوه ذات السلاسل فسألته عما سألتنی عنه فقال ان الغزاه اذا هموا بالغزو كتب الله لهم براءة من النار فاذا تجهزوا لغزوهم باهی الله تعالی بهم الملائکه فاذا ودعهم اهلوهم بکت علیهم الحیطان و البیوت و یخرجون من ذنوبهم كما تخرج الحیه من سلخها و یوکل الله عزوجل بهم بکل رجل منهم اربعین الف ملک یحفظونه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و لا یعمل حسنه الا ضعف له و ینقص له کل یوم عباده الف رجل یعبدون الله الف سنه کل سنه ثلاث مائه و ستون یوما و الیوم مثل عمر الدنیا و اذا صاروا بحضره عدوهم انقطع علم اهل الدنیا عن ثواب الله ایاهم فاذا برزوا لعدوهم و اشرعت الاسنه و فوقت السهام و تقدم الرجل الی الرجل حفتهم الملائکه باجنحتهم و یدعون الله لهم بالنصر و التثبیت فینادی مناد الجنة تحت ظلال السیوف .



- 196 - همو: فتكون الطعنه و الضربه على الشهيد اهون من شرب الماء البارد فى اليوم الصائف .
- 197 - غزليات حافظ، غزل 287
- 198 - همو: و اذا زال الشهيد عن فرسه بطعنه او ضربه لم يصل الى الارض حتى يبعث الله عزوجل زوجته من الحور العين فتبشره بما اعد الله له من الكرامه .
- 199 - همو: فاذا وصل الى الارض تقول له مرحبا بالروح الطيبه التى اخرجت من البدن الطيب ابشر فان لك ما لا عين رات و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.
- 200 - همو...: و يقول الله عزوجل انا خليفته فى اهله و من ارضاهم فقد ارضانى و من اسخطهم فقد اسخطنى .
- 201 - همو: و يجعل الله روحه فى حواصل طير خضر تسرح فى الجنة حيث تشاء.
- 202 - سورة يس ، آيه 26: «قيل ادخل الجنة»
- 203 - يس ، آيه 26: قال يا ليت قومى يعملون بما غفر لى ربى و جعلنى من المكرمين .
- 204 - سورة زخرف ، آيه 70: ادخلو الجنة انتم و اءزواجكم تحبرون .
- 205 - بحارالانوار، ج 33، ص 547، روايت 720، باب 30، نسخه تهران : قال رجل يا رسول الله انى احب الخيل فهل فى الجنة خيل قال نعم والذى نفسى بيده ان فيها خيلا من ياقوت احمر عليها يركبون فتندف بهم خلال ورق الجنة .
- 206 - بحارالانوار، ج 100، ص 12، روايه 27، باب 1، نسخه تهران : و يعطى الرجل منهم سبعين غرفه من غرف الفردوس ما بين صنعاء و الشام يملا نورها ما بين الخافقين فى كل غرفه سبعون بابا على كل باب سبعون مصراعا من ذهب على كل باب ستور مسبله فى كل غرفه سبعون خيمه فى كل خيمه سبعون سريرا من ذهب قوائمها الدر و الزبرجد موصوله بقضبان من زمرد على كل سرير اربعون فرشا غلظ كل فراش اربعون ذراعا على فراش زوجه من الحور العين عربا اترابا.
- 207 - سورة نمل ، آيه 40 «هذا من فضل ربى»
- 208 - سورة آل عمران ، آيه : فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم اءلا خوف عليهم و لا هم يحزنون .
- 209 - بحارالانوار، ج 6، ص 197، روايت 51، باب 7: ثم يزور فى جنان رضوى فبأكل معهم من طعامهم و يشرب معهم من شرابهم و يتحدث معهم فى مجالسهم حتى يقوم قائمنا اهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله .

210 - بحار الانوار، ج 6، ص 256، رواية 93، باب 8: عن اسحاق بن عمار قال قلت لابي الحسن الاول عليه السلام يزور المؤمن من اهله فقال نعم فقلت في كم قال على قدر فضائلهم منهم من يزور في كل يوم و...

211 - بحار الانوار، ج 8، ص 176، روايه 129، باب 23: من تفسير النعماني فيما رواه عن امير المؤمنين عليه السلام قال: قال صلى الله عليه وآله: لما اسرى بي الى السماء دخلت الجنة فرايت فيها قيعان ورايت فيها ملائكة يبنون لبنه من ذهب و لبنه من فضه و ربما امسكوا فقلت لهم ما بالكم قد امسكتم فقالوا حتى تجيئنا النفقه فقلت و ما نفقتكم قالوا قول المؤمن من سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر فاذا قال بنينا و اذا امسك امسكنا.

212 - بحار الانوار، ج 8، ص 186، روايه 154، باب 23: الفامي عن الحميري عن ابيه عن البرقي عن ابيه عن محمد بن سنان عن ابي الجارود عن الصادق عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قال سبحان الله غرس الله له بها شجره في الجنة و من قال الحمد لله غرس الله له بها شجره في الجنة و من قال لا اله الا الله غرس الله له بها شجره في الجنة و من قال الله اكبر غرس الله له بها شجره في الجنة فقال رجل من قريش يا رسول الله ان شجرنا في الجنة لكثير قال نعم و لكن اياكم ان ترسلوا عليها نيرانا فتحرقوها و ذلك ان الله عزوجل يقول يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم .

213 - بحار الانوار، ج 8، ص 186، روايه 154، باب 23: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اياكم ان ترسلوا عليها نيرانا فتحرقوها و ذلك ان الله عزوجل يقول يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم .

214 - بحار الانوار، ج 8، ص 176، روايه 129، باب 23: من تفسير النعماني فيما رواه عن امير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله دخلت الجنة فرايت فيها قصرا من ياقوت احمر يرى داخله من خارجه و خارجه من داخله من نوره فقلت يا جبرئيل لمن هذا القصر فقال لمن اطاب الكلام و ادام الصيام و اطعم الطعام و تهجد بالليل .

215 - بحار الانوار، ج 8، ص 156، رواية 96، باب 23: علي عن ابيه عن ابن ابي عمير عن منصور بن يونس عن اسحاق بن عمار عن ابي عبدالله عليه السلام قال: ان للجنة بابا يقال له المعروف لا يدخله الا اهل المعروف و اهل المعروف في الدنيا هم اهل المعروف في الآخرة .

216 - بحار الانوار، ج 33، ص 547، رواية 720، باب 30: فقال رجل يا رسول الله انى احب الخيل فهل في الجنة خيل قال نعم والذي نفسى بيده ان فيها خيلا من ياقوت احمر عليها يركبون فتندف بهم خلال ورق الجنة .

- 217 - بحار الانوار، ج 8، ص 156، رواية 96، باب 23: فقال رجل يا رسول الله انى يعجبنى الصوت الحسن افي الجنة صوت الحسن قال نعم و الذى نفسى بيده ان الله يامر لمن احب ذلك منهم صوتا بالتسبيح ما سمعت الاذان باحسن منه قط.
- 218 - عوالى اللتالى ، ج ، ص 321، المسلك الاول : و روى عن الحسن بن على يقول ان الله جميل يحب الجمال ...
- 219 - سورة توبه ، آيه 71: المؤمنون و المؤمنات بعضهم اءولياء بعض ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر...
- 220 - سورة صف ، آيه 2: يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون .
- 221 - بحار الانوار، ج 67، ص 350، رواية 52، باب 12: قال اميرالمؤمنين على عليه السلام فى بعض خطبه يا ايها الناس طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس .
- 222 - كونوا دعاه للناس بغير السننكم .
- 223 - بحار الانوار، ج 67، ص 302، رواية 31، باب 14: عن ابى جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه .
- 224 - سورة ق ، آيه 18: سخنى از خير و شر بر زبان نياورد جز آنكه هماندم رقيب و عتيد بر آن آماده اند.
- 225 - بحار الانوار، ج 67، ص 71، روايه 35، باب 1: عن ابى عبد الله عليه السلام قال المؤمن اعظم حرمه من الكعبه .
- 226 - سورة حجرات ، آيه 12: يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا يغتب بعضكم بعضا ءيحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحيم .
- 227 - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 19، باب 366، ص 277: لا تظنن بكلمه خرجت من احد سوءا و انت تجد لها فى الخير محملا.
- 228 - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 18، باب 10، ص 107: قال على عليه السلام : خالطوا الناس مخالطه ان متم معها بكوا عليكم و ان عشتم حنوا اليكم .
- 229 - بحار الانوار، ج 8، ص 185، روايه 147، باب 23: قال و للجنة باب يقال له الريان لا يفتح الى يوم القيامه ثم يفتح للصائمين و الصائمات من امه محمد (ص) ثم ينادى رضوان خازن الجنة يا امه محمد هلموا الى الريان فيدخل امتى من ذلك الباب الى الجنة فمن لم يغفر له فى شهر رمضان ففى اى شهر يغفر له .

230 - سورة بقره ، آيه 183: يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون .

231 - بحار الانوار، ج 96، ص 356، روايه 25، باب 46؛ النقاش و القطن و المعاذى و الطالقانى جميعا عن احمد الهمدانى عن على بن الحسن بن فضال عن ابيه عن ابى الحسن الرضا عن ابيه عن آباءه عن اميرالمؤمنين عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبنا ذات يوم فقال ايها الناس انه قد اقبل اليكم شهر الله بالبركه و الرحمه و المغفره شهر هو عند الله افضل الشهور و ايامه افضل الايام و لياليه افضل الليالى و ساعاته افضل الساعات هو شهر دعيتم فيه الى ضيافه الله و جعلتم فيه من اهل كرامه الله انفسكم فيه تسبيح و نومكم فيه عباده و عملكم فيه مقبول و دعاوكم فيه مستجاب فسلوا الله ربكم بنيات صادقه و قلوب طاهره ان يوفقكم لصيامه و تلاوه كتابه فان الشقى من حرم غفران الله فى هذا الشهر العظيم و اذكروا بجوعكم و عطشكم فيه جوع يوم القيامة و عطشه و تصدقوا على فقرائكم و مساكينكم و قروا كباركم و ارحموا صغاركم و صلوا ارحامكم و احفظوا طيه و غضوا عما لا يحل النظر اليه ابصاركم و عما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم و تحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم و توبوا الى الله من ذنوبكم و ارفعوا اليه ايديكم بالدعاء فى اوقات صلواتكم فانها افضل الساعات ينظر الله عزوجل فيها بالرحمه الى عباده يجيبهم اذا ناجوه و يلببهم اذا نادوه و يستجيب لهم اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم مرهونه باعمالكم فكوها باستغفاركم و ظهوركم ثقيله من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم و اعلموا ان الله تعالى ذكره اقسام بعزته ان لا يعذب المصلين و الساجدين و ان لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من فطر منكم صائما مومنا فى هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق رقبه و مغفره لما مضى من ذنوبه قيل يا رسول الله و ليس كلنا يقدر على ذلك فقال صلى الله عليه و آله اتقوا النار و لو بشق تمره اتقوا النار و لو بشربه من ماء ايها الناس من حسن منكم فى هذا الشهر خلقه كان له جوازا على الصراط يوم تنزل فيه الاقدام و من خفف فى هذا الشهر عما ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه و من كف فيه شره كف الله عنه غضبه يوم يلقاه و من اكرم فيه يتيما اكرمه الله يوم يلقاه و من وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه و من تطوع فيه بصلاته كتب الله له براءه من النار و من ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور و من اكثر فيه من الصلاه على ثقل الله ميزانه تخف الموازين و من تلا فيه آيه من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن فى غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان فى هذا الشهر مفتحه فسلوا ربكم ان لا يغلقها عليكم و ابواب النيران مغلقه فسلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم و الشياطين مغلوله فسلوا ربكم ان لا يسلطها عليكم قال اميرالمؤمنين عليه السلام فقامت فقلت يا رسول الله ما افضل

الاعمال فى هذا الشهر فقال يا اباالحسن افضل الاعمال فى هذا الشهر الورع عن محارم الله عزوجل

...

232 - غزليات حافظ، غزل 448.

233 - سورة بقره ، آيه 197: و تزودوا فان خير الزاد التقوى و اتقون يا اءولى الالباب .

234 - سورة فجر، آيات 27 تا 30: يا ايها النفس المطمئننه ارجعى الى ربك راضيه مرضيه

فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى .

## فهرست مطالب

2	سخنی با خوانندگان.....
6	قسمت اول : پیش گفتار در رابطه با برزخ.....
7	بخش اول : برزخ از دیدگاه عقل.....
9	بخش دوم : برزخ از دیدگاه قرآن.....
11	بخش سوم : برزخ از دیدگاه معصومین <small>علیهم السلام</small> .....
13	قسمت دوم : سفر به عالم برزخ.....
14	دوست همسفر.....
20	چهل روز بعد.....
21	آغاز مسافرت.....
25	نماز میت و طواف.....
26	داخل قبر.....
27	تلقین به میت.....
28	روح در قبر به جسم وارد می شود.....
31	دیدار از خانواده بعد از مرگ.....
34	. چند سوال از رفیق.....
35	دیدار با کسان خود در عالم برزخ.....
38	قسمت سوم : دیدار از اهل جهنم در عالم برزخ.....
38	احوال بعضی از بانوان مسلمان که در برزخ عذاب می شوند.....
40	زنانی که شوهرشان را اذیت می کنند.....
41	زنانی که شوهرشان را تمکین نمی کنند.....
42	زنانی که بدون اجازه شوهرشان بیرون می روند.....

43	زنانی که آرایش می کنند و خود را به نامحرمان نشان می دهند
45	زنانی که به احکام شرع ، اهمیت نمی دهند
47	زنان زناکار و فرزندان حرام
49	زنانی که خود را به نامحرمان عرضه می کنند
51	زنانی که قوادی می کنند
53	احوال زنان سخن چین و دروغگو
54	احوال زنان خواننده و مداح و حسود
56	ادامه سفر
58	دیدار از احوال ظالمین
67	احوال کسانی که به نحوی بر حاکم جور کمک کردند
73	ریا خواران معذب
74	احوال زناکاران
78	لواط کاران ، همجنس بازان به قوم لوط ملحق می شوند
82	شراب خواران
85	حرام خوران
87	عیب جویان هرزه زبان
88	کسانی که اموال یتیم را به ناحق می خورند
89	رشوه خواران و رشوه دهندگان و واسطه گران
90	کسانی که نماز عشا را نخوانند و ترک کنند
91	یک لقمه نان به بی نماز، گناهِش از کشتن هفتاد پیغمبر بیشتر است
92	جایگاه منافقین
94	قسمت چهارم : دیدار از اهل بهشت در عالم برزخ منازل النعیم
94	دیدار با شهداء
98	دیدار با شهداء در منازل رزمندگان

100	قصه‌های بهشتی
110	برای اهل بهشت اسبهای زیبا خلق شده
113	ملائکه خدا مشغول ساختن محتوای بهشتند
114	ثواب گفتن ذکر
115	گناه اعمال نیکو را از بین می برد
116	دیدار با اهل معروف در بهشت معروف
119	چرا به این بهشت معروف می گویند؟
120	مردم را با عمل به دین دعوت کنیم
123	بهشت ریّان برای روزه داران
126	پی نوشت ها
150	فهرست مطالب